

۱۷۵۴

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۱۷

بازدید شد
۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت کتاب
۱۳۰۲

۱۷۳۴-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تجرید و علوم غریبه - تألیف: میرزا ابوالفتح محمد - ۲ جلد
مؤلف: میرزا ابوالفتح محمد - ۲ جلد
موضوع: ۳۳ - دینی و فقهی - کتب عامه
مجموعه: الفناصیح و غیره
۱۳۵۸

شماره ثبت کتاب: ۷۹۰۵۰
۱۱۶۵۹

مجلس شورای اسلامی
۱۳۵۸۶

در کتب انجمن ثبت است که او اهل اسلام اصحاب پیغمبر و ائمه و بنی خاندان
و مذوبین و یوانهار از قانون فرس قدیم انقباس کردند و عالمیان را معلوم است
که شاه عالم کبر از سلاطین و پادشاهان و دیگران و فساد و مشهوره و منتقد ابو جواد آورد
پس از آنکه دوست مزبور شرح مسطور در از روی اطلاع کامل و بصیرت
تمام به بنده تقریر نمود ختم کلام با اینطور کرد
حال اگر به شتمات کودهای فرانسه و سایر دول منتهی عطف نظر کنید و ببینید
دید که اول انکار را هم و بخار با قوم عالم چگونه مصدق شریف را هم
افتاده و خود امید فهمید که آنچه قانون خوب در فرانسه است و اصل آنجا بود
عمل کردن آنرا خود را با عمل به ترقی رسانیده اند و پیوسته هزار و دویست سال قبل
از این برای ملت اسلام معین و برقرار فرموده .



پس از آنکه تمام صحبت با دوست مزبور چندی اوقات خود را به تحقیق اصول فقهین
فرانسه صرف کرده بعد از مدتی و تعمق به آنهارا بمصدق لایزال و لایحاشیه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۸۶۱

۱۶ مبنی بر قرآن مجید مطابق با فقه زهی شرح مبین که بعد از تخریبات هزار
و دویست سال پیوسته و زحمت جلیل مبین که پس از ترقی علوم و تقدم
فنون فرسوده نه

بهر است که بیان تفصیل این نکته را از ما قبلش فصل نموده و بجهة اطلاع
نشان خود باریاد اصول قوانین فرانسه پردازم
فصل در حقوق عامه فرانسه

اگر ما بخواهیم فقه در این مایه را بر مبنای فرانسه بکنیم اطناب بی منتها و کابیه بوده
و بجای اصل است زیرا که هر قوه این دنیوی برای زمان و مکان و حال است
و فروع آن غیر برقرار است یعنی فروع آنها قابل تغییر است
ولی اجمالا عرض کنم که روح دایمی و مایه مزبور و جان جمیع قوای فرانسه
شامل بر نوزده فقره است چنانکه در ابتدا می گوید چنانچه در فقره اول از نظر
حکومت کولسیست یونان نام دارد عبارتی مسطور شده که بزرگوار است

این

این کولسیست یونان شناخت و تصدیق و نقل کردن اصول کیهان را اگر در سال ۱۷
و مقصد و متادونه اعلان شده بود آن اصولی که اساس حقوق عامه فرانسه است

بنده آن اصول کیهانیه و اساسیه را تفحص کردم و بوجه اشارت سابقه و ارقام آتیه
در نوزده فقره مندرج با فقه این تخریفات ابعاد فارسی در این سال ثبت نمودم
اصول کیهانیه اساسیه فرانسه اینهاست

- ۱ مساوات در محاکمات و اجرای قانون
- ۲ منصب و رتبه دولت برای هیچ کس ممنوع نیست اگر اکل باشد
- ۳ حریت شخصی یعنی هر کس خود را داده است و کس را محال از حقوقش سلب نمی کند
که در کود مذکور است
- ۴ ایتنا بر نفس و غرض و مال مردم
- ۵ مدافعه ظلم هر کس را حق است

- ۱۴ عدم عزل اعضا از محکما
 - ۱۵ حضور زری مادر جن تحقیق جنایات
 - ۱۶ تشبیه فاضلات و مساویات جنایات در روزنامه رسمی یعنی هر مرتد و مرتبه
و شغل هر کس از دوزخ و قیام و سیاست رخص مجربین و ادانتند و هر کس از
در مجلس مبعوثان نشاء برادر کردند در روزنامه جات تبار و زنی تحقیق و فایده اعلان
۱۷ عدم شکنجه و تعذیب
 - ۱۸ حریت صنایع و کسب
 - ۱۹ بنای کتبخانه برای اطفال فقرا
- اکنون بخواهم بعضی ملاحظات خود را بر اساس کدی می فرماید با معرفت خدمت و مطمنان
خود بدارم

فقره اول که عبارت است از مساوات در محاکمات و اجرای

قانون

- ۱۸ ۶ حریت مطایع یعنی هر کس آزاد و مختار است در کارش و طبع خیال خود
بسطه آنکه مخالف قضا حکام کو نباشد اگر مخالف و مغرض باشد و از انحراف
۷ حریت عقد جماع یعنی جماعت حقوق مختار است در اجتماع اگر مذاکره است
ایشان بر کوه مخالف و مغرض نباشد
- ۸ اختیار قبول عامه اساس همه مدبر حکومت است
- ۹ حریت سیاست یعنی مالی حق دارند در انتخاب کلا و نواب برای دیوان
کوزلر یا سلاطین یعنی دیوان قانون گذار که در مقابل دیوان دولت است
- ۱۰ تعیین الیایع بر حسب دولت بلا استیاض
- ۱۱ استخراج اصول خل و خرج دولت
- ۱۲ هر مأمور و حاکم در تصرفش مشول است
- ۱۳ قدرت تشریع و قدرت تنفیذ با فضل تقیم باید بود و در واحد باشد
یعنی مجلس وضع قانون جدا و مجلس اجرای قانون جدا باشد و هر مجلس جدا باشد

۲۱ قانون یعنی اجر شدن احکامی که در قانون نوشته شده در حق اعلی و ادنی وضع
 و شرفی و ضعیف بطریق مساوات باشد و هیچ وجهی ندارد باشد اگر چه مدعی یکی
 علیه و از سایر اطراف باشد حکم قانون چون دیگران بر او نافذ است .
 ملاحظه باید کرد این قضیه را که برافاست عدل و انصاف چه قدر عینیت دارد و درین
 مقدس اسلام اساسین است .
 طایفه خاص عکاسه و ابو سعید خدری از حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله و مرافقه جناب
 ولایت تاب علی علیه السلام بنضم خود در نزد شیخ قاضی طب کتب هادی است
 و در کتب نوار سراج آمده که ابو یوسف قاضی خلیفه عصر مارون الرشید را بجزای عای بود
 بمکه شریع برده و مرافقه کرد و خدا تعالی در قرآن مجید در سوره نسا امین می فرماید
وَإِذْ لَحَكُمَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكَ أَعْيُنَهُمْ
 یعنی زمانی که حکم کنی میان مردمان که بکشد بساوات زیرا که عدل در میان عرب
 بمعنی نوبت است چنانکه عدل میزان گویند در سوره نحل انصاف فرموده

۲۱ **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يُحِبُّ الْوَقْفَ**
 و انصاف در سوره مائده امر می فرماید
وَأَنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
 یعنی اگر حکم کنی تو پس حکم کن میان ایشان بعد از مساوات انصاف در سوره مزبور می فرماید
فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَخَشَوْنِي
 یعنی ای حکم کننده گان من ترسید از مردمان در اجرای احکام حق و ترسید از من که خداوند هستم
 و باز در سوره انفاس می فرماید
وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ أَنْ أَمْرُنَ
 یعنی ای حکم کننده گان پس درین حد و مساوات امری دارم که هر چه حکم می فرمایید
 شما باشد و باز در سوره ص خطاب می فرماید و علیه السلام می فرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَعَلْنَا الْكَلِمَةَ فِتْنَةً فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ غِلَظَةٌ فَلْيَنْتَبِهَا
 یعنی بدو سیکه ای او که در اندامش ترا خلیفه در روی زمین پس حکم کن میان مردمان

۲۲ مساوات چنانکه تحقق در شرایع الاسلام در کتب قضا فرموده
يَجِبُ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخَصُومِ
 حال باید بدون اغماض از راه حقیقت و انصاف بگوئیم که در کدام
 بهزی شوری بدون دلیل معلوم است که ظلم و جور و محنت سبب غضب است و موجب
 انواع آفتهاست حکم حالیه اسلام مقتضی آنکه با تعرض شریک خلاف دیگر که در بعضی عیال
 می آورد در آن بین اگر حاکم بیسیما یکی را بر دیگری ترجیح بدهد یا او را بر دیگری
 خارجی ندارد حکم میکند او را بر آنچه می بیند در این بین بحدیست حکم میکند اندازه
 چوب خور دن قصه موقوف بطلب آن رفقه است اگر طول است انقدر چوب باید بخورد و قهر
 تمام شود اگر خضر است کمتر چوب خواهد خورد
 اغلب اوقات اندازه چوب خور دن قصه موقوف بر تقی قلب حاکم است اگر قتی اغلب است قصه
 در زیر چوب میخورد و الا آنها میخورد

۲۲ بکس از محکمه ای عدالت مملکت همام موافق احکام فرموده رفتار میشود
 و که ام بکس از حکام عرف و در دست خود کتب قانون است که از روی
 آن بار عایا که امانت محترمه خداوند است رفتار کند
 بر عقل و عرف قانون و بر انصاف و عدل و تقی که تقی هر کوزه جرم قبل از وقت باید تعیین شده
 باشد که حکام را از آن اندازه نه قدرت نباید تر باشد و بکس با اینکه در شریع مقدسین می فرماید
 الزمان ۲۲ در حد و نهایت باید شد مع و اجزی که همانا محلی غنا نیست این سکه است
 و نادیب بندگان خدا محال است حکام شده مثلاً چند نفر قصه که در هر جرم آنها
 همه یک نفر باشد بعضی را حاکم یک سکه بعضی را سیست یک سکه بعضی را چوب سینه
 بعضی اخلاصت میدهد و همین فقره اندک تا آن شود معلوم بیکر و چه قدر ظلم فاش و خارج
 از طریق عقل و انصاف است و همچون مملکت مکن نیست از خرابی و بلا و غضب و استیلا بکانه
 این باشد از سرفرت فباحت آن اگر کتا بهما شرح داده شود که فی سوا خواهد بود

بکذا

فقرة ثانیة از فقرات نوزده کا ذکر کوشی تسوین فرانیه عبارت از امتیاز
فضلی است یعنی اعلی شدن بر نصب و رتبه دولت از روی فضل
و علم مقصود از فضل و علم نه این است که یک نفر سرب یک نفر
حاکم در علوم باشد و ادبیات ماهر و فاضل باشد بلکه مقصود
این است که یک نفر سردار در بدو طفولیت علوم متعلقه بنظام و کسر
کشی را تحصیل کرده و در درجه نظامیه عمل آن را نیز ببیند و بعد از
خدمت عسکری شده مراتب را بحدیج طی کرده در وقت و موقع خود
بر رتبه سرداری یا سپه سالاری برسد همچنین یک نفر حاکم باید
از بدو در رسد اداره و علم حقوق را تحصیل کند و از کدخدائی بتدریج
ترقی کرده بفرمان فرمائی برسد و طرز سلوک و رفتار خود را با زیر
دستان خود بداند و با آنها از روی انصاف و عدالت رفتار کند
در این باب نیز خدای مهربان ما را از ارشاد و هدایت محروم نفرموده

بنا

چنانکه در سوره هجرات میفرماید
إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُمْ
یعنی عزیز و مکرم ترین شما نزد خداوند پرستگار رزق شاست و باز
در سوره هود میفرماید
وَيُؤْتِي كُلَّ دَيْنٍ فَضْلًا فَضْلَهُ
یعنی بدو خدای هر صاحب فضلی را اجزای فضل او باز در سوره
ال عمران می فرماید
لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ
یعنی ضایع نکردم عمل عامی را از شما باز در سوره التجم میفرماید
لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَيُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَحْسِنُوا بِالْخَيْرِ
یعنی سزا دهد آنان را که بد کردند و جزا دهد آنان را که نیکی کردند

بنا

بنا مشوبت نیکی و در سوره بقره فرموده

وَلَا تَسْأَلُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ

یعنی فراموش کنید تقصیل از میان یکدیگر نصیب در سوره نوره ۳۸

می فرماید

لِيُخْرِجَهُمْ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا فِيهِ

و کلام مجرب نظام حضرت ولایت پناه علیه السلام فرموده

الْتَرَفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبُ لَابِلَا الْأَكْمِلُ وَالْتَسْبِيحُ

مصدق این معنی است و نیز فرموده

أَيُّهَا الْفَخْرُ جَاهِدْ بِالْتَسْبِيحِ إِنَّمَا التَّائِبُ كَلِمٌ وَالْأَدَبُ
هَلْ نَزَلَهُمْ خُلِقُوا مِنْ فَضْلِهِ أَمْ حُدِّدُوا مِنْ خُلَاسِ أَمْ دَقَبَ
أَيُّهَا الْفَخْرُ لَعَلَّ نَابِتٍ وَجِبَاءً وَعِظَافٍ وَالْأَدَبُ

و اینها میفرماید

لا فضل

لَا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ عَلَى الْبُهْدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى كِتَابَهُ
در این باب علامه علی رحمة الله در اوامر کتاب صلاح نوشته است
بِحَبِّ تَرْجِيحِ الْفَاضِلِ عَلَى الْفَضُولِ عَقْلًا لِيُفِيحَ تَقْدِيمُ الْفَضُولِ
عَلَى الْفَاضِلِ مِنَ الْحَكِيمِ الْحَبِيرِ وَتَمَعًا
در سوره یونس ۴
أَفَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا
أَنْ يَهْدِي فَأَلْكُمْ كَيْفَ تَخْتَكُمُونَ
فضل و ادبی که مقتضی حالت این عصر است هر عاقل با بصیرت میداند
که علوم و صنایع حاضره عالیست که بواسطه آن ملای تربیت و تکون
در صد سال اینجا در درجه اوج و ترقی عروج نموده و کل مشرق زمین را
محتاج بخود کرده اند
فقرة سیم حریت شخصیه است یعنی بدن هر کس آزاد است و احدی را

۲۸ قدرت نیست بلی و شت کسی بزیاد شام و فحش بد به صورت بن مسند
متعد و کثیر است من جمله احیدر اردون غازی کسی حق دخول و تجسس
نبست و هیچ کسی را بکنه دیگری عقوبت نمی توان کرد و کسی را باطن مجروح
نمی توان گرفت و جسد نمود واحدی را بدون حکم قانون جریمه و تنبیه
و سب است نمیتوان کرد این نیز کار قانون اسلام است چنانکه خداوند
در سوره حجرات میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن يَقُولُوا
قَوْمًا يَجْعَالُ اللَّهُ فَتْنًا أَعْلَىٰ مَا فَتَكُم فَاذْكُرُوا

یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی بشما خبری بیاورد پس
تقصص کامل در صدق و کذب آن بکشید بجهت اینکه بسبب ازاره عدم علم
و نادانی بحقیقت کار در حق قومی فعل مکرر و بی برسانید پس آنچه کرده باشید
بشما و نادوم شود ایضا در همان سوره مائده است

یا ایها

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ
الظَّنِّ أَكْثَرُ مِنَ الْبَحْثِ

یعنی ای کسانی که ایمان سنبند اجتناب کنید از گمان بد در حق مردم
بدین که بعضی گمان بد گناه است و تجسس کند چیز را که بر شما مخفی باشد باز
در سوره نور می فرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا

یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید داخل نشوید بجا نهای غیر تا و قبیله
انست حاصل شود با زدر آیه دیگر بعد از این میفرماید

فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ
لَكُمْ وَإِنْ مُنِلَ لَكُمْ فَادْخُلُوا فَرَجِعُوا فَمَا كَانَ عَلَيْكُم مِّنْ شَيْءٍ
مِّنْهُ

پس اگر کسی را در خانه نیابید داخل نشوید تا و قبیله صاحب خانه

۳۱ در سورتین انعام و بنی اسرائیل فرموده
وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی مکتب نفسی را که حرام کرد خدا کی شتن و اگر مگر حق ایضا در سوره
بنی اسرائیل میفرماید

وَمَنْ قُتِلَ ظُلْمًا فَكَذَّبْنَاهُ لَوْلِيَاهُ سُلْطَانًا

یعنی مقرر کردیم مر و ارث مقتول را تسلط و قوت قصاص و باز
در سوره بقره میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ

یعنی ای مؤمنان و جسد بر شما قصاص نمودن در کشتن قاتلان باز
در همان سوره میفرماید

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حُجَّةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

یعنی زندگی و بقا برای شما در قصاص است ای صاحبان عقول ایضا

۳۲ اذن بشما بد هرگاه شما بگویند که باز کردید پس بی توقف باز کردید
و اصرار در ملاقات کنید که آن باز کردید و آن برای شما پاکیزه تر است ایضا
در سوره بقره میفرماید

وَلَيْسَ الْبِرَّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

یعنی نیکوئی نیست در آنکه در آید بخانه از پشت بامها

فقره چهارم ایقت جان و عرض و مال است این نیز از اصول اسلام است
چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ
جَمِيعًا

یعنی اگر کسی بکشد کسی را یا اگر نفسی را بکشد و با فادی کرده باشد
مانند دزدی و زنا همچنان است که همه مردمان را بکشد ایضا

در سورتین

۳۲ در سوره نساء آیه ۳۳ و در سوره فرقان آیه ۴۶ در همین معنی و اما

در آیت عرض و ناموس در سوره نور میفرماید

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً

یعنی مجرم دوزن زن کار برنید صد تا زیانه ایضا در سوره ۲۳ آیه ۴ و ۵

و در سوره فرقان

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُنَّ الْفَتْحَ الَّذِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَنِّ وَلَا يَتُقُونَ

تعلوا و آیات مذکوره حکم رجم در زانی محض از احکام استوار در آیت

عرض و ناموس است

اما آیت آل خدای تعالی در سوره مائده میفرماید

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا

یعنی بریدیدستهای دزد را خواه مرد باشد خواه زن این آیات

باهره در آیت جان و عرض و مال قانون مبین و محکم است پس معلوم شد

که این

۱۰
۳۳ که این قانون از اصول قوانین نوزده گانه فرانسه نیز مطابق است با احکام خدا

و قانون اسلام آنها این قوانین شریفه را رعایت کرده اند در مدت چهل سال

سی و نه نفوس فرانسه برشته و گردور رسیده اند در مملکت ما از چندین

سال ما این طرف نفوس ایران را نشنیده ایم که زیاده بر پیچیده گردور

بر آورده کرده باشند

فقره پنجم از فقرات نوزده گانه کلاودا مدافع نظم هر کس را واجب است

هر که بنظر بصیرت بنکرد اغلب خوبها و آسایش و آبادی و امنیت

فرنگستان از وجود این قانون است و چون امر مزبور علت اصلی

عدل و انصاف است این است که خدای تعالی در چندین محل فرموده

مجید امر و ترغیب آن نمائید من جمله در سوره آل عمران میفرماید

وَلَيْسَ كُنُفٌ مِّنْكُمْ أَقْبَىٰ عَلَى الْخَيْرِ وَأَلَا تَعْلَمُونَ

بِالْعَرُوفِ وَبِغَيْرِهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالَّذِينَ يَحْكُمُونَ

۳۵ هر کس از اعلی و ادنی هر چیزی که در خیر و صلاح و رفاه مملکت و ملت

بخیر باشد باید با کمال آزادی میگوید و منتشر می کند اگر خیال تصور است

او مقبول امت باشد تخمین و در صورت عکس منع و قبیح خواهند

کرد پس این قانون شریف نیز طبق قانون اسلام است

و در این باب شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهای الاحکام

گفته است

الْأَمْرُ بِالْعَرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرْضٌ عَلَىٰ مَنْ

فَرَّضَ الْإِسْلَامُ وَهُمَا فَرْضَانِ عَلَى الْأَعْيَانِ لَا يَبُغِ أَحَدٌ

تَرْكُهُمَا أَوْ الْإِحْلَالُ بِهِمَا وَالْأَمْرُ بِالْعَرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ

الْمُنْكَرِ يَحْيِيَانِ بِالْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَالْيَدِ إِذَا امْتَكَنَ

الْمُكَلِّفُ مِنْ ذَلِكَ الْخ

فقره ششم آزادی مطبوعه است بعضی از احکام این آزادی داخل

۳۴ یعنی باید بعضی از شما باشد که آنها دعوت بکنند مردم را بکارهای نیک و مهر

و ترغیب نمایند بامور پسندیده و منع نمایند از امور ناشایسته که باعث

خرابی مملکت و عدم امنیت است و آنها می که اینکار را میکنند ایشانند

رسنکاران ایضا در سوره هود میفرماید

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

یعنی میل کنید بپوی آنان که ستم کردند ایضا در سوره آل عمران آیه ۱۰۶

میفرماید

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

و در سوره توبه آیه ۷۲ و آیه ۱۳۳ و در سوره حج آیه ۴۲ و در

سوره نحل آیه ۹۲ و در سوره لقمان ۱۶ در این معنی احکام کیده

و آیات صریحه است

از نتایج حسن این قانون ختیار و آزادی زبان و قلم شایع شده

الحی

۳۶ حکم علوم و معارف است اگر آن چیز چاپ شده متعلق به علوم و معارف باشد پس در تشریف آنها آیات و احادیث بسیار است که بعضی از آنها را خواهیم نوشت و برخی از احکام آزادی مزبور داخل امر معروف و نهی از منکر است اگر چیز چاپ شده متعلق بر اینها باشد پاره از احکام آن بحق مدافعه مظلوم است با ستمکار مطبوعات از قبیل کتب و رساله و روزنامه هر چه باشد لاجرم بخشش یکی از احکام مزبوره راجع میشود پس آن راجع البته حکم مرجعش را دارد و اگر مطلب چاپ شده ضرری بدین یا با خلاق عامه و یا مخالفت با احکام کلامی دارد از آن ضرر واجب است و در حد شریف **الاعتدال** وارد است و این حدیث در نزد کافه اسلام اصلی از اصول فقهی است

باید دانست که حریت مطبع در ممالک متحدہ امریکا و انگلیس و فرانسه و سویس و بلژیک و یونان بمنزله بحال است

۳۷ و امروز در شهر پاریس صد چاپخانه و شش صد کتاب فروشی است

فقرة هفتم آزادی مجامع است هر فرقه و هر جماعت هر وقت اراده کنند در جمعی مخصوص جمع شده در سئال از مسائل علوم یا سیاست و افعال حکومت و یا در امر معاش خود بدون موانع گفتگو و مباحثه میکنند و هر صنفی از اصناف مالی را از قبیل اصل زاده کان و ارباب صنعت و اهل شکر و زارعین و جمعی خاص مخصوص است و همه جمعیها اگر چه در افکار طرق مختلفه دارد ولی در دوام و ترقی دولت همه مقصد واحد متوجه است و عقد جماعات (اولی بمقصد واحد) در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مختار و آزاد بود چنانکه اصحاب کرام هر روز در مسجد نبوی ص فرقه فرقه اجتماع کردند و از آن حضرت چندین

عمران

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَلَبَّا لَفَضْلًا مِنْ خَوْلِكَ

یعنی اگر بودی تو درشت خوی و سخت کوی هر آنی که پراکنده شدند می اصحاب تو از گرداگرد تو و آیه شریفه

وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ

در این امر باب عظیم است و این باب از مقاصد است شایسته فقرة نهم از اصول نو زده کانه (آلود) فرانسه حق انتخاب و کلات مرا املیرا در مقابل دیوان دولت و باین سبب املیرا در سخت و دقیق افعال حکومت مدخله عظیم است و وکلای مزبوره که با صطلح فرانس در پست میگویند با شروط معلومه و متعینه در کتاب قانون از جانب مالی منتخب و در مجلس کورئیس تالیف یعنی مجلس قانون گذار جمع می شوند و این قاعده در شریعت مطهره اسلامی

۳۸ مسائل خفیه استفسار و استیضاح نمودن می حضرت پیغمبر بمبصر صعود فرموده و در مجمع عام به حل مشکلات و ابضاح مسائل مبادرت فرموده و قتیکه آنحضرت اسامه را بر داری لشکر نصب فرموده و بجهاد نامور کرد جماعتی از اصحاب پیغمبر اعتراض از جوانی اسامه بیان آوردند و در ابلت وی شبهه نمودند باینکه اسامه بالشکر از مدینه بیرون رفته بود مع هذا و او را در راه نگاه داشتند تا آنکه پیغمبر از خانه سعادت بیرون آمده و بمبصر صعود فرمودند ابلت اسامه را با آن اثبات اصحاب قانع و ساکت گردید و بدو دیگر تن مبارک شریعت و ضعیف بود هیچ اظهار بخش خاطر نفرمود

فقرة هشتم اختیار و قبول است اسامه بنده بر حکومت است و این کلمه از جماع الکلم است و در نزد صاحبان عقول مرتبه شخص را حاجت تعریف نیست و در نقل و شرع اسلام نیز چنین است و آیه کریمه در آل

۴۰ بیاب مشورت راجع است و مشورت از قوانین اعظم اسلام است

چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید بر رسول خود امر میفرماید در سوره

ال عمران

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

یعنی مشاورت کن در کار با اوصحاب خود و جناب پیغمبر با اکابر جماع

و انصار در باب اذان برای اخبار نماز جماعت ثوری فرمودند اینها

آنحضرت در جنگ احد با اینکه رای مبارکشان متخص شدن در مدینه

بود اما چون رای جماعت و اصحاب این خروج از مدینه شد پیغمبر خدا

بعد از ثوری رای جماعت را برای مبارک خود ترجیح دادند اینها حدیث

صحیح دارد است و فیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه بقصد

حج و عمره بیکه تشهیر میبردند و یکی از منازل با اصحاب خود مجلس

مشورت منعقد فرمودند و نیز آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

اولی بر

مروی است ببحث نشود بنده که بمشورت در امری شروع نماید و کلام

معتبر میان حضرت ولایت اب علی علیه السلام

لَا صَوَابَ مَعَ تَرْكِ الْمَشُورَةِ

نمود این قول است همچنین در اثر مشهور

الْمَشَاوِرَةُ أَصْلُ فِي الدِّينِ وَ سُنَّةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ وَ هِيَ

حَقٌّ عَلَى غَلَامَةِ الْخَلْقِ مِنَ الرَّسُولِ إِلَى أَقْلِ الْخَلْقِ

یعنی مشورت اصلی است از اصول دین و سنت خداوند است بر عالمیان

و آن حقی است بر عادت خلق الله از رسول صلی الله علیه و آله گرفته تا ادنی خلق

خلاصه جناب رسول صلی الله علیه و آله متخص بخت و وضع سنت مشورت در میان امت

در هر کار با اصحاب خود مشورت میفرمود

فقره دهم تعیین مالبات و باج است بر حسب ثروت بلایباز و این امر

نه بفرمان مجرب و امیر اطوری است و نه بامیران احتیاج نیست دولت بکه

۴۲ کرده و بعد بمقام مطالبه و اخذ بر می آیند و این قاعده بینما مطابق شرع

اسلام است زیرا که قرآن و احادیث ایمان را بقدر اقل عمل تکلیف کرده

و عمل را پس از ایمان چنانکه تکلیف اول بوجوب بیت زکوة و صدقات

ایمان آوردن است آنکه ایمان ندارد زکوة شان عند الله قبول

نیست

فقره یازدهم تخریر اصول و دخل و خرج دولت و شراست بده افانی را

قدر معینی لازم است و این قدر معین را در مقابل خرج دولت مقبض

و میزانی است ضروری که خارج یک دولت محروم معلوم نباشد تعیین

مالبات بر وجه عدالت تیر شود و مقدار احتیاج اداره تا چون اداره

شکر و اداره داخل و اداره خارج و غیره بدین طریق معلوم میشود

یعنی قبل از وقت متخص میکنند که برای وزارت جنگ فلان مقدار

۴۲ از روی داخل و منفعت سالانه هر کس است و تعیین این کار برضا و قبول

دیوان و کلا است که در حقیقت قبول عاقل است فلان بدهی که امانی متخص

ادای آن شده است در سر و عده معینه بپای خود بدون بخت معین برده

میدهد

زهی عدالت که هر کسی از روی تعیین فرض خود داند و بصغای دل دهد و این

امر از روی مساوات نه از روی استیلا بر این معنی که هر کس از اعلی و ادنی

مقدار معین از منافعت یا مغلش باید بدولت بدهد و احدی مستثنای نیست

و این قرار بشریعت اسلامی مطابق یکله دارد چنانکه در قرآن مجید و احادیث

شریفه مقدار و زمان زکوة و صدقات معین معلوم است و فردی از یک

تکلیف معاف نیست

و باید دانست که قاعده ایشان در این خصوص بر این است که اول

کنت و قدرت و استعانت مالی را متخص و بده سالانه آن را معین

کنند

محتاج خواهد شد و این طرز خلاصی از اسراف در خرج دولت و رفع نفی
نسبت بر عایان آن سیکر دو از آن طرف هم چون امالی میدهند که
مخرج لازم دولت فلان مقدار است و ادای آن عقل نمی ورزند
پس این قاعده نیز در رعایت مطهره اسلامیات بابت تبلیغ و تفهیم مطابق
حدیث

قَلْبُكَ يَخْلُصُ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبُ

(یعنی شما که در این مجلس حاضرید تبلیغ کنید غائبان را)

در این باب بر تان واضح است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در اکثر خطبهها در پی هر جمله هَلْ بَلَّغْتُ فرمودی اگر مستمعان نعم گوید
و خوشتر قیض و تکرار نمودندی حضرت بجز آخر که شتندی
باید دانست حسن سیاست است که بر اخلاق حسنه توسل باشند

کلام ارسطو طالیس است و بفعل و نقل طایبی

پس واجب است که تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و انالیس سبب
بلکه تهذیب و تزیین اخلاق آنها اسباب عمده شود

بنابر این اکثر تدابیر سیاست نیز گشتن در تهذیب و تحسین اخلاق است
مدخلیت عظیم دارد و قضیه یقین الیای و تخریر خرج که شرح داده شد
از این تدابیر است امروز در ممالک اسلام چون محصلان الیای بسر
امالی کاشته شوند و امالی که از مخرج دولت خیرند از چنین پندارند که
بدی آنها هوا و هوس حکمداران صرف بشود لهذا اکثر آنها برای
تخلیص کربان از تکالیف دولت بخیال پیدا کردن راههای حیل و حقه
و دروغ و جوس و مال گم نمردن خود می افتند و بدین جهت اخلاق صادق
اسلامیه آنها تغییر می یزد و از آن طرف نیز محصلان الیای راههای حیل
و دروغ آنها را کشف کنند و آنها را بمجلس بر بند و چوب نهانند لاجرم

۴۶ و به تجربه دیده اند که سابقا اگر از صد نفره نفریدی خود را نثار است کشتی
امروز پنج نفر هم نمی رسد

فقره دوازدهم از فقرات نوزده گانه هر وزیر و امیر و حاکم در ماموریت
خود مسئول بودن سبب مسئول بودن این است که هر مامور متکلف است
بمناجات احکام قانون چون سایر متکلفان

و این قاعده نیز از شریعت اسلام است زیرا که در قرآن عظیم هر تکلیفی
بصیغه جمع آمده أَطِيعُوا وَأَمْرًا فرموده و خطاب عام کرده
حتی ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله را از تکلیف استثناء ننموده مسلمانان
که بر متکلف بودن انبیا و اولیا معتقدند هیچ حاکم و امیر را از تکلیف
آزاد نمیکنند شمر

حدیث

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

۴۶ الیای اخوف و سکت و هتک ناموس و فرار عارض کرده و اخلاق عجبت
و بیالت و علو همت آنها مرده شود

در دولت تکلیف با بقایا برای تعین الیای نسبت به واردات امالی قاعده
تخصیص گذاشته بودند امروز آن قاعده را ترک کرده و بقول خود هر کس
اعتماد میکنند یعنی از مداخله ای که صلاح دولت و رعیت است و موافق
قانون در بدو کار معین کرده اند از خود شخص میپسند و او هر چه بگوید
باور می نمایند و الیای را از روی مداخله او فرار گفته خود شش
اخذ میکنند

ملاحظه باید کرد که با امالی بجز درجه اعتماد کرده اند و بجهت همین اعتماد چه قدر
اخلاق آنها را با صلاح آورده و بصدق و راستی متقاعد شده اند
و از وقتی که این تدبیر را بکار برده اند الیای دولت و وزیران را با

فقره سیزدهم تقریب قدرت تشریح از قدرت منفی

مقصود از این سخن آنست که وضع و تنظیم قوانین در اختیار مجلس باشد و منفی و اجرای آن در دست مجلس دیگر چنانکه آن مجلس پنج گونه بهم و امیدی از این مجلس نداشته باشد تا که هر یک از دو مجلس و دلیله خود را با استقلال و آزادی تمام حفظ نمایند کرد اگر در نواید تحت تقریب و اختیار مذکور صد جلد کتاب نوشته شود باز هزار یک نواید آن را شرح نمیتوان داد الا آن هر گونه ترقی و قدرت و قوت و ثروت و معورت و تجارت در دول و مملکتان دیده میشود از نتایج جدا و اختیار است و هر قسم بی نظمی و بی پول و عدم قدرت و مکت در صنایع و تجارت و زراعت در شرق زمین مشاهده میشود از اختلاط و امتزاج

و در این

و اختیار مخطوط هم استعمال شود ممکن نیست که باعث ضعف و خرابی و بکلی ابطال سبب انقراض آن دولت گردد

بالمثل این قانون سخنة فرنگستان نیز از قوانین قدیمه اسلامیست چنانکه در آیام پیشین مجتهد و مفتی در وظیفه خود و والیان و محاسبان در وظیفه اجرا و منفی استقل بودند اگر چه تنظیم قانون و منفی نش در حقیقت مرجع واحد یعنی بوحده است مربوط است ولی در تقریب تقریب واجب است چنانکه شیخ علی کرکی در شرح شرایع الاسلام در کتاب امر معروف و

میگوید

و تَفَرُّقُ بَيْنَ الْحُكْمِ وَالْفَقْوَى بَأَنَّ الْحُكْمَ انْشَاءُ قَوْلٍ فِي حُكْمٍ شَرْعِيٍّ يَتَعَلَّقُ بِوَاقِعَةٍ شَخْصِيَّةٍ كَالْحُكْمِ عَلَى غَيْرِ وَ يَبْتَلُوْنَ دَهْرًا فِي يَدَيْهِ فَيُتَبَّهِ وَأَمَّا الْفَقْوَى فَأَتَمَّهَا بَيَانُ

اسلام ممنوع است

فقره شانزدهم حضور زریها در جین تحقیق جنایات زری شخصی هستند که انانی مملکت آنها را از مردمان آبرو مند و در ستار و این انتخاب می کنند و اقل آنها دوازده نفر میباشند و همیشه منکام تحقیق جنایات و جرائم کبیره در محکمه های عدالت حضور بهم میرسانند و چون کسی احتجاج و گفتگوی مدعی و مدعی علیه را استماع نماید پس آن کار را محول بر تمیز و تحقیق زریها میکند و از ایشان رای می طلبد زریها محفل مخصوص خلوت داخل شده بعد از مذاکره و تحقیقات فیما بین خود بهر اتفاق یا اکثریت آراء قرار گرفت آن را با قاضی افاده میکنند و زریها را حق حکم تعیین مقدار عقوبت نیست بلکه فقط نظر ایشان بر بیان است و اشارت مقصود است

فلا بد این فاعده نیز در شریعت اسلام بیاب مشورت راجع است

۵۰ حُكْمٌ شَرْعِيٌّ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَادَّةٍ شَخْصِيَّةٍ وَأَمَّا هُوَ عَلَى وَجْهِ كُلِّ قَهْوٍ فِي الْحَقِيقَةِ بَيَانُ مَسْأَلَةٍ شَرْعِيَّةٍ

فقره چهاردهم عدم عزل اعضا از مجلس حکم یعنی از محکمه های عدالت و از دواخانه سنا که مشورت خانه گبری باشد

منصب قضا و منصب سناتری یعنی اعضای دیوان خار سنا بودن اینها نواید این قانون بسیار است

اول اینکه در اعمال شکل تجزیه و بصیرت حاصل کرده اند و دوم اینکه در کار دولت و ملت بی غرض هستند

سیم چون بدوام و بقای در منصب مطمئن هستند محتاج نی شوند که از کسی حمایت بخوانند و در مقابل آن بقبول توسط مجبور شوند این قانون نیز بشریعت اسلامی مطابقت دارد زیرا که عزل مامورین از منصبش بی وجه و بی ثبوت تمت ظلم و جفا است و ظلم و جفا در صورت

۵۲ بنابر آن اظهار داشت و در این باب شیخ طوسی در کتاب فضا گفته است

يُكُونُ فِي حَيْثُ الْحُكْمِ لِلْفَاضِلِ أَهْلٌ مِنَ أَهْلِ الْحَقِّ وَعِنْدَ الْخَالِفِ مِنْ أَهْلِ كُلِّ مَذْهَبٍ وَاحِدٌ أَنْ حَدَّثَتْ حَادِثَةً يَنْقُضُهَا إِلَّا أَنْ يَشْكُرَ عَنْهَا لَيْسَ كَثْرَتُ جَوَابِهَا فِيهَا وَدَلِيلُهُمْ عَلَيْهَا أَنْ كَانُوا يَأْتُونَ بِهَا إِذَا كَرِهُوا أَنْ يَلْعَنُوا أَلْبَعْدَ اسْتِدْعَائِهِمْ وَإِذَا حَكَمَ بَيْنَهُمْ فَإِنْ وَافَقَ الْحَقُّ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَبْغِضَهُ وَإِنْ أَخْطَأَ وَجَبَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَبْغِضُوا عَلَيْهِ الْحَقَّ

لفظ ژری در اصطلاح فقهیه یعنی آن کسی است که سوگند خورده باشد چون ژریها چنین انتخاب شدن بروفق قانون معتد سوگند یاد می کنند که همیشه بر جاده حق درستی بوده و بدون هر گونه منظور

آنی

آرامی خود را بر سموعات و مخاصات در حق کسی بوده باشد بر وجه ۵۳ راستی و خلوص بیان نمایند پس ژری در وظیفه خود مشا و رسو کند خور است مخفی نماید که قاعده انتخاب ژری در محکمه ای مخصوص فرستادن بجهت توبه بودن منصب قضا و جب آمده است چون منصب قضاوت در قانونش ان ابدی است و قضات متکذ و متوبه را مجال استیلا بقیت پس برای سد مجال تعیین ژری و مشا و جب افتاده ژریهایی که در یک امر اظهار رای کردند در امر دیگر ژریهای علاقه انتخاب میکنند

فقره شانزدهم تشییر و اعلان مفوضات سیاستیه و حوادث جنایتیه و مخاطبات رسمیه و کلامی ملت در روزنامه جات دولتی

این قانون مطابقت تامه دارد بقاعده تبلیغ شرعی که در فقره یازدهم

۵۴ شرح کردیم و بوجه مذکور راجع است به قانون جرئت مطایع

فقره اعدام عدم شکنجه و تعذیب

ما دام که هر کس ای را در کتاب قانون جزای مخصوص و معین موجود است تعذیب جانی برای افراد کفر و بهانه های دیگر غیر ممکن است و جزای هر تقصیر قبل از وقت در کتاب قانون معین است و احدی از حکام و اهل دستان لشکر جرئت و قدرت ندارد که نسبت بزرگستان خود بدون حکم قانون بهوای نفس بجهت اقرار کفر یا سببهای دیگر که محض ظن باشد جوبی بزند یا شکنجه کند یا فسخی بگوید حتی در قانون پیشان جوب و تازیانه زدن ممنوع است و در شان بهتان فسخ و دشنام نیست و این قسم قبیحات اگر خلاف شان نباشد است در حق اب و استر و سایر حیوانات بارگشی هم روا نمیدانند این قانون شریف نیز طبق قانون

المیزان

اسلام است چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید

وَمَنْ جَاءَ بِالْبَثِّ فَلَا يُحْزَنُ إِلَّا مِثْلَهَا

ایضا در سوره نحل فرموده

وَأَنْ عَاقِبَتُهُمْ فَعَارِضُوا بِمِثْلِ مَا عَاقِبَتْهُمْ

ایضا در سوره آل عمران آیه ۲۴ و در سوره نمر آیه ۱۰

باجمله گفته شریعت اسلامیه را که در باب سیاست امر و زایل اسلام ترک و فراموش و اهل فرنگستان اخذ و مذاکره کرده اند واجب آمد که در اینجا بصورت تحریر آوردم در شرح پیغمبر اصلی است از اصول کفشات و حکام هم امکان در اصرار و کشتن یعنی در تحقیف جزای جانی سعی نمایند جماعت متمم که از اهل شهوت و غفلت مرکب هستند لاجرم افراش از ارتکاب جرم و جنایت و استحقاق حدود و خالی نمیشاند اگر حکام طرفین تجسس و شکنجه را پیش بگیرند بی جانها را باید اعدام و بی

۵۶ پردانی ناموس را باید تنگ کند با اینکه طبیعت اصول اجتماع در این
عالم دلتیت حفظ جانها و سترا موسسار اقتضا کرده پس لازم است
که حفظ جانها و سترا در مرت ناموسسار را بر اعدام و تنگ ترجیح دهند
و بقدر امکان از عیبهائ اغماض نمایند و این ترجیح و اغماض بجز ترک
تختس و کفجه قبری نمواند شد و در این نکته از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله

و ارد شده یعنی تخفیف بدمید در اجرای حدود هر چه ممکن باشد
در زندگیتان بجهت تکمیل این قانون سلاطین راجع عفو و بخشش است
سلاطین پادشاهی قادریت در حق ادنی ترین ناس حکم زدن یکچوب
و از زبان بد و نامهربان پادشاهی اینرا دارد مقتضی که دیوان عدالت
حکم بر نفس کرده باشد پادشاه قتل را تبدیل به حبس متوکل بکند و در دیگر

اولیای مقول راضی شوند مقتب باید شد که این معنی سجد درج ۵۷
باعث حجت و اخلاص قلبی الی نبی پادشاه می باشد در حقیقت
سلاطین را شیخ عفو و رحمت فرار داده اند عجب زاین است که این
قطعه در شرق زمین بنما برعکس است بین تفاوت کار از کجاست
آن کجا

مقاله شرعیه در این نوع حریت همان آثار است که در حریت مطلق وارد شده باید دانست که در فرهنگستان باعث عمده و اعظم در ترقی صنایع و کسب آزادی آنهاست چنانکه هر کس بزرگو کسب و بهر قسم صنعتی که بخواهد اقدام کند با این و غلامی از کسی نخواهد دید مع هذا آن نیز در تحت قانون است این معنی که صنعتی و عملی انحصار کرد و امتیاز آن را چنانکه از دولت مقبوعه خود و هزار سار دول متمنزه نماند متعینه باشد و طاقانونه برای خود

۵۵ تحصیل کرده از منافع آن بهره مند می شود و این باعث می شود که هر کس
در اخراجات جدید و صرف افکار کند و باین وسیله حرف و صنایع
ترقی و انتشار یابد

چون تعلیم علوم و معارف در رکنستان مطلقاً از الزم امور و اقدام
وظایف است لهذا تعلیم اطفال فقرا و مساکین حتی باینجا بان را از حقوق
عامه شمرده اند

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا

الْعِلْمُ دَرَجَاتٌ يَبْنِي خُدَّيْ تَعَالَى اَبْلَ عِلْمٍ وَدُنَّشْ اَوْرَجَاتِ عَالِيَه ۵۹
وَعَدَه فَرْمُودَه اَلَيْسَا دَرْ سُوْرَه زَمَرْ

تقدیم عالمان و تاجران را اشاره فرموده و ایضا در سوره بقره
آیه ۲۷۲ و ایضا در سوره طه آیه ۱۱۳ و در سوره علق آیه ۴۳
و در سوره عنکبوت آیه ۴۲ و در سوره نحل آیه ۴۵ و بنی اسرائیل
آیه ۱۳ و در شرف و فضیلت علم تأکیدات بلندی فرموده و حدیث
معاذ بن جبل در فضیلت علم نقل کرده کتاب جامع ابن عبد البر استوار
که جناب سالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده

وَمُذَاكَرَةُ النِّسْبِ وَالْحَثُّ عَلَيْهِ جِهَادٌ وَتَعْلِيمٌ لِّلْأَقْبَلِ صَدَقَ وَبَدَلَهُ الْأَهْلِيَّةُ قُرْبَةً لِأَنَّهُ مُعَالِمٌ

٦٠ الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ وَنَسْرُ سَبِيلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَهُوَ
الْإِنْسُ فِي الْوَحْشَةِ وَالصَّاحِبُ فِي الْعَرَبِ وَالْحَدِيثُ
فِي الْخَلْقِ وَالذَّيْلُ عَلَى التَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالنَّالِجُ
عَلَى الْأَعْدَاءِ وَالزَّيْنُ عِنْدَ الْأَخْلَاءِ بَرَفَعُ اللَّهِ بِهِ
أَفْوَامًا فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْحَبْرِ غَادَةً وَأَعْمَةً تَقْصُرُ أُنَادُهُمْ
وَتُقْتَدَى بِغَيْرِهِمْ تَرْمُقُ أَعْمَالُهُمْ وَتُقْبَسُ أُنَادُهُمْ
وَتَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي حُلِيِّهِمْ وَبَاجِحُهُمْ مَحْمُومُهُمْ
يَتَغَفَّرُ لَهُمْ كُلُّ رَطْبٍ وَبَابِيسٍ وَجَنَانٍ الْبَحْرِ وَهُوَ
أُمُّهُ وَسِبَاعُ الْبَرِّ وَالْعِلْمُ لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَاةُ الْقُلُوبِ
مِنْ الْجَهْلِ وَمَصَابِيحُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى يَبْلُغُ
الْعَبْدُ بِالْعِلْمِ مَنَازِلَ الْأَخْبَارِ وَالذَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ التَّفَكُّرُ فِيهِ يُعِيدُ الصِّيَامَ وَمَدَارَسُهُ

هَكَذَا

٦١ تَعْدِلُ الصِّيَامَ بِهِ تَوْصِلُ الْأَرْحَامَ وَبِهِ يُعْرَفُ الْحَلَالُ
وَالْحَرَامُ وَهُوَ أَمَامُ الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ نَائِيَةٌ وَبِلَهْمَةِ
السُّعْدَاءِ وَتَحْرِيمُهُ الْأَشْفِيَاءُ وَقَالَ لَيْسَ لَا يَقْبَضُ
الْعِلْمُ أَنْزَاعًا مِنَ النَّاسِ وَلَكِنَّهُ يَقْبَضُ الْعُلَمَاءَ

یعنی علم قبض میشود و نمی برود مگر علماء قبض میشوند و قال لیس

أُحْلَبُوا الْعِلْمُ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْحَدِّ

و مضمون کلام مخبر نظام جناب لیت ماب علی علیه السلام

الْعِلْمُ عَلِمَانُ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْبَانِ وَالْعَقْلُ

عَقْلَانِ عَقْلُ الْمَعَاشِ وَعَقْلُ الْمَعَادِ

مقتضی باشد که علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته

اگر چه در ایران مدارس بسیار است و تحصیل علوم می کنند اما

٦٢ از برای معادن از برای معاش با اینکه پیغمبر فرموده

مَنْ لَمْ يَعْشَ لَهُ لَمْ يَمُتْ لَهُ

و آن قسم تحصیل در جنب تحصیل علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان
مثل چراغ است در مقابل آفتاب و مانند قطره است در جنب دریا
از آنکه علوم فرنگیها ذره بایران تابیده صنعت طباعت و ادب کوپی
و نظایر و عکس تصویر ایجاد شده که منافع و محتاجات مستغنی از نیاز

خاتم مشتمل بر دو بیان است

بیان اول خلاصه را باید شناخت که دعا و نتیجه همان است و اصول
سیاست فرنگستان داخل در اوست و آن این است که در دنیا
فردی را از فردی کان ارشاد و کد او رعیت و لشکری و عکس حق
حکم ندارد یعنی حاکم نیست بلکه محکوم و محکف است آنان را که حاکم

بنامند

بنامند بر سبیل مجاز است نه حقیقت اما اگر حاکم کیست یعنی پادشاه

حکم در کتب شریعت اسلام و نظریات علمی اهل ایران باب

منشق است که حاکم حضرت یزدان است

الْبَشَرُ اللَّهُ بِأَحْكَامِ الْحَاكِمِينَ

مصداق این معنی است هر اصل و فاعله که حضرت یزدان بر طبایع
و عقول ما تودیع و بوسط انبیا تسلیم کرده ظهور آن سعادت است

چونکه حکم یزدان است

أَلَسَنَةُ الْخَلْقِ أَفْلاَمُ الْحَقِّ وَكَأَنَّا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ

الْتَّمَعُ وَبِالْعَكْسِ

بنامند اشارت عظیم و حدیث

مَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ

در این بحث ایضاً جمیل دارد

بیان ثانی از مضمون رساله ظاهر است که آن حقوق نوزده گانه اگر چه
 حقوق عامه فرانسه نام دارد ولی در معنی حقوق عامه پهلوانان بل کل
 جماعت متقدمه است و چون جمیع آنها با احکام و آیات قرآنیه مؤید
 آمده پس احکام الهی است و واجب است که آنها را بعمل آوریم و با حاکم
 الهی مثال کنیم تا بسادست مضمون آیه شریفه
 وَهَذَا كِتَابُنَا أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

نایل آیم و از سخط آیات شریفه
 وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
 وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
 وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 رست کار و این شویم
 علاوه بر خاتم کتاب

عجی

بعضی جزئیات از قوانین مذمت آیات در فرانسه و در سایر ممالک
 فرانستان است که خدای تعالی از راه کمال ارفقت و رحمت مارا
 از اشعار و تنبیهاتنا بر محروم و بخیر نگذاشته من جمله سبابا حیاتی
 نفوس است که در فرانستان چندین وسایل مختلفه فراهم آورده اند
 از قبیل بنای مریضخانهها و ترغیبش نمودن برای تخلص غرق شدهگان
 و چندین مجالس دیگر که ذکر آنها موجب طنب است در این باب خدای
 تعالی در قرآن میفرماید

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا
 ایضا تنظیم و پاکی و زینت راهها و شهرها و دوات است که بآیه
 شریفه
 إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَبْلُوَهُمْ آيَاتُنَا حَسِّنُ
 عَمَلًا

مطابق است و حدیث جامع الضعیف طهری و اثبتتکم
 اشاره بدین معنی است ایضا سوره اعراف آیه ۷۲
 دیگر تحت درستی اوزان و مقیاس و مسکوکات است که خدای
 تعالی در چندین محل قرآن بنا کید اب لیغ مارا تنبیه فرموده من جمله
 در سوره انفصام آیه ۱۵۳ و اعراف ۴۳ و بنی اسرائیل ۷۳
 و شعراء ۱۸۱ تا ۱۸۳ و سوره مطففین و سوره هود ۸۵ و ۸۶

و دیگر بکار انداختن معادن است خاصه معادن آهن که بموجب آیه
 شریفه
 وَاتَّزَكَّيْنَا الْحَدِيدَ لِمَا فِيهِ بَأْسٌ ثَقِيلٌ وَمَنْفَعٌ لِّالْإِنْسَانِ
 ارشاد باین عمل نافع فرموده
 دیگر ثبت است و قبایل جات و شرط نامحاجات در دیوان مخصوص

ای

آیه ۲۸۲ در سوره بقره
 مَا لَهُمُ اللَّذِينَ آمَنُوا إِذْ أَنْذَرْنَاهُمْ لِقَاءَ
 در این باب دلیل کافی است
 دیگر آشنا و وقت در تنبیه و ترغیب امور عسکر است از قبیل توافق
 با سلیقه دشمن و معینا بودن آذوقه و نبات و زیندن افراد و شکر
 در جنگ و صاحب علم و اطلاع بودن سران سپاه و بعد از تسلیم
 شدن دشمن به جهر بانی با ایشان رفتار کردن در سوره ۴۷ آیه
 در سوره احزاب آیه ۴ و در سوره ۳ آیه ۳۰ و در سوره نعام آیه ۱۱۵
 یک کلمه در باب جمیع فقرات مذکوره در قرآن احکام و آیات صریحه
 دارد است که اگر خداوند توفیق عنایت فرماید رساله جدا گانه در این
 باب خواهم نوشت

از سهوی اهل مشرق زمین که بان جزایر عالم ترقی دورتر مانده اند

۶۸ یکی هم این است که بگوید بخیر دیگران است و آخرت برای ما و حال
آنکه در اخبار وارد است

يَعْمَلُ الْمَالُ الصَّالِحَ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ لَا يَنْفَعُ
بِالْمَالِ بِنَالٍ ثَوَابُ الصَّدَقَاتِ وَإِعَانَةُ الْمُخْلِجِ وَإِعَانَةُ
الْمَكْهُوفِ وَقَضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ الَّتِي قَالَ فِيهَا
الصَّادِقُ مَنْ ظَافَ بِالْبَيْتِ سُبُوعًا كَبَّ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ
أَلْفِ حَسَنَةٍ وَنَحَى عَنْهُ سِتَّةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ
سِتَّةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَقَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ
طَوَافٍ وَطَوَافٍ وَطَوَافٍ حَتَّى عَشْرًا

و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام آمده

رَبِّ قَتِي دُنْيَاهُ مَوْفُورَةٌ لَبَسَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا آخِرَةٌ

و کلمات

و آخِر دُنْيَاهُ مَدَّةٌ مَوْمَةٌ بَلْبَعَهَا آخِرَةٌ فَأَخِرَةٌ ۶۹
و آخِرَةٌ فَازِيكَلَيْهِمَا لَدَجَّ الدُّنْيَا مَعَ الْآخِرَةِ وَآخِرُهُ
بِحَسَمِ كَلْبَيْهِمَا لَبَسَ لَهُ الدُّنْيَا وَآخِرُهُ

و خدا ای تعالی در قرآن مجید میفرماید

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلَابٌ لَبِيسٍ
یعنی هر کس دیده بصیرش در این دنیا نابینا باشد و راه صواب
نابیند پس او در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود اگر گویند که مقصود
خداوند از کلام منسوب بر این است که هر کس در این دنیا خدای شناس نباشد
اعتراف بوحدا نیست خداوند لا شریک ندارد شریک نداشته باشد نابینا و گمراه
در این خصوص برین لازم نیست از مراتب خدای شناسی و اعتراف با
او و با بوحدا نیست واجب الوجود شرح بدین تحقیق این فقره موقوف
به مت مردان بزرگ است که بر روند و مراوده و معاشرت با ایشان کرده

۷۱ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا

یعنی ای گروه مردمان به تحقیق ما از فریدیم شمار از مرد و زن و کردارندیم
شمار از شعبه و قبایل را بشناسید یکدیگر را این امر بدیهی است که فیما
بین ملل مختلفه امر اووده و معاشرت نباشد معرفت باحوال و اوضاع
همدیگر نمی توانند حاصل کرد و ما را یکی معرفت حاصل گشت از عرف
و صنایع و امتعه همدیگر منفعت نمی توانند بردشت جای هیچ شبهت
که اگر از اکابر قوم و از صاحب بصیرت اسلام چند نفر انشأ

بقول علی بن ابیطالب علیه السلام گفته شده

تَقَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَسَاوَرَفَى الْأَسْفَى
حَسَنَ قَوَائِدِ نَفَحَ هَمِّ الْكُنَابِ مَعِيشَةٍ وَعِلْمِ وَأَذَابِ
و حُجَّةِ مَا جَدِ

۷۰ و با چشم حقیقت بین حالت آنها را مشاهده نموده بفهمند بحسب ظاهر هیچ
گونه مانعی در مراوده و معاشرت ایشان با ائمه و کسان بنظر نمی آید
و خداوند در جذب قلوب مهربانی و معاشرت با غیر اهل اسلام نمی فرماید
بلکه بعد از حجت رفتار کردن با آنها امر نموده چنانکه در سوره ممتحه
میفرماید

لَا يَنْهَى كُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَوْ كَفَرُوا فِي الدِّينِ وَأَخْرَجَكُمْ
مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

یعنی خداوند نمی کند شمار از آنان که با شما جنگ و کارزار کردند و کافر
دین و ملت شما را بیرون کردند از وطن خودتان نیکی کنید با ایشان
و حکم عدل ننمایید در حق ایشان بدرستی که خدا دوست دارد عادلان را
ایضا در سوره هجرات میفرماید

باین

۷۲ بفرستادن بروند و وضع مدینت آنها را برای العین مشاهده نمایند
بعد از آن اعتبار بر آن بگذارند و حساب فراختر و رفی را فراهم خواهند
آورد و بعد از آن شریفه

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْحَرِّ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ خَلْقِنَا فَضِلًّا

نازل خواهند شد یعنی بر تحقیق کرامی گردانیدیم فرزندان آدم را و سوله
کردیم آنها را در بر چهار پایان و در بحر کشتیها و در روی دایم ایشان
از طعامهای پاکیزه و لذیذ و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از بندگان
آفریده ایم

تجنیف

هر یکی که خدا ایتعالی در روی زمین خلق کرده در هر جا و میان هر ملت

باشد

که باشد راجع بیک مرکز و یک منبع است و همچنین بدو در جا و میان ملت
هر کوزه بدی مشاهده شود راجع بمنبع است پس باید هر کوزه یکی از بسیار
مدینت از نظم و عدالت و آسایش و ثروت و معنویت و حفظ حقیقت
تجارت و قدرت دولت و تربیت ملت از کوره انانیت و ترقی هر قسم
صنایع و تنظیم راهها و توسعه و تطویر کوهها و درستی اکیال و اوزان
و مقیاس و صحت مسکوکات بسیم و زر و غیره در هر جا و میان هر طایفه

مشاهده کنیم در اخذ و تحصیل آنها باید بر نفس آید شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا تَبْذُرُوا مَالَكُمْ
صَلَّ إِذَا هُمْ بِكُمْ

عمل نمایم یعنی ای آنکه ای که ایمان آورده اید بر شما باد که محافظت
کنید نفسهای خودتان را از زبان نرساند شمارا کسی که گمراه شده چون
هدایت یافته باشید شما

تَمُوتُ عَذَابًا

در فرستادن به کشتن و دشنام و توبت کردن آنانی را که از دین و ایمین
فرگذاشته اند و چنانچه پندیده و ممنوع است و باین و آئین احادی کار
ندارند و کسی از کسی نمی پرسد در چه دین و آئین هستی و این قسم سؤال بسیار
عیب است حتی می توان گفت که در این باب نیز عمل کرده اند بمضنون آید
شریفه

وَلَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ يَدْعُونَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُو اللَّهَ عَدُوًّا
يَعْبُرُ عَلَيْهِمُ كُلَّ شَيْءٍ قَلِيلًا أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّمَا اللَّهُ يَخْتَارُ مَن يَشَاءُ
فَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ

یعنی دشنام دهید آنان را که می پرستند بجز از خدا و یقیناً ایشان را و کینه پس
ایشان نیز در مقابل ایشان سزاگویند خدا را از روی تخاصم و بدشاهی همچنانکه
بیار است بسیار از برای هر کوهی که در ایشان از بعد بسوی آفریده کار بسیار است

۷۴ در لزوم آبادی و ثروت و استفاده از نعمات الهی آیات و احادیث
کثیره وارد است چنانکه در لزوم تعمیرات عمومی و ساختن راهها خدا
میفرماید

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ دِيَارًا لِّتَعْلَمُوا فِيهَا مَسَاجِدَ الْخَالِجَاتِ

ایضا در سوره ۱۴ آیه ۳۷ و ایضا در سوره بقره آیه ۲۷ و حدیث
شریف

لَيْسَ خَيْرُكُمْ مَنْ تَرَكَ الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ لِلدُّنْيَا وَلَكِنَّ
خَيْرُكُمْ مَنْ خَدِمَ هِلْهَ وَهَلْهَ

یعنی نیک شما آن نیست که بجهت آخرت دنیا را و بجهت دنیا آخرت را ترک کند
و لکن خیر شما آن است که هم از دنیا و هم از آخرت تحصیل کند ایضا حدیث شریف
لَا تَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَلَا تَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ وَلَا تَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ

خون

۷۶ ایشان پس خبر میداد ایشان را آنچه را که میکردند

تحقیق

فرکیها قدر نعمات و آیات خداوند را از یاوز از اهل شرق زمین میدادند
 و عثمائی تمام مفاد کلام حقیقت فرجام دارند
 وَمِنْ آيَاتِهِ اخْتِلَافُ اللَّسَانِ وَالْوَلَوَاتِ
 بجهت قدر شناسی نعمات خداوند است که در زبان اکثر انبیا از ذکر و آوازش
 اقل سه چهار زبان مختلف یاد میکردند
 در شرق زمین اگر کسی زبان خارجه نتواند کند هزار بار او را وادار می آورند
 در کتابهای پاریس و لندن پیش از پنجاه سال کتب دیده ام
 فی یوم جمعیت ششم در پاریس بخیر شد ۱۲۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم
 در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل
 و در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل
 و در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل

نصف

در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل
 و در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل
 و در این کتاب تمام حقایق و اسرار
 صلوات و شرف و کرامت
 و ادوار کمال و عظمی
 که باو غایب از زمین فرزند
 برادران و نفع و احسان
 بازگشت و مفصل

رسالة

[Faint handwritten notes in Persian script are visible at the bottom of the page.]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, mentioning names and titles.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

117

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

و شفا منک یکد آنک کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند شربت دودرم و نیم بزنند
حب افیمون اعصار و موده و از سودا پاک گرداند صفت ان اباره قهوا
شخی منظر غاریون کل از منی افیمون مقل از هر یک دودرم ترب سفید شش درم
سقاویا بکدرم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند شربت دودرم و نیم بزنند
حب اسفاج بلغم و سودا از موده و دماغ پاک گرداند صفت ان اباره قهوا
ده درم شخی منظر غاریون اسفاج دودرم سطو و کوس افیمون از هر یک دودرم
و نیم ترب سفید شش درم سقاویا بکدرم و نیم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
شربت دودرم و نیم بزنند حب هلیله که جمع اراضی سوداوی و صفراوی را
نافع برده صفت ان پوست هلیله زرد شش درم پوست هلیله آمله مقشر کل سرخ
نمک هندی از هر یک دودرم اباره قهوا پنجم شاه تره سقاویا عصاره خشتی
از هر یک دودرم کف ترش نیم درم غاریون چهار درم کوفته و بیخته بکلا برشته
برشته حب سازند شربت دودرم بزنند حب السعال صفت صمغ عربی
ان بسته کثیر از هر یک دودرم بودانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار از هر یک دودرم
مغز بادام مقشر خشی شش سفید از هر یک چهار درم شکر طبرزد فانید از هر یک
هفت درم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند اگر سرفه بلغمی
رب الکس مویز منقش از هر یک چهار درم زعفران بکدرم اضافه نمایند
حب السعال نوع دیگر نافع است اطعمال که از بسیاری سرفه می کنند و
سرفه خشک را نافع باشد و نوازل جاریه نافع باشد صفت ان بنفشه
صمغ عربی رب الکس خشی شش سفید افیون ابرامادی کوفته و بیخته
بکلا برشته حب سازند هر صبی مقدار خودی شربت دودرم و نیم بزنند

و سالیب از ان در دهن نکه دارند هر سه نوع حب که ذکر شد بکنج اند باید در دهن
نکه دارند حب که بوی سیر و بیاز و شراب از دهن بیرون جفت ان پوست ترب
خشی شش سفید از هر یک بکدرم رب الکس دودرم اباره قهوا و بیخته بکلا
برسطو یا شربت حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
برسطو یا شربت حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
صفت ان بنفشه صمغ عربی رب الکس مغز تخم خیارین صمغ عربی کثیر اسیدی
و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
مدق قبی و مسلولین را نافع شد و سرفه کرم و خشک را رفع کند صفت ان
صمغ عربی کثیر ابرامادی کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
از هر یک دودرم مغز بادام مقشر باقلای مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو از هر یک بکدرم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
حبی که سینه و اوز را صاف کند و قناری و سرفه کرم را نافع باشد صفت ان
مغز بادام مقشر شربین مغز بادام تلخ مقشر بزرگی بریان کرده مغز جلقوز از هر یک دودرم
کثیرا صمغ عربی افیون اصل الکس رب الکس از هر یک بکدرم فانید و قدر از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
بوی دهن خوش کند و دل را قوت دهد صفت ان فلفل قرنفل قویجان عاقر قوراز
هر یک بکدرم کل سرخ صندل سفید از هر یک دودرم طیار شیر نیم درم شکر کافور از هر
یک یکد آنک کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
دارد صفت ان قاقله صغار جوز لواء قرنفل کافور دار صمغ عربی فانید صفت
شک دود آنک پوست ترب کبابه صمغ عربی از هر یک بکدرم فانید و قدر از هر یک
کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
صفت ان شک قرنفل قافور بزرگ کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
اگر اسادی کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند هر صبی مقدار خودی شربت دودرم و نیم بزنند

و شفا منک یکد آنک کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند شربت دودرم و نیم بزنند
حب افیمون اعصار و موده و از سودا پاک گرداند صفت ان اباره قهوا
شخی منظر غاریون کل از منی افیمون مقل از هر یک دودرم ترب سفید شش درم
سقاویا بکدرم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند شربت دودرم و نیم بزنند
حب اسفاج بلغم و سودا از موده و دماغ پاک گرداند صفت ان اباره قهوا
ده درم شخی منظر غاریون اسفاج دودرم سطو و کوس افیمون از هر یک دودرم
و نیم ترب سفید شش درم سقاویا بکدرم و نیم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
شربت دودرم و نیم بزنند حب هلیله که جمع اراضی سوداوی و صفراوی را
نافع برده صفت ان پوست هلیله زرد شش درم پوست هلیله آمله مقشر کل سرخ
نمک هندی از هر یک دودرم اباره قهوا پنجم شاه تره سقاویا عصاره خشتی
از هر یک دودرم کف ترش نیم درم غاریون چهار درم کوفته و بیخته بکلا برشته
برشته حب سازند شربت دودرم بزنند حب السعال صفت صمغ عربی
ان بسته کثیر از هر یک دودرم بودانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار از هر یک دودرم
مغز بادام مقشر خشی شش سفید از هر یک چهار درم شکر طبرزد فانید از هر یک
هفت درم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند اگر سرفه بلغمی
رب الکس مویز منقش از هر یک چهار درم زعفران بکدرم اضافه نمایند
حب السعال نوع دیگر نافع است اطعمال که از بسیاری سرفه می کنند و
سرفه خشک را نافع باشد و نوازل جاریه نافع باشد صفت ان بنفشه
صمغ عربی رب الکس خشی شش سفید افیون ابرامادی کوفته و بیخته
بکلا برشته حب سازند هر صبی مقدار خودی شربت دودرم و نیم بزنند

و سالیب از ان در دهن نکه دارند هر سه نوع حب که ذکر شد بکنج اند باید در دهن
نکه دارند حب که بوی سیر و بیاز و شراب از دهن بیرون جفت ان پوست ترب
خشی شش سفید از هر یک بکدرم رب الکس دودرم اباره قهوا و بیخته بکلا
برسطو یا شربت حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
برسطو یا شربت حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
صفت ان بنفشه صمغ عربی رب الکس مغز تخم خیارین صمغ عربی کثیر اسیدی
و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
مدق قبی و مسلولین را نافع شد و سرفه کرم و خشک را رفع کند صفت ان
صمغ عربی کثیر ابرامادی کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
از هر یک دودرم مغز بادام مقشر باقلای مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو از هر یک بکدرم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
حبی که سینه و اوز را صاف کند و قناری و سرفه کرم را نافع باشد صفت ان
مغز بادام مقشر شربین مغز بادام تلخ مقشر بزرگی بریان کرده مغز جلقوز از هر یک دودرم
کثیرا صمغ عربی افیون اصل الکس رب الکس از هر یک بکدرم فانید و قدر از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
بوی دهن خوش کند و دل را قوت دهد صفت ان فلفل قرنفل قویجان عاقر قوراز
هر یک بکدرم کل سرخ صندل سفید از هر یک دودرم طیار شیر نیم درم شکر کافور از هر
یک یکد آنک کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
دارد صفت ان قاقله صغار جوز لواء قرنفل کافور دار صمغ عربی فانید صفت
شک دود آنک پوست ترب کبابه صمغ عربی از هر یک بکدرم فانید و قدر از هر یک
کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند حب السعال صفت ان پوست ترب
صفت ان شک قرنفل قافور بزرگ کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند
اگر اسادی کوفته و بیخته بکلا برشته حب سازند هر صبی مقدار خودی شربت دودرم و نیم بزنند

زینتی دود آنک بدهند چینی که سهال بلخی را باز دارد صفت آن مرمری
قرقه چند سید ترا فیول ماسوی کوفته و پیچیده باب برشته حب سبزند مقابل
فلفل برشته برقی از سه حب تانج حب بدهند حب ذخیره که سهال کوفته و
ترج را نافع باشد گاهی که حرارت و تب باشد صفت آن چند سید سراسر و
میوس سائک بزایج سیاه کند ماسوی کوفته و پیچیده باب برشته حب سبزند
زینتی دود درم حبی که در یک ساعت شکم به بندد صفت آن افیوایلد درم
اقا قیاد و درم کل کز ساق حب لاس از هر یک چهار درم کوفته و پیچیده
بلعاب صمغ عربی برشته حب سبزند زینتی نیم مثقال بخورند حبی که قوط
قضب آورد و در بطوانزال اثری عظیم دارد صفت آن عودنم
قرنفل کباب چینی قرقه فلفل از هر یک سه درم زعفران بنه درم بالنکو و درم
دار فلفل تخم بابونه مروارید ناسته از هر یک یک درم کوفته و پیچیده قند
سفید بقوام و ادویه بدان برشته و حب سبزند هر یک مقدار نخودی را
آورند حقه لینه که حیات و سلام و امراضی حاره را نافع باشد و طبع
نرم کند صفت آن عناب سیستان بنفشه شعیب مقشر نیم کوفته و پیچیده
سیوس کندم کل خطی شک اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر غده
در سه رطل آب بچوشند تا بر طلی اید و بیالایند و شکر سرخ بنه درم
روغن بنفشه یا دام ده درم روغن کنجد ده درم آب کامه بنه درم
اضافه نمایند و نیم گرم عمل کنند حقه لینه دیگر صفت آن انجیر غده
عدد اصل سیوس و درم سیستان سی عدد شک جویک کف بنفشه
بلور از هر یک بنه درم بابونه یک کف جمل را در سه من آب بچوشند

نایک من آید و صاف کنند و ده درم لایب بز قوط و پست درم روغن
بنفشه یا درم و ده درم ابکامه و دو درم بوره ارمنی و یک درم شک اضافه نمایند
و پست درم شکر سرخ در آن حل کنند و در سه من آب بچوشند
صفت آن حله بزک انجیر عناب بنفشه سیستان خطی بابونه اکلیل الملک
شک شبت سیوس کندم از هر یک یک کف در دو من آب بچوشند
تابه بنمن آید و بیالایند و ده درم فایند و دو درم بوره ارمنی یک درم شک
هنری و پانزده درم روغن کنجد اضافه نمایند و نیم گرم بریزند حقه حاره
صفت آن شنی حنظل افیتون بسفاج از هر یک دو درم قوط یک کف
به بنزد و صاف کنند و پست درم شکر سرخ و ده درم روغن بابونه
اضافه نمایند و عمل کنند حقه دیگر که قوط بلخی
خلیطه را رفع کند صفت آن حله بزک قنطاریون بابونه شک
نیم کوفته خطی از هر یک کفی انجیر سی عدد عناب سیستان از هر یک
سی عدد سیوس کندم کفی برک حقه زر برک کرنب شبت سداب
از هر یک دسته اسکین مقل جاورشیر از هر یک سه درم مغز تخم کافور
پست درم به بنزد و بیالایند و یک درم شک هنری و دو دانگ شک
حنظل دو دانگ بوره ارمنی و نیم درم چند سید سراسر دو دانگ ابکامه
و پست درم شکر سرخ اضافه کنند و عمل نمایند حقه دیگر که استر جاو
فال را و امراضی بلخی را نافع باشد صفت آن سنا و مکی بنه درم شبت و
بابونه کافور نیم کوفته پید انجیر نیم کوفته از هر یک کفی بر سیاوشان و قبق
یا در بخوبه قنطاریون از هر یک دو درم شکر سرخ پانزده درم ابکامه

زده مثقال اب برک حقه زر روغن زیت از هر یک ده درم شک
طبرزد بوره ارمنی از هر یک بنه درم بطریق متعارف عمل نمایند
حقه دیگر که قوط بنفشه صفت آن سنا و مکی بنفشه کافور بان
شبت از هر یک سه درم رازبان انیسون بسفاج از هر یک
دو درم بابونه سیوس کندم کل خطی از هر یک کفی کل سرخ تازه دوازده
عدد روغن زیت روغن کل سرخ شکر سرخ آب برک حقه زر از هر یک
ده مثقال ابکامه کلکند افتابی از هر یک ده درم بوره ارمنی نیمه
به بنزد و صاف کنند بطریق متعارف عمل نمایند حقه دیگر که ریش
امعا و سهال صفرا و بران نافع باشد صفت آن اب برک خورق اب
برک لسان الحمل از هر یک خطی شک تخم مرغ بر روغن کل آمیخته
یکصد اقا قیاد بنه درم الا فین چهار دانگ کاعذ سوخته سفداب
قلع کرب یا مرجان کل مختوم از هر یک یک درم یا یکدیکر حمزج سبزند و استعمال
نمایند حقه دیگر که قوط امعا و سهال دموی را نافع باشد صفت آن
شک جوهر شبت کرده به بنزد از هر یک سه مثقال به بنزد و بیالایند و
سفید اب قلع و شکسته و اقا قیاد و کنار از هر یک بنه درم زعفران شیا ف
ابض از هر یک یک درم زده تخم مرغ بکند و ده درم روغن کل حل کنند
فیکدیکر حمزج سبزند بطریق متعارف عمل نمایند سوجبل محمل معده را
قوت دهد و شتهای طعام آورد و قوط بنفشه صفت آن به صفوانی لوت
و درانه پاک کرده بنمن در سه رطل آب بچوشند تا جوارش شود و از
غزال پرون کنند و یک من عمل صاف بر سر آن ریزند و بچوشند تا بقوام

آید و این را و میهارا کوفته و پیچیده بدان برشته صفت آن زنجیل قاقله کبار در فلفل
قاقله صفرا در چینی زعفران از هر یک سه درم محمل بنه درم زید سفیدی درم سقونیا
ده درم زینتی از پنج مثقال صفت مثقال باب نیم حقه قوط نافع باشد
سوجبل تابستانی صاحب مزاج گرم را نافع باشد در فصل گرما میتوان خوردن
از این حقه محمد ذری اسم این دوا را سوجبل تابستانی نهاده است صفت آن
سقونیا دو درم و نیم زید سفید دو درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک بنه درم
ورق کل سرخ طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترنجبین و عصاره به از هر یک پنجاه درم
اب به و ترنجبین با هم بچوشند جدا کنند ترنجبینی که اخته شود و فرو گیرند و صاف
نمایند و باز بچوشند تا بقوام آید و دو پاک کوفته و پیچیده بدان برشته و این جمله ده
شریت است سوجبل مکی شک به بنزد و معده را قوت دهد و دفع فی
کند و لوز انیلور داند و شتهای طعام آورد صفت آن به صفوانی از
پوست و درانه پاک کرده بنمن با سر که بچوشند تا جوارش شود و بعد از آن بکوبند
و یعنی عمل صفا بر سر آن کنند و بچوشند تا بقوام آید و فرو گیرند و این
ادویه را کوفته و پیچیده بدان برشته صفت آن زنجیل فلفل در فلفل از هر یک
یک چهار درم تخم کرفس ناخواه زعفران از هر یک دو درم زینتی حاره
مثقال بنه درم اسکین بزوری بارد سهه جگر کنید و بول براند شسته
و تنجای حاره را نافع باشد و شکم را صفت آن پوست پنج کاسنی هفت
درم سه تخم از هر یک بنه درم نیم کوفته در یکجا ریخته که یک انده یکسانه
روز روز دیگر بچوشند و صاف کنند و بایکین قند بقوام آورند و فرو
گیرند سکنجبین بزوری حاره سهه جگر و معده بکشد و بول براند و فضول را از
معده پاک کند و مستحق نافع باشد صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته تخم
کشوت تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک یک درم پوست پنه را نافع

پوست پنج کرس از هر یک ده درم در آب و سرکه خیس کنند یکشنبه روز
روز دیگر بچون نرو و بیالایند و یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند
سکجنی ریوندی بر قاف و در جگر که از کرمی بند سود دارد صفت آن تخم کاسنی
کاسنی نیم کوفته پست درم تخم شاه تره تخم کشوت از هر یک ده درم ریوندی
چینی پنجم ریوندر کوفته در کیم کنند و در شش به بندند و با دویه دارد و دوسن
اب بچون نند و زمان زمان یکسه ریوندر ایدست می مالند تا شیره تمام بازدهد
بعد از آن صاف کنند و بایکمن قند و جمل متقاله سرکه بچون نند تا بقوام
ایدنر بتی بانزده درم بایکدرم کلاب بخورند سکجنی ریوندی نوع دیگر درد
جگر را نافع بند و سرده یکشاید و طبع از نرم کند صفت آن ریوندی صنی سسی درم
ترید سفید بسفای فستق تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک پست درم غاریقون مقبول
بایکدرم مجموع را در دوسن اب بچون و سرده و دودانک ریجیل کوفته اضافه
نمایند و صاف کنند و بایکدرم ریگ سرکه و یکمن و نیم قند بچون نند تا بقوام
اید سکجنی بزوری معتدل شده سپرز و جگر یکشاید و بولول برانده و بتیای بر
کد را نافع بند صفت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک پست درم
تخم تخم ریجان و بارتنک و بالنگوزم یک یک بایکدرم پوست پنج کاسنی
پوست پنج رازیانه از هر یک هفت درم سرکه نیم کوفته در سرکه رطل آب و
پست درم سرکه یکشنبه روز و روز دیگر بچون نند و صاف کنند و
بایکمن قند بقوام آورند سکجنی ریوندی رمانی تپای حرقه و جگر و معده کرم را نا
فع بند و تشنگی نند صفت آن اب انار شیرین و اب انار ترش از
هر یک نیم و زرشک و درانک بایکدرم و سرکه صاف پنج استار بچون نند
تا زرشک حرقه و صاف نمایند و یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند
معنی سرکه تخم مراد از تخم خیارین و تخم خربزه است

از بعضی سرکه تره مندی کنند شاید که بترشد سکجنی سقوفل معده و
جگر را قوت دهد و ششهای طعام آورد و سرده جگر بکشد و نافع را مفید بود
و طعام را هضم کند صفت آن آب بچاف کرده یکمن با چوبه ریگ سرکه
و یکمن قند بچون نند و بقوام آورند و اگر بایک سرکه اب لیون کنند شاید
که بترشد سکجنی لهوی که همین خاصیت دارد صفت آن
اب خالص بنه متقاله سرکه جاف کرده و کلاب و آب لیون از هر یک
سی مثقال قند سفید یکمن بچون نند و بقوام آورند سکجنی ریوندی
که صلابت سپرز را نافع بند صفت آن ریوندی صنی غاریقون فوه
پوست پنج کرس پست پنج درخت بید کزمانج افیمون غافش تخم
کشوت تخم کاسنی از هر یک ده درم در چوبه ریگ سرکه و آب لیون نند
یکشنبه روز و روز دیگر بچون نند و صاف نمایند و بایکمن قند بقوام
آورند سکجنی وردی که جز ازت و خیار و صفرا بنشاند و در حال صفراوی
باز دارد و کسی را که آید بدید آمده بند نافع بند صفت آن سرکه کینه
و کلاب از هر یک چهار یک برک کلخ بنه پنجاه درم کلخار پست درم در سرکه
و کلاب پست ششانه روز خیس نیده و بیالایند و بایکمن قند سفید بقوام
آورند سکجنی افیمونی که مالتی لیا و اصحاب نوزجش و صرع را نافع بند
صفت آن افیمون ده درم بسفای فستق ترید سفید از هر یک نیندرم
پنج کاسنی و ششانه تخم کاسنی از هر یک پنجم ایرس تخم کشوت پوست
روح فرخمشک بادرنجوبه زرباد درونج عقریه بهیمی سادج مندی
قافله صفار سنبل الطیب از هر یک پست درم کلخند افغانی بوزن ادویه

در سرکه و اب خیس نند یکشنبه روز بعد بچون نند و صاف کنند و بایکمن
قند بقوام آورند سکجنی افیمونی نوع دیگر که همین خاصیت دارد
صفت آن سطوخ و دوسن رازیانه تخم تره از هر یک پنجم افیمون
بسفای فستق سنا و کلی پوست هلیله کالی از هر یک ده درم نیم کوفته در پیله
درم سرکه یکشنبه روز و بعد بچون نند و صاف کنند و بایکمن
قند بقوام آورند سکجنی فوه که استفا و صلابت طحال و درم صلب جگر
نافع بند و سرده یکشاید صفت آن رازیانه پوست پنج رازیانه پوست پنج
کرس کاسنی انیسون پوست پنج کاسنی زو قای خشک فوه غافش فستق
از هر یک ده درم تخم کشوت تخم کرفس پوست پنج کرفس جوده سنبل الطیب
اسارون از هر یک هفت درم در سرده درم سرکه یکشنبه روز و بعد
باب بچون نند و صاف کنند و بایکمن قند بقوام آورند سکجنی عضلی که
ضیق النفس و بید و سره بلغمی را نافع بند صفت آن سرکه عضل بایکدرم
بایکمن عمل مصفی و قدری آب بچون نند تا بقوام آید سکجنی عضل دیگر
که استفا و درد بچون که از سردی بند و سره کینه بلغمی و قالیق و لقوه و
سرهم بلغمی و ضیق النفس را نافع بند و سرده جگر و سپرز را یکشاید و بچون
در سرهم بیند و صفت آن سرکه عضل یکمن ریجیل رازیانه انیسون عافرو
حلیت فودنه دشتی از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرماتی فردماناز
هر یک پنجم جگر را بخلو فودنه در سرکه عضل و یکدرم عمل مصفی خیس نند
و یکدفعه در آفتاب نند و بعد از آن بیالایند و صاف دارند و پیش از طعام
سی درم تنول نمایند صفت سرکه عضل پنج دندان سخت کند و بوی دهن
خوش کند صفت آن یکدرم پیاز عضل و بکار و چوبی پاک کنند و در

ربما ن کنند چنانچه بیکدر نیمید و جمل روز در سایه نگاه دارند تا خوب
خشک شود بعد از آن در ظرف نند و هر یکمن بیازنه من سرکه کینه اضافه نمایند
و دوماه در قشاب بگذارند و بعد نگاه دارند از هر وقت حاجت و کلام
سقوف طباشیر که دل نرم را نافع بند صفت آن کلخ از طباشیر از هر یک نیم
دو درم پوست جومر و درانک سفید کبر از هر یک پنجم کافور یکدک کوفته و بچون نند
دو درم سکجنی سقوفلی بوشند سقوف درونج که خفقان سرد را نافع بند صفت
آن درونج عقریه اب انار شور از هر یک نیندرم زرباد دو درم کوفته و بچون نند
شرابی یکمثقال با چوبه ریگ سرکه و ماء العسل بوشند سقوف عود که معده
سرد و تران نافع بند صفت آن قرفل لبابه چینی از هر یک پنجم سنبل الطیب
مصطکی از هر یک پست درم عود خام پست درم شکر طرز بوزن هم ابر کوفته و بچون نند
نرینی یکمثقال ماده درم کلخند سقوف قافله شحوت طین و شحوات رویه
زبان حامل را نافع بند صفت آن قافله کبار و صفار کبابه چینی اجرام وی بوزن هم
شکر سفید کوفته و بچون نند و درم باب کرم بخورند سقوف فی رماق تخم کاسنی
تخم کرب زرشک منقعی و سر منقعی کلخ طباشیر اجرام وی کوفته و بچون نند
پست درم بایکطوخ کافور در آب انار حل کرده بخورند سقوف کرب دفعه سرعت
انزال کند صفت آن تخم کرب مغز بادام شیرین فودنه از هر یک پست درم
ناخواه غلغله مندی سداب زیره کرماتی از هر یک یکدرم کوفته و بچون نند
در آب انار حل کرده بخورند سقوف انیسون با دوی خلد معده را دفع کند و
معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ناخواه کرفس از هر یک پنجم کدیر
چوبه درم قحاح از قرفط شیرین مصطکی از هر یک پست درم سفید کدیر سی درم بوزن
هم فایند کوفته و بچون نند سقوف کرب کدیر کدیر کدیر کدیر کدیر کدیر کدیر
بوزن بریان کرده پست درم ناخواه یکدرم کدیر پنجم کوفته و بچون نند باب کرم بوشند

از سفوف دیگر که بولدم انافع بند صفت ان ش داخ عسی مغول دم الا
مرجان کبریا شب بمانی کلدر بخم خرفه کل ارمنی کل قبرسی از اسای کوفته
و بخته شربتی دودرم باب اساق بدهند سفوف سورجیان نوعدیک که او
مفصل رانافع بند صفت ان سورجیان مصری هفت درم زیره کرمانی
نقره بریان کرده فودنه از هر یک دودرم فلفل یکدرم قند دوازده درم کوفته و بخته
ده شربتی دودرم بخورند سفوف جالیزه که کوفته کرده و مشت نه را باره تازه
چرا کند و برون آورد و صفت ان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه از
هر یک یکدرم خشک مرابا چهار درم جالیزه از هر یک یکدرم صمغ عربی کثیر از هر یک
یکدرم کوفته و بخته شربتی دودرم با شراب بخورند سفوف جالیزه
از تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک یکدرم و نیم سیالیوس
که هشتاد و هشت درم کوفته و بخته شربتی دودرم جالیزه و شربش درم قند
و سفوفی که در یک ساعت کتب بندد صفت ان شاه بلوط دودرم مازولوست
انار بولست خنخاش بریان کرده از هر یک چهار درم کدو اساق ششده جالیزه هفت
درم کوفته و بخته شربتی دودرم با شراب بخورند سفوف کدو که خرب آورد و صفت
ان کدو عود خم از هر یک یکدرم خنخاش ده درم تخم کاهو بخورند زعفران یکدرم
که صفت ان کوفته و بخته شربتی یکدرم بخورند سفوفی که شخوات رود و زلال
چشم کرفس ناخواه زیره کرمانی از هر یک دودرم کندر یکدرم کندر مقشر ده درم
فینبات نواد مشقال کوفته و بخته شربتی یکدرم بخورند سفوفی که دفع سرعت انزال
کند صفت ان طباشیر خنخاش انیسون کند از هر یک یکدرم جوز زالدو

دودرم کوفته و بخته شربتی دودرم با شراب خنخاش بخورند سفوفی که دفع
مسلول و قروح سینه و نفث الدم رانافع بند صفت ان صمغ عربی ان ش
کثیرا بیدانه خنخاش سیاه تخم کاهو تخم خط از هر یک یکدرم صندل سفید دو
درم سکر العنه طباشیر از هر یک یکدرم و نیم کل سرخ تخم خیارین تخم خربزه از هر یک
یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و عصا ده لسان الحمل کل محتوم کل ارمنی کل قبرسی
از هر یک چهار درم زعفران یکدرم کوفته و بخته شربتی دودرم کدو انک کافور
و دودرمانک رمانا سلطان با شراب خنخاش و شیره تخم خربزه بنوشند نافع بند
سفوفی که باد را دفع کند و استسقا و طبعی رانافع بند صفت ان تخم کرفس
انیسون رانایانه اسرون قطشیرین ریوند جینی از هر یک دودرم زیره کرمانی
دودرم سنبال الطیب دودرم کوفتی از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بخته شربتی یکدرم
بخورند سفوفی که سعال موی رانافع بند صفت ان انار دانه بریان کرده از هر
یک کدو از هر یک یکدرم کدو کثیره خشک بریان کرده یکدرم خربزه شربتی و خرب
بنطی بلوط دودرمانک یکدرم یکشنبه روز در سایه خنخاش کرده بریان کرده از
هر یک یکدرم اساق دودرم کوفته و بخته شربتی دودرم بخورند سفوفی که قروح
رانافع بند صفت ان ش داخ عسی مغول دم الا حین ان ش کثرت کرفس
از هر یک یکدرم صمغ عربی یکدرم موم بیانی اصل دودرمانک کاکبج دودرم کوفته
و بخته شربتی یکدرم و نیم با شراب خنخاش بنوشند سفوف لؤلؤی که
دو سطراریای کیدی رانافع بند و معده و دل و جگر رانافع بند و قوت ده
و حرارت تشنگی بنشانند صفت ان مرواریدنا سفته چهار درم مرجان و صفت
کلدر طباشیر خربزه کل ارمنی کل قبرسی تخم کاهو تخم خط از هر یک یکدرم بریان کرده
تخم حاض بلوط بریان کرده تخم مورده کدو از هر یک یکدرم کدو کثیره خشک بریان
کرده صمغ عربی اساق بریان کرده زرد خشک پوست جوز بریان کرده طراشید
شمر فر بریان کرده بزر قطن بریان کرده از هر یک یکدرم کل ارمنی کل قبرسی

کل محتوم معطلی از هر یک یکدرم انار دانه بنی درم کبریا اقا قیاد مغول از
هر یک دودرم جرج را کوفته و بخته سوای بزر قطن و بار قند شربتی دودرم
با هر چه مناسب بنوشند سفوف ذرب صفت ان تخم حاضی زرد خشک
بیدانه تخم صیغ کثیره خشک بریان کرده کل سرخ خربزه کاهو طباشیر از
هر یک یکدرم اساق و لاس از هر یک دودرم انار دانه جی رانافع بند و بخته
و بخته شربتی دودرم بخورند سفوف خربزه سعال معده و شربتی معده
رانافع بند صفت ان خربزه بنطی دانه زیره کرمانی مدبر اساق از هر
یک لاس معطلی بلوط کثیره خشک بریان کرده از اسای کوفته و بخته
شربتی یکدرم با شراب بخورند سفوف سیر و بادا بشکند و معده
را قوت دهد صفت ان کرویانه انیسون زیره کرمانی قاقله خربزه ناخواه تخم
کرفس از هر یک دودرم قرقفل یکدرم بنجیل دانه فلفل از هر یک دودرمانک
قند بربت مشقال کوفته و بخته شربتی دودرم بخورند سفوف حب العنه
شکم نه بندد و معده را قوت دهد صفت ان دانه انکو صمغ عربی از هر
یک چهار درم حب الاس اساق از هر یک دودرم معطلی کلدر از هر یک
یکدرم کوفته و بخته شربتی دودرم بخورند سفوف دیگر که نه بندد و بخته
که با ان کرفه بندد صفت ان حب الاس شاه بلوط خنخاش شربتی و بخته
از هر یک دودرم صمغ عربی یکدرم کوفته و بخته شربتی دودرم بخورند
که بختی صفت دارد صفت ان صمغ عربی طباشیر کل ارمنی حب الاس
جوز از هر یک چهار درم رسا و شانه کند از هر یک یکدرم خربزه شربتی و بخته
فعلی از هر یک دودرم کوفته و بخته شربتی دودرم با شراب خنخاش بخورند
و سفوفی که خرفه البول و وجع کلیه و مشت نه رانافع بند و بول برانده صفت
ان مغز تخم خربزه سی درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و خنخاش خرفه

از هر یک دودرم ان ش کثرت کرفس از هر یک دودرم بزر الخ سفید و
دودرم قند بوزن از اسای کوفته و بخته شربتی دودرم صمغ و دودرم شام با شراب
خنخاش بخورند سفوف سورجیان که مفصل رانافع بند صفت ان سورجیان
مصری ده درم صمغ عربی یکدرم و نیم کدو جینی یکدرم قند سفید دودرم کوفته و بخته
شربتی دودرم بخورند سفوفی که بواسیر و سعال زحیر و مغزی رانافع بند صفت
ان تخم زیره تیزک بریان کرده به مشقال بزر بریان کرده بزر قطن از
هر یک یکدرم تخم کرفس بریان کرده کل ارمنی تخم مورده از هر یک دودرم و نیم
صمغ عربی یکدرم سوای بزر قطن و زرد کثیره کدو و تخم مروارید سدر
دو از انکوبند باقی را کوفته و بخته هم را با بخته خربزه شربتی دودرم
بخورند سفوفی که نافع است از جوت حرارت جگر و بزرقان و نفث الدم
درده جگر صفت ان بیدانه شامه مغز تخم خیار از هر یک چهار درم
کل ارمنی کل شعل کل سرخ سنبال الطیب اصل اساق از هر یک یکدرم
طباشیر یکدرم معطلی دودرمانک کوفته و بخته شربتی یکدرم با شراب بخورند
سفوفی که نافع است از جوت حرارت و بزرقان و درده جگر و قی حفرای
صفت ان کلدر مغول یکدرم و بزرقان و درده جگر و قی حفرای
جینی دودرمانک کافور یکدرم کوفته و بخته شربتی دودرم با شراب
تخم زردی با شراب بخورند سفوفی که سرعت انزال رانافع بند و نظیر
ندارد صفت ان بزر قطن دودرم تخم خربزه دودرم کثیره خشک یکدرم
و نیم سوای بزر قطن کوفته و بخته شربتی دودرم کدو شربتی یکدرم بخورند
سفوفی که نافع است از جوت ضعف معده که سبب ان حرارت است صفت
ان کبریا کل سرخ از هر یک یکدرم عود خم دودرم زرد خشک بیدانه ده درم اصل
مغز طباشیر از هر یک یکدرم سنبال الطیب دودرم زعفران کافور از

در سحر طل اب بجوش نند تا نصف شود صاف کرده ترمیزی شیر خشک
از هر یک ده درم تریجینی پیت درم در آن حل کرده بنوشند مطبوخ
فستینی که معده گرم و نصف را نافع باشد صفت آن فستینی بخیرم کل رخ
شیر درم ترمیزی پیت درم تریجینی سی درم کل فستینی را بجوش نند
وصاف کنند و تریجینی و ترادر آن حل نمایند و یکدرم ایایج فیکر از حبس کنند
و فرو برند و از عقاب آن این مطبوخ بنوشند افیتون سودا و صفراوی
سوخته و بلغم را دفع کند و اعراض سودا ویراد دفع کند صفت آن سنا
ملکی هفت درم کل رخ چهار درم افیتون در لسته پیت پست هلیله زرد و
هلیله سیاه از هر یک درم افیتون در لسته پیت پست هلیله زرد و
یکدرم درم سطل خود و شش بفاع فستی اصل الکوش را زیانه از هر یک
بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم مویر منقی سبزان از هر یک سی درم در
سطل اب بجوش نند تا نصف شود صاف کرده کلفند آفتابی ده
درم مغز فلوس بروغن بادام برب کرده تریجینی از هر یک پانزده درم
در آن حل کرده بنوشند مطبوخ سورخان اوجع مفاصل را نافع
شد صفت آن سنا ملکی هفت درم کل رخ پست هلیله زرد از هر یک
چهار درم سورخان را زیانه شش درم سطل خود و شش بفاع فستی اصل الکوش
قنطاریون دقیق از هر یک دو درم برسیاوشن شش کما و تریان بادر بجوش
از هر یک سه درم جوش نیده صاف کرده کلفند ده شقال تریجینی پیت
مشقال در آن حل کرده بنوشند مرهم شادانج بوا سیرا و شقاق
مقعد را نافع باشد صفت آن شادانج مغول کل ارمنی عصاره طبعه التیس
از هر یک سه درم افیتون یکدرم سفیداب قلع دو درم زعفران یکدرم روغن
بنفشه بادام روغن کل بادام از هر یک ده درم موم سفید بخیرم موم و
روغن یا هم بکند و زرد و زرد و کوفته و پخته بان مزوج سازند و باده درم

بکند و از آتش فرو گیرند و بکند و از آتش برداشته و پس بکند لعاب و لعاب
و لعاب بزرک و لعاب بزرگ و لعاب بزرگ و لعاب بزرگ و لعاب بزرگ و لعاب بزرگ
پناه درم نیم گرم کنند و بر سر آن میریزند و با آتش نرم بجوشانند و کوفته و پخته
غلظت کرده و در موم شود آنکه بکند و بر سر موم سلطان که سلطان و حنا
را نافع باشد و در موم بکند و بر سر موم سلطان که سلطان و حنا
کندر شوق موم از هر یک ده درم علك البطم سرخ از هر یک هشت درم
روغن زیت پنج استار انچه که اختنی است در روغن زیت بکند و از آنج
باید کوفت بکوبند و با هم ضم کنند و در آن بکند تا موم شود و
بکند و بر سر موم سیاه که کوفت مرده بخورد و در زیت با صلاح آورد و صفت
آن مردار سنگ یک چهار یک زفت روج پیت درم علك البطم بخیرم
روغن زیتون نین موم پیت مشقال نیم را با هم کداخته و مردار سنگ
را نرم صلایه نموده اضاف کنند و نیک بر هم زنند تا موم شود بکند و بر سر
موم تو تیا که جراثیم قضیب را سودا دارد صفت آن تو تیا که جراثیم
پیت درم صلایه کرده یا پیت درم موم و پنجه درم روغن کل کداخته
مرهم سازند و بکند و بر سر موم مری که جراثیم کوش را نافع باشد صفت
آن سر که صفت درم علك البطم درم در یکدرم بجوش نند تا بقوام آید و
ده درم زکهار رسوده اضاف نمایند و بر هم زنند تا موم شود و قتیله را
بر آن کوده نموده بر کوش نند مرهم دیگر که کوفت برویانند صفت
آن سفیداب قلع سه درم دم الاخوین صبر سوطری کند و عذروت از هر یک
دو درم موم سه درم روغن کنجد پیت مشقال موم را در روغن کداخته
اجزا را صلایه کرده اضاف نمایند و نیک بر هم زنند تا موم شود مرهم دیگر
که سوختگی آتش را نافع باشد صفت آن مردار سنگ و سفیداب قلع
و آهک شسته و دی با سفید نیم مزج مرهم سازند چنانچه رسم است

شیر و ختم آن در آن کنند و مالند تا موم شود و بکند و بر سر موم کافوری که
ترکیدن لب و مقعد و سوزش و ناصور و سوختگی آتش را نافع باشد صفت
آن مردار سنگ سفیداب قلع موم سفید از هر یک بخیرم روغن کل رخ پیت درم
موم و روغن یا هم بکند و از آن کوفته و پخته اضاف نمایند و در آن بکند
تا موم شود و بکند و از آن کوفته و پخته اضاف نمایند و در آن بکند
نمایند و مرهم سازند مرهم سطل که او را مصلیه را نافع باشد صفت آن
سلویه را نافع باشد و جراثیم که از آن کوفت مرده و بر هم با کد و موم را با صلاح
آورد صفت آن جوفه زکهار مرصاف یا زرد از هر یک دو درم شوق موم
کندر زراوند طولی از هر یک سه درم مقل مردار سنگ از هر یک چهار درم موم زراوند
از هر یک ده درم روغن زیت یکدرم سطل خود را در سرکه حل کنند و موم را در روغن
بکند و از هر یک کوفتی است بکوبند و پخته و اضاف نمایند و مرهم سازند
مرهم با سلقون او را مصلیه را نافع باشد و پخته کنند و از هر یک پیت کد و کوفت
برویند صفت آن زفت را نافع موم سفید از هر یک پیت مشقال یا زرد چهار درم
روغن زیت سی مشقال موم را در روغن بکند و از آن کد و کوفته و پخته
در آن حل کنند و مرهم سازند و بکند و بر سر موم کل کد و کوفت
خوش کند صفت آن مردار سنگ ده درم باده درم موم و پیت درم
روغن کل یا هم حل کنند و با قدری سرکه مرهم سازند و بکند و بر سر موم زکهار
زکهار دو درم صلایه کرده یا موم و علك البطم و را نافع از هر یک بخیرم
در سی درم روغن زیتون کداخته در آن بکند و باید که عذروت
کوفته و پخته نیک مالند تا موم شود و بکند و بر سر موم درم صلایه
صلایه را نافع کند و پخته کردند صفت آن مردار سنگ ده درم صلایه
کرده یا با جوار یک روغن زیت در پاتیل کنند و بجوش نند تا رنگ

مرهم سفیداب که کوفت برویانند و جراثیم را خشک کرد و از آن کد و کوفت
بنش نند صفت آن سفیداب قلع موم سفید از هر یک دو درم روغن کل ده
درم بطریق موم مرهم سازند مرهم شجرف سلطان و صلایه او را م
صلیه را نافع باشد صفت آن مردار سنگ بخیرم کندر یا زرد شوق موم سفید
از هر یک ده درم علك البطم شش درم شجرف هشت درم روغن زیتون
روغن کل رخ از هر یک پیت و بخیرم بطریق موم مرهم سازند و بکند و بر سر
مرهم کلان که غله متا کد را نافع باشد صفت آن مازوی سبز مردار سنگ زرد
جوبه از هر یک دو درم کلان بزرگ موم و عصاره لسان اله از هر یک چهار
درم موم بخیرم روغن کل پیت درم بطریق موم مرهم سازند مرهم
سلطان که در در استلکین دهد و جراثیم را با صلاح آورد و صفت آن
پوش در بیدی اقا قیا از هر یک ده درم صندل سفید یکدرم شیاف
نایت چهار درم سلطان محرق یکدرم موم سفید چهار درم روغن کل ده
مشقال بطریق متعارف مرهم سازند مرهم علك البطم که جراثیم را از
جراثیم و مامیل پاک کند صفت آن علك البطم را بجوش نند تا غلظت
شود و مقابل آن عذروت کوفته بان مزوج کنند و مرهم سازند
مرهم که جراثیم آتش را نافع باشد صفت آن کوفته سوطه باروغن
بوزانند و صلایه کرده بکند و کجاست و اگر کوفته بکند و بر سر موم را
زخم کوفت و آتش که نظیر است اگر چه سالها بر آن کدشته و کوفته شده
نند مرهمی که زخم آتش را نافع باشد صفت آن سفیداب قلع تو تیا که جراثیم
دم الاخوین از هر یک سه درم مردار سنگ دو درم زکهار بخیرم موم

بجای دم روغن کادو پست درم بطریق متعارف سرهم سازند سرهمی که برایش
راناغ پخته صفت آن میوه را که یکدم مقل در دم روغن صفت زرد الوی
تلخ ده درم مقل و میوه را در روغن تلخ سازند سرهم دیگر که
صفت دارد صفت آن مقل کون شتر مغز قلم کادو مغز حبه زرد الوی تلخ
میوه را که سفید خشم مغز روغن کل سرخ با هم بزوج غوطه سرهم سازند سرهم
دیگر که بواسیر راناغ پخته و در اس کن کند صفت آن مغز قلم کادو پیله مرغ
کون شتر روغن کل سرخ مادی در یکدیگر نمایند و بجوشانند و قدری
افزون اضافه نمایند و در آن کنند و نیک بماند تا سرهم شود استعمال نمایند
سرهم دیگر که از جوت بواسیر عظیم النفع پخته صفت آن پیله بطیخ مرغ پخته
از هر یک یک پیچ درم مغز قلم کادو پیله ده درم روغن صفت زرد الوی تلخ روغن
صفت شفتالو از هر یک ده درم میوه را که دو مثقال مقل ازرق پست درم سرهم
سفید پیچ درم آب کند تا بغیر صفت مقل را در آب کند تا حل سازند سرهم و
روغن را و پیله را هم با هم بکند از نه و با مقل محلول یکدیگر ضم نمایند و در آن
کنند و نیک بماند تا سرهم شود استعمال نمایند
اولین سرخ که و باه را زیاد کنند و معده و امعاء و شتر را قوت دهد و طهارت
اعظم کند صفت آن پیله سیاه پوت پیله کالی پوت پیله آمله مقشر فلفل
در فلفل از هر یک سی درم زنجبیل سیاه بوزیدان شیطیج هندی شقاق
تقدیری سرخ تو در لسان العصاره فیروز حب الفلفل کبجی مقشر خفا
ش سفید صندل از هر یک ده درم کوفته و پخته با روغن بادام یا روغن
کادو جرب کنند و با عمل مصفی باشند بعد از ده ماه استعمال نمایند شربتی دو درم
اطریفل زیدان سرخ بزرگ و خرد و حب القح را یک صفت آن رنگ
کالی ده درم ترب سفید حب ایتل قط تلخ از هر یک پیچ درم قنبل تر من

فستق رومی در سه ترک فستقون غلک بنویسند و در دل شحم خنظل سحر کوفی راسن از هر یک
سه درم کوفته و پخته با دو وزن آن عمل باشند شربتی از دو مثقال تجارب شقاق حب
مراج بهمند اطریفل کبجی معده را قوت دهد در سرد و در جوش و در کوش را که سیب
بخارند راناغ پخته صفت آن پوت پیله زرد پوت پیله کالی پوت پیله سیاه آمله
مقشر کبجی شقاق اجرام و کوفته و پخته با روغن کادو جرب کرده با سر جند آن عمل مصفی
رازند بعد از ده ماه استعمال نمایند شربتی دو درم بخورده اطریفل صغیر که شربتی بقوه بواسیر
ناغ پخته و خنظل زرد و لوان را راج کند صفت آن پوت پیله زرد پوت پیله
کالی پوت پیله آمله مقشر اجرام و کوفته و پخته با روغن کادو جرب کرده با روغن کادو جرب
با سر جند آن عمل مصفی باشند شربتی دو درم استعمال نمایند اطریفل مقل جوت بواسیر عظیم
النفع پخته صفت آن پوت پیله زرد پوت پیله آمله مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق
سی درم مقل را در آب کند تا حل کنند و شفت مثقال عمل مصفی اضافه کرده بجوشانند
تا نه بقوام آید باقی دارد که کوفته و پخته اضافه غوطه سرهم سازند شربتی رس شقاق پوت
اطریفل ملین طبع را نرم کند و بواسیر راناغ پخته صفت آن پوت پیله کالی پوت
پیله پیله سیاه آمله مقشر فستقون اطریفل و در از هر یک ده درم مقل ازرق مغز
فلوس از هر یک سی درم مقل و فلوس را در آب کند تا حل کنند و با دو وزن آن
عمل مصفی بقوام آورند و باقی ادویه را کوفته و پخته بدان باشند و بجوشانند شربتی
چهار مثقال بنوشند اطریفل مقل تو عذیر صفت آن پوت پیله زرد پوت
پیله کالی پیله سیاه آمله مقشر از هر یک پیچ درم ترب سفید صفت درم مصفی
کنند تا حل کنند و باقی ادویه را بر روغن بادام جرب کنند و با عمل لقوام آورند
و بجوشانند شربتی دو مثقال هر شب بخورند تجربه بواسیر بسیار نافع است
اطریفل فستقون بهار یسای سودا فی را عظیم نافع باشد و سیاهی موی
را نفاه دارد و نکند از ده که زود سفید شود صفت آن پوت پیله کالی پوت
پیله آمله مقشر از هر یک ده درم سبکی ترب سفید فستقون از هر یک پیچ درم

شیطیج هندی سه درم برفای فستق یکدم اینون غلک هندی از هر یک دو درم
کوفته و پخته با عمل باشند شربتی از یک مثقال تجارب شقاق اطریفل فدی
حناق و خنظل راناغ پخته صفت آن پیله سیاه پوت پیله زرد پوت پیله سیاه آمله
غندی که در کون کوفته و پخته شقاق کرده از هر یک پیچ درم فستقون ده درم
برفای فستق اطریفل و در سبکی از هر یک پیچ درم شیطیج زرد پوت پیله کالی پوت
نوش در از هر یک پیچ درم اینون مصفی مغز قنفل جوت بوسنل الطیب از هر یک
دو درم کوفته و پخته با عمل باشند شربتی پیچ درم توان خورد اطریفل بالان بقو سفید
و برص راناغ پخته و سیاهی موی را نفاه دارد و نکند از ده که زود سفید شود و امعاء و شتر را
ناغ پخته صفت آن پوت پیله کالی پوت پیله سیاه پوت پیله آمله مقشر از هر یک
ده درم برنگ کالی مقشر پخته ده درم شیطیج هندی سحر کوفی زنجبیل از هر یک سه
مثقال ساج هندی پیچ درم برفای اطریفل و در سبکی از هر یک پیچ درم فستقون
شید درم قط سه درم مصفی کند اینون قنفل مغز هل جوز بواسیر از هر یک دو درم
فلفل در فلفل نارس شک حاشا از هر یک چهار درم کوفته و پخته با عمل باشند
شربتی از سه درم تجارب درم بخورند اطریفل تو عذیر که عرق کردن بی جا و بی
راناغ پخته و کرده روز استعمال نمایند ماده این خلط را پاک کنند صفت
پوت پیله کالی پوت پیله آمله مقشر ترب سفید زنجبیل قنبل اجرام و
کوفته و پخته با روغن بادام جرب کنند و با عمل باشند شربتی سه درم
بخورند لبوب کبر کرده را هم در قوی کردند و منی را پخته و در آن ط آورده
و زیاد کنند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را رفیه کند و رنگ را بیکند و اعصاب
را محکم کند در امعاء و شتر نظیر ندارد کوفته اند هر کس ده روز بدین بخورند
امعاء و شتر نماید هر که نفوذ اوسا قط نشود صفت آن مغز زرد پوت پیله
مغز بادام مغز حب الخضر مغز کون مغز جلقوز مغز حب الظلم مغز زرد پوت پیله کالی پوت

خونین شقاق حب سبکی سرخ و سفید تو دری سرخ و زرد زنجبیل کبجی مقشر در صندلی
از هر یک پیچ درم سبکی الطیب سحر کوفی قنفل کبابه صندلی حب الفلفل حکم کر خشم
شلغم خشم ترب خشم پیاز خشم است که پخته کونید خشم ملیون لسان العصاره
در روغن عرق زرد پوت پیله از هر یک پیچ درم جوز بواسیر دو ال در فلفل از هر
یک دو درم صغیر الشعلب نار جیل تازه مغز سرخ صغیر خشم از هر یک
ده درم قصب کادو سوره سورجان بوزیدان نافع شقاق از هر یک چهار درم
مایه شتر اعراقی زعفران مصفی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال
ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عذیر الشعلب یک مثقال مشک طبعی
نیم مثقال عمل مصفی سه درم ادویه کوفته و پخته بطریق متعارف بخورند
سازند لبوب صغیر منی زیاد کند و کلیه و مثانه قوی گرداند و لسان را زایل
کند و رنگ را بیکند و دماغ را قوت دهد و قصب را محکم گرداند و در
امعاء و شتر عظیم نافع باشد صفت آن مغز بادام مغز کون مغز جلقوز
مغز حب الخضر مغز حب الظلم مغز قنفل مغز زنجبیل تازه مغز حب الفلفل
خشم شش سفید تو دری سرخ و زرد کبجی مقشر تجارب شقاق پیاز خشم شلغم خشم
است حب سبکی سرخ و سفید اجرام و زنجبیل کبابه صندلی قنفل در صندلی خشم
ملیون شقاق حب لسان جله اجرام و ی عمل وزن ادویه کوفته و پخته
با عمل کف کوفته باشند و بجوشانند شربتی دو درم بنوشند که خورشید
فتد ادیون در د معده و امعاء و شتر در د معده را نرم کند و بادام
شکل صفت آن زعفران انجودان حکم سداب کرفس زنجبیل حاشا
مغز جلقوز از هر یک شش درم فلفل شش درم عمل دو وزن

قوت دهد و سینه را نرم کند و پشت را محکم صفت آن کز بزرگ را
یوست بخراشد و پاره پاره کنند و میان آنرا بپزند و در آب
و عمل بخوش مانند تانچه شود بعد از آن در عمل اندازند و اندک
جوشی بپزند و در ظرفی کنند بعد از چهل روز تن و دل کنند که خوب است
مربای زنجبیل کرده و منته و موده بار در انافع بود و بول براند
بتهای بلغمی رسود منته و باده را زیاده کند صفت آن زنجبیل
فربه خوب را در زیر یک کنند تا پست روز هر روز آب بریزند
آن میریزند و بعد آن بیرون آورند و بشویند و ریشه ریشه کنند و با
آب عمل بخوش مانند تانچه شود و در ظرف کنند و تن و دل کنند
مربای بالنگه موده را قوت دهد و فرج آورد باده را زیاده کند
صفت آن گوشت ترنج را در دیگ اندازند و آب بخوش مانند تانچه
شود بعد از آن بیرون آورند و بفتانند و عمل صاف بر سر آن بپزند
و آتش نرم بخوش مانند تانچه شود و اگر بی عمل قند کنند شاید اما عمل
بته است مربای تر هندی صفا دفع کند و تب را زایل کند و محر و حراج
را نافع باشد صفت آن یکند تر هندی را از خوب و دان پاک کنند
و در کلاب قند بعد از آن قند را بقوام آورند و قمر برایش بریزند
چون یکجوش بپزند فرو گیرند در ظرف کنند و بخورند مربای گردگان موده
را قوت دهد و باده را زیاده کند صفت آن است که گردگان تازه که هنوز
صلب نشده و پوست از آن جدا کنند و آب و عمل بخوش کنند
تانچه شود و اگر بی قند و کمرند در ظرف کنند و بخورند که خوب است

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع
 ۳۲ ۲۶ ۱۰ ۹ ۸ ۴ ۳ ۲ ۱
 ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط غ
 ۹ ۸ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸
 م ر ی ا و و ق ل ز ر ک و خ ا و

برای دفع قولنج ریجی و فالج و وضع رانافض است صفت آن یکند و چ در پی
 فربه رسا شبانه روز در آب خیسند بعد از آن پیرون او رند در
 آب دعل کجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف کنند و نگاه
 دارند از اردققت حاجت بحیثه نخودان ترایض بادام خشی ش زعفران
 نبات ماوی کوفته یکدانه ک بخورند که دیگر خواش ترایک نمیکند عرب است

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فصل اول

فصل اول در بیان ابراهیم علیه السلام و همچنین تا حد این علم را شنید و در
کتاب در نشانه بخیر و امان و میرفتد و سر و شیخ بنای آنکه حقیر جان شاه این
بنا کرد و در این احوال محسوب نمائیم فصل دوم در بیان ابراهیم علیه السلام و در
نقوش و شریک آن باشد فصل سوم در بیان ابراهیم علیه السلام و در
طالاری و نور و صفات و موش و دستیت و پیر از کوه و پیفته و عمل انجریات
در کوه اول با الله عالم سلاطین است که دیدم و موش و علف از کوه
انتخاب نمود و دست و یکتا که از باران است در این کوه که در کوه خود
که پیش از نماز و بعد از نماز و نیز در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
که پیش از نماز و بعد از نماز و نیز در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
این کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
رب العالمین اما این کوه را بنات علفیت که سحیل میگویند و در آن کوه
میرود الله صلی علی محمد و آله الطاهین بقدر کوجب از زمین بلند شده و شیخ آن
که در زمین است بنیه ششم رخ است و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
دارد پنج بر طرف و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه

و در نهایت سفید و اگر خامد آن شلخت زرد شود یکی زنیان و خرمهره و در درخت
 طالع و جوهر گوگرد و سوسن الفار زرد و در یک حد شلال غلیظ شلخت نماید که این شلخت
 و قیاح اول قرص است بعد آن شلخت را در آب و است در میان هفت یا پنج یا چهار رکیز
 مرئی و هفت در آن میان کنند و بردارند و در آن دو غلظت مرئی آن شلخت را در میان
 یک شلال غلیظ برشته شود و پنجاه و سه مرتبه در این شلخت علف هر روز
این شلخت هر روز



و بوی این شلخت بر چیز که بر بدن عمل آید می شود و عمل آن آید خالص و در هر روز
 هم بگویم عجمی قسم لایق کون اللهم صل علی محمد و آل محمد و این اما باید که علف
 هست که اگر از این سر و کوبیند و در زمان سبز می شود و در آن سر و یک بر یک می کشند
 و کل آن آب است و در زیر یک سرین کل می دهد و در زیرش چهار رکیز سبز می دهد و در زیرش
 او پیاز و در آن سرخ است و چینه و در شلخت یکی و در در هر قدر که قوت و است و با
 آدم نیز زنی در کل آن سر است و مهم فک که می کشند از این علف که در اصل یک یک
 ۱۰ شلخت طبعی حلال است شلال طالع می کشند سرخ و قدر قفل می کشند
 در آن بریزد بعد آن قوت می کشند از این شلال طالع می کشند سرخ و قدر قفل می کشند
 نمایند که طالع بسیار خوب است و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 که در این علف در سوره خط می کشند و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 که در این علف بر سینه خفته باشند که در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 علف بر خورده باشد قصبه او در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 رفت قنار و این علف شلخت است که در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 شد بخورند و قیل و در آن سر و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 در این سر و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 یک شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت
 است بعد بر شلخت کرم خود بگویم یکی و یکی و یکی و یکی و یکی و یکی و یکی
 و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت

اما زن ها ظنند که تا بهیت و بیخ مرتبه ای کنند و اگر بیشتر خورد هلاک می شود و اگر
 زن طاعت نیاید و باللاغ می شود و الا زن اگر یک شلخت خواهد کرد و اگر از حال بیرون
 لغوشی بحال اول باقی است شیر بر پیش بالندیشل نیز خواهد شد و کم کم شیر بریدن
این شلخت هر روز



بماند تا بر طرف شود و دیگر قوه جماع از او کم نشود تا نه به این شلخت علف با سر
 شلخت کور شد عجمی قسم لایق کون اللهم صل علی محمد و آل محمد و در آن سر و در آن سر
 علف هست که اگر از این سر و کوبیند و در زمان سبز می شود و در آن سر و یک بر یک می کشند
 این است که بر شلخت که می کشند و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت و در شلخت

[illegible]

بکار میزنم میوزانند اشیر شاه را قسم میدهم بخدا که هر که بخواند برادر
 اینجانب بشود علف مکر آفرین



اسم اللبنة علف مار



وخلایق انی شستم هر ارشتم صلوات بر مبارک و بر تباریک عارف نبوت
شکر و حمد خانی خود طایب آوردم تا بل و از دست ترا اللهم صل علی محمد و آل محمد صلواتی و نعمه
اینست استبر عارف باسلان جل جلاله خانی بزرگ تو سر براندر خانی سبحان الله

امیر محمد بن علی بن سلطان



اما بعد به انکه علف است که در ابرو نمیکونند بسیار مقهور و مغلوب و خوش دور
است و بسیار لطیف و نازک و بسیار پاک و باطنی و بسیار خوش ظاهر و هیچ علف
نموده در وجه نمیدانند علف آیر که بر میگویند در بلاد ایران است و در کوه محمد بن
در بلاد ایران

[illegible]

ایم جی ایم جی

[illegible][illegible]

۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

عیروا که شیشه سواروغنی مذکور چرب میکنند در فطر است در شیشه محبت
 سوار تمام کفم به یونان و مخفی در اینجاست که عورت تمام میخورد و البته که
 وصیت مرا فراموشی نکن و بدان قدر این علف که بسیار جلیل القدر است
 لعنت بر تو و اجداد تو باد و بدان که این علف سواروغنی را که از عود و علف نفوس
 بسیار نافع است و بسیار مقوی است و دریم زندگانه و در آن شخصی سوار و اگر این
 علف سواروغنی طادوس بخورد هر کسی به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 و چنانچه بخوانند که سواروغنی نماید بگردن و این علف سواروغنی را که بوی خوش
 و در حرم یک گمانه به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 که بوی خوش نماید و شیر و شیرش و در خوردن آن بر بدنش پاشند چنانچه از خواب
 بیدار شود اصلاً خوشتر از شیشه باشد و نباید که عمل سواروغنی را بکنند که در اول
 نیا که امر در حرم یک گمانه و در حرم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آله الطاهیرین
 یا ارحم الراحمین و یا خیر الرازقین که با و دیلا موز و منافق که این علف سوار
 نشاء که هر کسی سوار قابلیت آن نیست که صاحب هر مرض بشود
 اینجاست شیشه علف

بعد بدان است شیشه که در اینجاست عالم علف است که در سواروغنی میگویند این علف
 در شیشه بسیار است و در کوه که در تیر بر مسموم و طعم این علف سبز است تلخ
 و کلس که سرفه است شیشه است و چنانچه با این سواروغنی با فطر است هر که
 مقابل با هم کوفته و سواروغنی با این علف و سواروغنی که سواروغنی است
 که در اند و یک شیشه از این سواروغنی است شیشه است سواروغنی میبرد و که فطر است شیشه
 و شیشه سواروغنی که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 اینجاست شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 تا عود مذکور سواروغنی است شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 میکنند و از آن شیشه است شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 و این علف سواروغنی که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 و سواروغنی که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 که که شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 خیر شود و آن خیر سواروغنی که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 بر هر از شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 مخلوط کنند

اینجاست شیشه علف حرمین اللهم صل علی محمد و آله الطاهیرین



مخلوط کنند که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 و بریزند طلا را شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 بجای هر که سواروغنی است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند
 هر از شیشه است به بند و یوانه شود تا هر شد که نخواهند



الحمد لله والصلاة على نبيه وآله اجمعين بعد از حمد و سب اس بعض احوال
و فرمود که از سرچ مکتب و رساله طغرائی و حدیث و ابن وحشی و آنچه خود بعمل آورده بود
و اکثر رساله عربی و فیکه و فرزند او را بکند محمد حسن جامع و عامل این حروف بعد
از اتمیم حسینی الحسنه بفرستد و روزی که در این علم حکما و متقدمی یافتند
بعد از شروح و مبینی گردانید امید که فرزندش را علیه و طبر این علم از وقایع آن که
سازگار و فرزند از نظر اعتبار و تحقیق خط کاغذ وانی یا بنده و نوعی نیست که بنظر
اهل در آید السلام علی من اتبع الهدی و این رساله مرتب است بر دو فصل و خاتمه در عمل فوری
و طریق آن است که پیشتر از آنکه شروع در عمل نمایند اول یک تیزاب فاروق بین طریق
که بگزیند شماره ۴۲ و شب کاغذ عام و نوش در ام بوزن مذکور کوفته و تقطیر نمایند
بعد تا خطا بعد از پنج بگزیند و پنج ورق صاف و نرم بگویند و از پارچه تنگ خیمه بربزینند
و مقابل این از سر پنج از از رقیه تیزاب مذکور با هم میار کنند و هر دو سلا با هم میانی
نمایند تا هر روز بعد از کوزه نو آبی بزنند که نشانه اند و شب هر دو سلا با هم میانی
نمایند در صورتیکه روز در آن نان بخفته بماند اول یک خشت خام بگذارند بعد کوزه سلا بالا
را آن بگذارند شب یکبار در دو صبح بیرون بیاورند تا شام صلا بکنند و شب دیگر همین
دستور در صورتیکه از رقیه صبح بیرون آورده صلا بکنند چیزی مرتبه چینی کنند تا یک
توبه بخورد بعد از آنکه خوب نشوید یا فته بماند یک عدد مشور را نرم بگویند و
بطور یکبند انگشت در سه اتال بپاشند و بعد از این بجز از مذکور سلا بکنند
بزرگوار در دل

بهرمنزاد

بریند برور آن فکر مشور آتال باید که نیز مرغ قد داشته بند و یک و جسد نیم بنه و این از اول مرغ
در آتال پس کنند و از آن فکر مشور نیم که برور از اول بریند که همه در از اول یک و بقدر کوفت
یکه یک و بعد یک و بر بر آتال و صلی کنند به فکر و سفید تخم مرغ و صلی و حکم می کنند
و سوراخه بفرایند برسته آتال یک و سفید تخم مرغ که خدر در آن رود و آتش بینا کنند
اول مرتبه آتش ملاطعت کنند و یک و سیاه بگذارند بر سوراخه یک و سیاه بگذارند که
نزد آن بول است بگذارند بکار خود و چیز طویست قطع کنند و چیز را تند برف برور بول
نشت بر از ابراجان فکر و سفید تخم مرغ حکم می کنند و آتش می کشند می نمایند از دستدار آتش
تا انبار آتش با که چهارده ساعت بماند از آنکه از زمین نینساید که بماند بعد از آن که کنند
تا سرد شود چیزی سرد شده بماند که از آنکه بماند و جوهر را بر آتشند و جمع می نمایند و باز بپا و در نهند
آن که در می نیز آب که در آن مرغی غوطه شده بعد از مرغی جدید در آنج که در آتال است و جوهر
باز بپا می کنند و نیکو سعی می کنند که خوب با هم می شود و در آتال کنند و هر یک که
بدستور اول بولی از مرغی به فکر و سفید تخم مرغ حکم می نمایند بعد از قطع و طویست و آتش کنند از
اول روز تا شب و در آنکه تا سرد شود و صابون سرد شده بگذارند و صلی و یک و سیاه بگذارند
آنچه بر سر یک و سیاه بگذارند بر آتش و از آنج که برور در مرغی آمده باشد برور در مرغی که جدا
کانه نگاه بدارند و ملاطعت مرغی می نمایند که از زمین نینساید که بماند و یک و سیاه بگذارند
که زمین از مرغی جدا شود بعد از آنکه بماند و جوهر را بر آتشند و جمع می نمایند و باز بپا و در نهند
باز از مرغی جدید صابون بپا می کنند و در آتال کنند و بقا عطا کنند مرغی که در نگیرد این مرغی
بر سر برور و خواسته بعد از این جوهر بپا و در نهند و ملاطعت مرغی می نمایند که از زمین نینساید که بماند

که در اول رتبه مذکور شد بگوید و جوهر را خوب صیقل بدهد بریزند در میان تیزاب در قرصی
که نصف آنرا بکل گرفته باشند در آن کنند و در اول حک کنند و در میان یک گرم گرم یا خاکه
گرم بگذارند که حرارت آن بنوعی باشد که آفتاب در روز آن شود و محقق شبانه روز با این
حرارت بگذارند تا بگذرد از آن اینق سوار غنچه باقی ملایم در دو شبانه روز آب سرد را در
جوهر تقطیر نمایند و باز این مقطر را در جوهری بنده تا محقق ثبوت بدین دستور عمل کنند
که همین آب را بر همین جوهر روی بیدند نه بشو ط جوهر آن است که اندکی بر صوفی نقره احتیاج نماید
اگر چه در کینه یا صوفی سیاه کنند باز از این آب مقطر بر آن در نمایند و تقطیر کنند تا وقتیکه در خود
بپیفتند و صوفی سیاه کنند تا وقتیکه از این صوفی را حفظ نمایند از گر و خیار و نمک بر این بر آید
صحت بعد بیاورند نقره پاک صاف به عشق وزن کنند و در مقابل آن نقره از تیزاب مذکور گرم
جوهر سیاهان ثابت گویم اول رتبه نقره سیاه براده نزع غنچه و بریزند در میان قرص که نصف آن را
بکل محقق گرفته باشند و تیزاب که در مقابل آن است بریزند بر در سیاه نقره و بگذارند در میان
ریک گرم یا خاکه گرم آفتاب بجهت بجهت قاعده که در جوهر مذکور شد تا یک هفته که در قرص
حکم که گفته بگذرد بیک هفته قرص بگذارند بر روی کوره و اینق سوار غنچه باقی نرم این آب را
از روی این براده تقطیر نمایند و باز بر این نقره محمول نمایند و باز تقطیر کنند و چندان این عمل را
مکرر سازند که الان تفعل الرطوبه فی البیوضه فعل النار بالخطب یعنی فصل آتش
بجینم است و این قرص کلس شود و میانه هیچ دروازه نداشته باشد که اگر خواهد بود از هر زنی
همچون زره بر وزن برود تا اندک از این مذکور بر رتبه تکلیس رسیده باشد مستعد مزاجی بخوابد
تا چند مزاج آن است که چهار روزه در وی متقی سازند تا علت صیقل بدهد و یک موجب نفوذ حکم
طاهر را تا نقره است که نشیمن متحد بینند مگر آنکه هر چه طبیعت واحد یک بنده است که جدا
مادر اول

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم سبيلا إلى النجاة

حد و سبب بدیع الاراس حضرت صاحب که مجموع وجه جمیع موجودات
نقطه انبساط تو انوار منع کمال قدرت اوست انوار منع بینی که درین کلمات کرم
هر دم لطیفه بوجود آورده اند عدم و صمد را در تحفه و تحیات طبیات بروضه
مطهر و مرقع منور معجز نمیدهند سید العرب و العجم افضل الصلوات و اکمل التحیات
و برکات و اصحاب او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باد اما بعد خاتم
معطر و ضمیمه منور ارباب الباب و هنرمندان صناعت و رضاعت که شریف
دقوه باز در هنر مستحکم لعل کرد اند و بجای هر نظر کیمیا اثر رنگی و نور زنده
دان اهل دلان که در صناعت دارند همه هنر رضاعت تحفه نمائند که در
عرضه عالم از هنر لطیف تر رضا عتق نیست و هنر شجره هنر است و دلیل
معنی نکته الطیف گفته اند هنر طلب که هنر مند سعادت بخت
برو کار کس یار خا خواهد بود چه خوشتر نکته گفته اهل هنر زبان خوب تر
هیچ گفته نیست هنر منیش برایشی چه لعل کزان جنس چهار بسیار نیست
نشاندیدرگاه شاه اندرون که اولایق اهل بازار نیست اگر چه گفته اند جو طالع
رخسار در هنر به اما انهم گفته اند اگر طالع نباشد هم هنر به برایش معنی نه چون
لین فقیه خاک رو بر جمیع فنون معنوم بقدر قوه و میسر و چنانکه گفته اند که
مالا یدرک الکله لایت رک الکله اگر چه هر قدر که ممکن است هم لا یدرک مکن
در هنر فرمود

و از هنر مندرخ شد بدست آورده و در خدمت بی اوسان طریق خدمت سپرده و انواع
هنر بدست آورده و مشهور و نامور و از هنر و مدتها بر آن بوده و تحفه و صند ستوده
در قلم آورده تا هر که در آن محضر نماید و چنانچه بشرایط اوست بعمل آورده با تمام رساند
صنعت تمام یا بداند و در هر که صاحب کمالان و هنرمندان صحت علامه اند
فرمایند و اگر چه در آن قصور است اطلاع یابند ذیل عطف و کرامت بر آن
پوشیده و به اصلاح در آورند و هر که از این محضر عاقل و بوجد و زنده باشد بکمال
و کرم خود در گذراند غلام امت آن عارفان با کرم که یکشواب نبیند و صمد
خطا بخزند جوهر نقایح طاب مستطاب مجموعه الصنائع نام کریم از بر آنکه
صنعت بسیار و حکمت بنماد در این مجموعه است که هر یک از آن محضر که در هنر از
آن هنر است و چون طالبان بر کنه معرفت این صنایع اطلاع یابند و بکمال رسانند
مقصود کلی حاصل شود بتوفیق الله تعالی و این مجموعه یکصد و شصت هنر است
که هر یک از آن بذات خود به نظیر و بدیند و بر کنه در هر چهل باب تقسیم شده
در یکصد و چهل فصل باب تقسیم و در یکصد و چهل فصل باب اول در ساختن
مروارید و آن هفت فصل است باب اول در ساختن لعل و یاقوت است و در
آن هفت فصل است باب سیم در رنگ کردن بلور که چون رنگ لعل و یاقوت بود
و آن هفت فصل است باب چهارم در جلا دادن مروارید که معده بطریق
اول پاکیزه و روشن گردد و آن چهار فصل است باب پنجم در حل کردن زردان
بعضی در مصلح بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی و آن هفت فصل است
فصل است باب ششم در ساختن زرد و زبرجد لطیف و آن سه نوع است
باب هفتم در ساختن فیروزه و الماس و مرجان و قوس و فیروزه که از

کماله فرق نشود و چهار فصل است باب هشتم در رنگ کردن عاج از هنر رنگ و آن چهار
فصل است باب نهم از طلا و ج بلور و رنگها غیر مکرر و آن هفت رنگ است
در یک فصل باب دهم در رنگها قرمز و بطلان جلد و آن بر رنگها بوده است
و بر کنه همه و در رنگها و غیر آن بکار آید و بطاعت جیش و در صدف کار و
رسم بطلان است و یکی رنگ و رنگ در چهار فصل است باب یازدهم در ساختن تیغ
رنگی که چون کاغذ توان پیچید و بر آن بند و در هنر نکند و رنگی و این سبب برود و
این رنگی است و آن چهار نوع است در هر فصل باب چهاردهم در ساختن تیغ و
در سبزه که چون دو شمشیر سازان نصیب شود و هنر آن هرگز نباشد و طلا و رنگ
و آن چهار نوع در فصل است باب بیستم در آبی و تیغ و کار و بکار مثال باشد
و از آن آب چون آینه روشن باشد و این چهار نوع در فصل است باب چهاردهم
در حل ساختن مینا و هفت رنگ و آن هفت فصل است باب بیست و یکم در ساختن
غیر مکرر که عوارت بندند و غیر آن چند نوع است باب بیست و دوم در ساختن تیغ و
و شنجرف رمال و شنجرف زوال و شنجرف مصحف و شنجرف قبر و شنجرف قریه و
شنجرف فارس و آن هفت نوع است در هر فصل باب بیست و سوم در بیان رنگها
و آن هفت نوع رنگها است رنگها نقره که در هنر رنگها و رنگها و رنگها
و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها و رنگها
هر یک خاصیت گفته اند و آن سه فصل است باب بیست و چهارم در ساختن لاجورد و
از ارباب لاجورد و شمشیر لاجورد و این از جمله هنر غریب است در هر فصل است
باب بیست و پنجم در شنجرف سون که بجهت نقاشی چون شمشیر ندارد و آن شمشیر
باب بیست و ششم در ساختن کوره که بجهت شنجرف بختی و چای که بجهت و فن حل مروارید
و غیره فرمود

و غیره ضرورت درین کار که کل حکمت و قلند و قلند و قلند و قلند و قلند
ساختن بجهت رنگ کردن بلور و غیره درین کار که بی این اسباب نامیست و نشود
و این چهار فصل است باب بیست و یکم در رنگ خروف مثل کاه و کوزه و سایر ظرفها
که مثل زرد و بنفشه و یک فصل است باب بیست و دوم در حل کردن نقره و مس و فولاد و
سرب و قلع و زرنیخ و غیره و این بسیار جالب بکار است و آن بیست و یک فصل است
باب بیست و سوم در رنگ زرد و مس و فولاد و این که طایفه و رنگی که بیاب
جوده خوردن و آن بیست و یک فصل است باب بیست و چهارم در ساختن تاک و تگینه
بجهت باز و کشیدن از هنر لطیف بر آن رنگی و آن هفت فصل است باب بیست و پنجم
در رنگ روغن که در روغن و روغن و روغن و روغن و روغن و روغن و روغن و روغن
از هنر غریب است و حکمت عالی است و کار بزرگ است و این چهار فصل است
باب بیست و ششم در ساختن کوزه بجهت اسکانی هنر و این بر انواع لاجورد و هفت
کوزه و چهار عقد است و این در بازده فصل است باب بیست و هفتم در حل سفید
سفیدای ریش و سفیدای حمر و سفیدای کاشی و کل و آن این یک فصل است
باب بیست و هشتم در صنعت کل بند از رویم که از کل یاسینی و موکر و دیگر
کلها فرق نتوان کرد و بود و در هنر و از آن کل و آن یک فصل است
باب بیست و نهم در صنعت حلیات کتابت و روغن از کاغذ برداشتن و قلم
حلقه شمشیر خشتی و حیرا خشتی بعضی مداد و در کفری و کاغذ و سحر کردن
که بعد از شمع و آینه خشتی و زرنیخی بجهت نوشتن و چیز از غریبه و آن ده فصل است
باب سیم در صنعت حلیات کتاب که بنویسند و بنهند و چون با شمشیر
هر یک از آن رنگ ظاهر شود و از هر که رنگ بدیدد غیر مکرر و آن یک فصل است

باب سیم در صنعت دستار ساز در سختی که لا جورد و سبز و سرخ و زرد و صدف
کار که از رنگ در قیمت فرق نشود و آن فصل است **باب ششم در جابجایی**
که خداوندان رزق نمایند مثل آنکه چیز در دست گیرند و آن چیز غایب شود
آتش بدست گیرند و نوزد و تشبیه و جابجایی و غیره و صنعت ساز غریب چند
نوع در پنج فصل است **باب ششم در عمل سیم** نیز که جواهر الرشم نامند چندین
عمل که درین کتاب ذکر شده بعضی موقوف بر سیم است **باب هفتم در جابجایی**
بقلم آمد که استادان این را خفی داشته اند که رنگی هم از این است و این یک فصل است
باب هشتم در صنعت دارو که چنانچه پیشتر بدان چسباند در بر سر کار بر نیاید
و اگر همه در برابر افکنند زیان نماند یک فصل است **باب نهم در صنعت نارنج** سخی
که اگر صند بار بر سیم چنانچه بلبل آواز دهد و بوی مشک دهنده و کما سختی طوس کمان
از رنگ لطیف غیر مکرر می باشد و آن فصل است **باب دهم در صنعت درختی**
برنج و مشق و سختی سیم و فصل کردن طلق و سختی طلا به صورت از جواهر
جبهه بر کمال الجواهر شاموس و سیم و ناب فاروق و صنعت فصل است
باب یازدهم در صنعت رنگ کردن یا قوت سفید که چون لعل شود و خط
نوشته بر عقیق و شکلا و خواص سنگها و سختی مس از این و سختی
اقلامی و نقره و سختی و سختی رنگ بلور و غیره و صنعت رنگ سیم
و تقویر از آن سخت فصل است **باب بیستم در صنعت رنگ از جواهر** بر جامه بچکد
از نایل و غیره و روغن که بر جامه از نیش و غیره به اسلاید بر داشته شود یک فصل است
باب بیست و یکم در رنگ کردن مو و بلند کردن مو و در نیامدن مو و رنگ کردن
باب سیم در رنگ کردن مو و بلند کردن مو و در نیامدن مو و رنگ کردن
باب و آن نیز انواع دارد بر سیم فصل است **باب چهل و یکم در رنگ کردن مو**
رنگ کردن مو

رنگ در انواع و اقسام بسیار میکان بمان بقلم آوردن واجب است تا طالبان این
فنون فایده گیرند و مقصودشان حاصل گردد **باب اول در سختی مروارید** عمل
اوستاد فیلیف مشرقی که بدست آمد مروارید که سرخه پاکیزه صاف و سفید و خوش
بافت و چند نفیست و بعد از آن یکتیب در نوشت در محدوده حل کرده بگذارد پس از شش
نوش در زیر صندریج حل کنند و اینچنان باشد که پیوسته شود در میان آب جوش نیندا و پوست
او را باز کنند و قدر سفید تر شود بر صندریج و دست بردار و مالند تا زرد و بیکبار از آن
برون آید که سفید تر شود بماند بوی ترش پس نوشت در صاف خود و پاکیزه کرده
کوشت و بخت در میان سفید و تخم سلق کنند و بر سرش پاک کل ترشند و در میان
آب که در آن شش غریند بکنند و یکبار در روز در آب بگذارد تا حل شود بعد از آن که حل
شده در ظرف آبکینه کنند و نوشت در محلول او مروارید شده و از طرف آبکینه
کنند و یکتیب رنگ کنند پس **باب یکم** بنشیند و دست ترشند و مروارید در درختی
بوت و در میان ترش بنشیند و آن زرد و بکوبند و باز در میان ترش نمایند پس
مروارید صنعت سیم بر آن ترش ترش کنند و آن ترش ترش بکوبند و دست از ترش ترش
جای خفتش نهند و بوزند و پاکیزه باس آب نیندا و سیم و بوی بر لیمان کحل کنند
و بعد از آن که در در میان حفر نمایند و زبل سیم ترش و خشک مس و در آن کوبند
و آن ترش بسته و در میان آن زبل نهند و تقاریر سیم آن کوبند و مروارید را از آن
بریزند و کشش ششانه و زرد کنند و بعد از آن او را برون آورده و آن لؤلؤ کحل شود
چون برده بر کینه بکشد یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار
سهمه پس بار بار هر بار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار
از بار بار هر بار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار
کف مالیده تا خوب شود و بعد از آن یکتیب سفید تخم مرغ مالیده مروارید بالنده
و بوزن نقره و سوسو سلیخ نمایند و بیاورند از میان لؤلؤ قلع آبکینه که نهایت روشن

پند سیم شبانه روز بگذارد تا باشد بعد در میان بیه مرغ لایه در میان نمیدارد که کم که
بسیار تر می باشد بگذارد و بخورد مرغ فایده نهند و مرغ سوسو متعاقب نمایند تا خوب مانده
شود بگذارد و چیز بخورد و زود مرغ آبکینه و چینه دلا و سوسو شکاف و بگذارد
سرد شود پس آن در آب سوسو بوزن نقره از آنجا بگذارد و زود بعد از آن که بکشد سرد شود
سوسو و بیاورند تا یکتیب خشک شود پس بوزند و اگر زرد در داشته باشد آن زرد در ترش
و یکتیب ششانه ترش شود و مروارید که بپزند از آن در میان آن ششانه ترش که زردی
آن بر طرف شود و سفید و لطیف و شفاف خواهد شد که بجز از معدله باشد بتوفیق
الله تعالی **فصل دوم در عمل لؤلؤ** از آن جواهر که بسیار زیاده مروارید زیاده خوب
سفید و در آن آبکینه بکوب و بپزد در سیم و جود در سیم و جود در سیم و جود در سیم
در چاه حل دفع کن تا حل شوند بعد برون آورده و از آن بر داشته که خواهد سوسو را
کن بطریق که ذکر شد و در میان حفر در آن و زینا خشک شود بخورد مرغ فایده سیاه
بعد از آن که بکشد و چینه دلا مرغ سیاه نهند تا سرد شود بعد او را برون آورده
که از نیش لطیف تر باشد بفرمان خدا **فصل سیم در عمل مروارید** سختی که در غایت
خوب باشد بتانند مروارید ریزه صاف پاکیزه بکوب و صدف سفید صاف طبع بخورد و مروارید
و مروارید و بطریق مذکور شده و مروارید در آن آبکینه خوب سخی نموده که با هم
آمیخته شود و بعد از آن در قاروره صاف پاکیزه نموده و سوسو قاروره از آبکینه باشد بعد از آن
بتانند ترش آب در روغن بکنند و مغز را در سوسو برون آورند و در آن سوسو پاک
نمایند و مغز را در آن آبکینه بکوبند و ربع آن مغز ترش سیم پاک کرده کوفت
و صاف نمایند و در جامه سفید سخت کنند و بفت رند و آب رنجا که یکدور سر
صدف و مروارید مذکور قاروره آورده و دست کنند چنانکه چهار انگشت بر آن است
تا بعد پس قاروره را در روغن سخی صحت کنند و در چاه حل گذارند و

نمروارید که آب گرم بر زبل افشاند و تقاریر سیم آن کوبند تا مانند است **فصل**
یکروز و هر صفت روز یکتیب باید که زبل سوسو تازه نمایند و چینه سیم یکروز بگذارد
بگذارد و سوسو آبکینه برون آورند و سوسو را از آن بر داشته و مروارید و صدف حل
شده بپزد و بر آن چینه برده و خشکیت مانده باشد و کاه باشد که مروارید بر سر آب آمده
باشد و صدف نه ششانه شده مروارید سوسو بکوبی نقره بر داشته در کاسه آبکینه بکنند
آب ترش سوسو را بکنند و در ظرف کرده و از آن در ترش قاروره مانده که صدف چند روز
مروارید بکنند و بکوبی نقره بر سیم ملحق نمایند پس در میان بار هر سیم غوطه که رطوبت از
بکشد چون خشک شود با قدر سیم بر سیم چینه نموده و زود در ترش آبکینه بسته شود بوزن
که نموده و عطا کنند که مانند سنگ کحل میشود که از آب و نیش از آن زین باورند
و بپزد و در آن سوسو را بپزد و در آن سوسو بکوبد و در کاسه نموده و بکشد تا جلا گیرد
پس برون آورند و بکشد که از آن بسیار نرم بکشد و بخورد مرغ فایده سیاه
و او بدو استند و بکشد دست خود او کشته و در تنور سیم بکنند و برون آورند و بکشد از
تا سرد شود و چینه دلا سوسو شکاف بر او آورند و هر یکدانه مروارید سوسو یکبار
باید بپزند بعد بکشد که بپزند تا سوسو را نماید و بعد بر قاشق خواهند بکشد که مروارید
بسیار خوب خواهد شد **فصل چهارم در صنعت دیگر که جویست** بپزند مروارید ریزه پاکیزه
و بنشیند و در قاروره سکن و بکنند و قدر آب ترش و لیمو و سیر و بپزند بر سر آن
ریزند و بر ششانه سوسو بپزند و در آفتاب نهند و هر روز ملاحظه نموده که آب تمام
شود بعد از آن که کوبد و جواهر کانه بریزند تا آنکه حل شود مدت بیست روز حل میشود
محلول او در کاسه چینه نموده و کاسه دیگر آورند از آن حل شده بپزد و آن که خواهد
کرده کرده در آن کاسه نهند و کاسه سیم لایه دارند تا در روغن پس آن سیم در
کاسه دیگر نهند تا سیم مرتب شود باید که یکبار یکبار ملحق شود و در سیم نهاده و
سر آن را جامه بپزند چنانکه سوسو بوزن نقره و سوسو سلیخ کنند یا یکبار یکبار

بند یعنی نگاه داشتن از برای آنکه هرگاه رویت اکثر غالب باشد بر جبر اینست
پس این اکثر محتاج است تا آنکه جبر مضاعف با یکدیگر بود که مذکور خواهد شد
پس این هرگاه ملاقات هر یک از این دو سرعت چنانکه اکثر است که در میان جبر
کرده باشد در هر طرف خوب گیرند در میان اکثر بقوه فوت و برزوم که در یک
اکثر که زیادت و آواز جوش نیدن اکثر از انشیش گویند بر طرفی که دم و مد
گویند تا آنکه در بسیار جوش نیند و بعد از آن بر جوی اندرون بود و شوختر بدو بدو
ر که در یکدیگر شوختر می شود و بعد از آن شوختر این جبر در هر دو طرف در وسط
باید که پاکیزه باشد و آب غلیظ شود و شسته باشد امید که در آن آب اکثر اکثر متوسط
باشد در رو حایت پس او میانه باشد در گذر از این اکثر ملاقات ندهد مگر بر جبر
که مناسب او باشد در گذر از این اکثر که غالب باشد حایت بر رو حایت از
روستایان جبر در یکدیگر می کشد اکثر قریب تر به پاکیزه و فاضل میزد
که از خلاصی بودن آنکه و تا چارست که جبر اکثر متصرفت بدو آب اکثر و ذوب نه
و احتیاج داشتند به شرط در هر یک اکثر رو حایت اکثر غالب باشد یا معتدل
یا ناقص واجب است که اول از آنکه جبر تنقیه نماید بدین نوع که جو بار یا
بار یک از آن و جویند از بوره حکما بر و برزوم که صاف شود و از آنکه هرگاه که
صاف باشد اکثر بیاضی و برین زهر ملاقات در هر سیرع الانفعال و الا
له است و در وقت تصور قمر می شود و بعد از آنکه زهر را در آب باران نوع
حکما در آب از این زهر را شیش نوبت یکدازد و در میان یکدیگر و غلیظ شود از آن
و یکدیگر و در هر یک یکا و یکدیگر و شیشا و این آب را در میان آنکه مقطر اعلا
که بمقدار در سیرع جزو اینها باشد و در بار شیش پاک شود و منقح گردد و قابل
منقح

منقح که قبول اکثر کنند ان شاء الله تعالی در بعضی مقدمات جزو بد آنکه اکثر حیرت
در بعضی قیله او قبل از آن که نهایت رسد هرگاه که او ملاقات دهند بر فضا
در یک میسر و بقدر قوت خود می کشد و از آن فضا بجو خود و بصورت ذره و میاید
که اکثر حیرت را طرح نکنند مگر بر فضا و اکثر حیرت فضا از آنست که
سیرع الذوب است در این حال رو حایت او قوت با چارست در این صورت
از وقایع یعنی نگاه داشتن جسم یعنی که او را اول بر شش طرح کنند و یا آنست
که متوسط الذوب است پس تا چارست او را از بوره حکما و یا آنست که بطی الذوب
است و در این حال اکثر الجبر است پس تا چارست از آنکه قمر مستعدان سازیم
که قبل از آنکه اکثر را بنوع از بریزیم که معتدل از آن شود و از آنکه بطی الذوب این
قمر از آنکه فضا ده شود و حیرت بر حیرت اصل قمر و آن بدان مشغول که یکدیگر حیرت
روغن زیتون و شیر که کشیده و بعضی روغن زیتون و بعضی زرد زرد شمع مرغ
شد و شعله بعد از آن هر چه جزو اندک از بوره حکما بریزیم و صفی را بر روی یکدیگر
نهاده در میان بار یک که باقی حکم بچید و بقل حرکت کنیم و یکدیگر تا خشک شود
و یکبار این را در دس نیم و طریقی دس این است که کوه در بقدر نیم زرع در دینی
و در نیم تا صبح این را شیش باشد و در روز دیگر که سرد شد و در برون آوریم و یکدیگر نیم
سیرع کنیم از آنکه در فضا شسته شود و در فضا شسته شود و در فضا شسته شود
مطل آن میکند چندان شش بدان یار کند که در عیار ذهب نماید و اگر میخواهد که اکثر
حیرت را بر این قمر مدبر طرح کند در عت قبول اکثر میکند رو حایت الله تعالی

بیکر آنکه بکیند اکثر حیرت که بالغ است هرگاه ملاقات در هر سیرع تغییر میدهد
او را بنیاس از قمرین اللوان که از آنده و چارست و صابغ و متع و همچنین
اکثر بیاضی و هرگاه ملاقات در هر سیرع تغییر میدهد و در هر سیرع از آنکه اکثر بیاضی
از رنگ چارست صابغ صابغ بدو حیرت و هرگاه که اجاق ناقصه و اکثر بیاضی
قمر که در آنند و بر این اجاق مذکور اکثر حیرت را طرح می کشد و در هرگاه که
قات در اکثر بیاضی و بریزیم او را منقح میزدند و آنکه جبر شد بلکه اکثر
اکثر می شود که از بزرگتر اجاق ناقصه طرح نماید قائم می کشد و در هر سیرع و قلع
منقح و همچنین اکثر حیرت که ملاقات دهند بریزیم و غلیظ می کشد که اکثر شود و چنان
شرط لازم است در معرفت طرح اکثر اول دانستی که از اجاق دو تقو است که
در ذوب و عدل دانستی ذوب را و نزدیک آوردن که از جبر را یکدازد که اکثر
با فعل و انفعال تمام شود و دیگر از آنکه ملاقات در معرفت طرح اکثر آنست که طرح
نکند اکثر حیرت را مگر بر فضا چنانکه اکثر بیاضی طرح نمی کشند مگر بر فضا
و صابغی و بعضی دیگر از شرایط لازم او آنست که هرگاه ملاقات دهند اکثر
و بریزیم این را بنیاس ملاقات ندهند مگر بر اجاق در که ملاقات دهند اکثر
و برایشان و از آنکه و دیگر آنست که هرگاه اکثر بیاضی و بریزیم ملاقات دهند
و بعد از آن اجاق ناقصه طرح کند که قائم می کشد و دیگر از آنکه ملاقات دهند
که هرگاه که بنیاس اکثر بیاضی بر طرح کرده بنیاس بر فضا طرح کنند و آن
مطروح علیه بر اجاق ناقصه طرح کنند قائم می کشد و در بعضی دیگر از شرایط لازم
آنست که هرگاه اکثر حیرت ملاقات دهند بر فضا پس آن فضا بر فضا
نکند که

نکند که بیکبار میرسد و بعضی از آنکه ملاقات دهند آنست که چنان ملاقات دهند اکثر حیرت را
بریزیم مذکور و این را بنیاس مذکور طرح کنند بر فضا بعد از آن این فضا مذکور را بر
فضا طرح کنند که او را ذوب قائم می کشد و بعضی فضا حیرت که در فضا بنیاس
مات مذکور منقح آن است که هرگاه اکثر بیاضی و ملاقات در هر سیرع و بیاضی
بنیاس پس از آن اکثر بیاضی و ملاقات در هر سیرع و بیاضی و یکدیگر بنیاس
بکیم از این احوال از هر یک جزو و این احوال جزو و برده جزو فضا طرح کنیم پس
ملاقات در هر سیرع مذکور را بر اجاق ناقصه تحقیق که اجاق ناقصه و قائم می کشد و
و دیگر از فواید آنست که ملاقات دهند اکثر حیرت را بر فضا پس ملاقات دهند
اکثر حیرت را بریزیم پس ملاقات دهند این بنیاس بر فضا پس ملاقات دهند
نکند ملاقات دهند از این احوال فضا با ملاقات دهند از این احوال فضا با ملاقات
یکدیگر که در فضا بر فضا و یکدیگر و بنیاس فضا با ملاقات دهند از این احوال فضا با ملاقات
نکند مذکور را فضا تمام عیار کامل و از این معنی است که قوم در هر یک کتب گفته اند
که فضا با فضا عامه نیست و فضا با فضا عامه نیست و این کلام صحیح است
و بعد از اول آنکه فضا مدبر بتدبیر القوم پیش از آنکه ملاقات کنند بر
اکثر را و ملاقات فضا را و ملاقات فضا را و ملاقات فضا را و ملاقات فضا را
نکند که زیاد و عیار او بر عیار فضا مخموم و حیرت اکثر هرگاه از فضا
نکند بر چهار رده مشق فضا قوم در متعلق فضا متعلق فضا مذکور شد که در میان
برای در دس نهاده بودیم و رنگ فضا گرفته بود در حال اول فضا تمام
نکند و از این فضا قوم چنان است که در آن موم است که در آن موم
یکدیگر میتوان کرد و چارست آنکه هرگاه از آنکه کرم شود ملاکیم می شود بنیاس آنکه

همه که از این ذنب منقش بر بند و سوزانده که در چشم بعضی میرسد بگفته دفع
سوز زیاد می شود ششم آنکه از این ذنب بر هر صاحب خفقان بند از خفقان خلاص
می شود هفتم آنکه هرگاه میله از این ذنب بر بدن میل سوز در چشم کشد از آب
سوز چشم دفع می شود و بعد از این که گفته شد فایده جلیله بسیار دارد و احتمال بطرح
اکبر تمام آن مرغی که بدان ارشد که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
طرح معروف باحوال اکبر و این در اوست از قوت امر خفایه و خواص است و
مناسبت نامه میان او و میان جرم ملقا علیه بر سر کشته ذکر شد که لابد
که اگر زیاده باشد و محتاجیم میزان ذوب اکبر نسبت بر زمان ذوب جسد
بدستیک هرگاه نزدیک است که ذوب اکبر با ذوب جسد تناسب زیاده
و تعارف روحان و اتحاد دفان واقع است و اگر چینی نیست و که از این
بتفاوت دلالت می کند بر غلظت روح یک از دیگر و اختلاف دارند و
اثقل و خفت پس فاد و تفاوت حاصل می شود در پس صفات اصولی و
و تحقیق کن که در هیچ کتاب این را چینی ذکر نکرده اند و بدانکه قوم حکما
سرمه و نه مقدار این رنگ می دهد یک از اکبر و اختلاف در فصل و هر دو
و اختلاف این شان تاویل کرده اند بعضی واحد بعضی از این گفته اند
از اکبر بالغ رنگ می دهد هزار سال و این رنگ صاحب ملک است و هیچ
برین رفته اند هرگاه اکبر تمام شد و بهرین اوسط پیش از آن خف
هزار جزو را رنگ می دهد بعد از این مقدمات بیاید در آنست که کیفیت
القائه اکبر بر زمین از علم ملکوت است و محتاج است به صنعت فلیقه و بر در
آتش است

آتش است و آنکه که صبر در آتش داشته باشد و چنان شود که برین سوار طیران
نگاه دارد بواسطه آنکه تا چار است که برین بخورش بر آتش جوشیدن که ششم
بزرگداشتن این ذنب هرگاه بخورش و حکم شود جوشیدن ملاقات دهند اکبر و باوقایه
که با اکبر است برین زمین که جوش میزند و میاید که اکبر را بقدر بود و برین در
میان این زمین یکدازد و بگوید این اکبر و برین سوار شود و آتش را بر طرف کند
آنکه رنگ در میان که میاید که از آنکه بخورش و اکبر و در میان او در جبهه برین
هرگاه اکبر از این وقت کمتر شد پس واجب است که اول اکبر را بر جبهه ملاقات
دهند و بعد از آن آن جسد ملق علیه را بر زمین ملاقات دهند و مصلحت در آنست که
اول بر زمین سوار شود و بر تپا یکد کند تصعید و غیر تصعید و بعد از آن اکبر را
برو طرح کنند آنکه جزو واحد رنگ دهد از جمله از جسد ملق علیه چگونگی است
سوار از آنست که ملاقات دهد جزو واحد از اکبر را بر پشت جزو از جسد
مناصب در قوت و در رنگ اکبر سید است بخوراند در آنکه مجموع سوار بر زمین طرح
کنند و اگر خواهند برین بقدر وزن او و زیاده می کنند آنکه از آنکه تا آنکه
جسد مذکور قبول نکند برین چیز را و اگر بر زمین طرح می کنند آنست که هر دو
بجای فضا خالص میماند و اگر اکبر سر است پس یک از اکبر بر زمین طرح می کنند یا
بر فضا و آنکه از آنکه زیاده می کنند تا آنکه منعقد نشود باو جزو از زمین و ناقص
نشود عیار فضا از عیار ذنب بعد از آنکه ملاقات داده شد اکبر را بر و تحقیق
که در آنست می شود مقتضی که مقدار رنگ می دهند یک از اکبر احتیاج است در
ششم این ابواب یکد فایده اول در آتش بوره حکما و رنگ و این العذر و اول
و اختلاف کرده اند قوم در این العذر را و جابر در کتاب ریاض مکیلا ذکر کرده
در این نوع که از خل موطر و قلی موطر و مردار سنگ میبوی و کلس فخر البصی
و عقاب مصلح می شود در میان یکدیگر حل نماید بدین دستور که بخور عطر یکدیگر

که چون شیر سید می کشد و تشیع جمع ارکان میاید و مالف و مبین اکاسیر بیاض
است و فایده دیگرش آنست که مایه حکم گفته که اکبر که برین با کینه با و هر که
منعقد می شود نزد الفا و معنی این طلام آنست که اکبر هرگاه شقیل از جسد ملق علیه
نشد نفوذ نمیکند در هنگام طرف اکبر دلیل تلزل و اتمام و انعقاد روح و تفکر
و تحقیق به آنکه اکبر بیاض اثقل از فضا است پس اگر ملاقات بهم این سوار نحاس
غوص می کند در و بشکلی که در و است از این رنگ نحاس اخف از این اکبر است
صفت بوره حکما که ملر و عکره بودیم که در فضا طریقی رفتی و آنست که بکینه
نظرون سوار و بکلی می کشند بنوعی که همچون مباحثه و مبین نه با لجر سوار است و بکینه
کنند و از این رنگ سوار می کشند و همچنین ملق قلی و همچنین رنگ سوار در فضا
با شکار معدنی سوار و همچنین صیباخان سوار و همچنین بوره نان سوار و هر که
اجزا جمع شود و جمله از این سوار و شایس هم سوار می کشند و با یکدیگر سختی بلینغ نماید
و یکشنبه و زاین اجزا سوار اب بیاض که مذکور شد که این العذر را
که از لوش در چو نیا بپزند آب دهد و یکشنبه روز دیگر بعد از تسقیه
و هرگاه بدین نوع اتمام رسد نفع عظیم در احوال می دهد در صنعت خا
در تسقیه و تلیدی اجزا و در حیثی که سبک مسازد که از شکست که بر
بر دستر شد کلام در این صنعت بدین معنی خلاصه علم طرح سوار که از آنکه
حکما مذکور است تفصیل در آنست که این فقر خود دیدار و شنیده مرقوم است
اولا اکبر قمر که در صدر است مذکور شد بگوید و بگوید و در و شکی که
قوم است بدستور که مذکور شد ملاقات دهند و این جزو سوار بوره جزو

سوار اعلا طرح کنند و بعد از آن قمر طرح علی یکدیگر بوره جزو را منقذ مذکور
شد و نوبت طرح کتابین نوع که این جزو قمر طرح سوار بعد از آنکه زهر خوب
که از یافت و رو واکر و بوجه افتاد بر سر ما نشسته در میان زهر که گذارفته
فروردین در میان زهر یکدازد و بعد بیت نوبت بدو و سوار سوار پوش یا فخال
یا بواسته دیگر و یکدازد تا سرد شود و برون آورد و بوی سوار می کشند و در وقت دیگر
یکدازد و آن دیگر اکبر را بدین طرح نماید و چندان بدو که اکبر بگوید که زیاده و بگوید
اکبر سوار در میان زهر که گذارفته نشود بر بند و بعد از آن در سوار که باند کرده
نیم مرغ بر سر کرده بپزند که آتش را با شفا قمر کار اعلا بخورن مرگید و اگر این
قمر فاکتر رنگ برون آید بر زور است و دیگر مس منقذ را فخر نماید تا بعد از فضا لید
در آن رنگ سفید شده باشد و آنکه کلس فر داشته باشد آنکه از اکبر سوار نماید که
اکبر قوت بر کم تر طرح می رود و السلام علی من اتبع الهدی اما اکبر ششم که
مذکور شد آتش الله تعالی که بدان نوع با تمام رسد که صاحب ملک میگوید
که هر از طرح می شود فاما جلد که و طغرای و دیگر حکما گفته اند که بر صد و شتاد
طرح می شود و طریقی طرح آنست که بخور جسد مذکور شد که اول جزو از اکبر را
بر زور ذنب خالص که از خلاصی برون آید و بدین طرح نماید و جزو دیگر بر زمین
یا کینه به عیار طرح کنند و بعد از آن آن جزو سوار با یکدیگر ملاقات دهند و یکدیگر
از آن سوار جزو قمر یا کینه کار طرح کنند و در گذار تمام افعال بدستور که
در اکبر قمر مذکور شد میاید که این جزو که طرح میاید بدستور اکبر قمر که
بدو نوبت طرح نماید که آتش الله تعالی این احوال من اوله لا اخره کما هو
حق و بپزند یا هم و جسد صورت بر سر کرده و این اعمال شریف از نقاب
جای برون آید بختی حرمت آنکه معصومی الطاهرین عمت تحت
کامر اعلا

سرشته بندها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقح را گذاشته
باز آن هر پنج جزو مذاب یکجور و بنق اضافه نموده با چوب بریم زنده
خوب بچرخ اندازند و بریزند طریقه مفوضی نمون مس و یا برنج صفت آن بلیه
نوش در ۲۲ طریرام نفه تیراب نیم تیراب نیم ۱۲ جزا صلایه نموده بریزند در
میان فنیان جفت تیراب و بریزند بر سر آن با چوب بریم بریزند و جدا کنند تا بعد
قاعه کرفنی تیراب بکشد لاج زرد جوهر شوره و عقاب از هر دو
با هم بگویند و تقطیر کنند طریقه حفظ نموده بدارند از برای وقت حاجت
طریقه مطلقا بکشد از تیراب مذکور ۴۰ بریزند در فنیان جفت و بکشد از برای سرخا کسر
کرم بعد بمقدار طلا صفا نازک نموده با مقراض ریزه ریزه کنند و کم بماند در آن
فرو بریزند تا تمام شود بعد بمقدار سبب سبب چهارم مقدار عرق کور و سبب با هم صلایه نموده
تا نیم ساعت بعد بریزند در فنیان که از برای آن است و بکوش بریزند و چون کرم شد
تمام است از آنکه بدارند از برای وقت حاجت از آن بر هر چه بکشد و باقی
دارند تا ریزه طیران یا بدان مطلقا صفت آن که با ادا کرم شود است
و در تخمیر اکامیر مستعمل است صفت آن بکشد رسا و قیاس زاج زرد
لازلانیم سبب با چوب بریم در هم سرکه بسیار تند و شیشه یا در ظرف
مطین مزج که بر روی آتش بسیار زرد کند تا سرکه زکین شود پس
بجور علقه

بجور علقه صاف نموده با چوب بریم زعفران احمید و در هم شب یا با ویکدریم مزج
در ظرف مذکور کف در کتاب بسیار گرم یا در خواهر گرم یکدریم تمام گذارند پس بجور علقه
صاف نموده استعمال کنند آب دیگر کوشت حلزون را با مثل اولوش در نصف او
کبریت و سدس او علقه سخی باغ نموده تقطیر کنند در عقد ریزه و افعال غریبه
در مشترک از جرات دارند اندک کبریت سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
نموده هفت بار تقطیر کنند اول سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
حل نموده بجور علقه صاف کرده باقی عقد نمایند و معقود سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
کرده با زاج هر عدد در هم نوش در اضافه نمایند پس افشاده بروغن
بگیرند و در تطهیر اجساد و نقل معادن بیعیل است و در اصل اصل سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
کنند اصل بار سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
بجور علقه سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
اول رسا و بجور بر نهاده اند آب دیگر که تقطیر کنند رسا و بجور علقه
مشترک بر نهاده اند از جرات شمرده اند صفت آن بکشد از برای سرخا کسر
نحاس که مزج با یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند آن زعفران سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
و چند بار در مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر زعفران احمید یا سرکه تاقل
مشترک است آب دیگر زاج زرد رسا چندان او سرکه تقطیر کنند جهت تکمیل کبریت
و نیز در صافی بعد شمع بیعیل است و باید مکرر بان تقطیر نمایند تا آب دیگر
که مسمی بماء الملح است و تقطیر آن باعث سفید کبریت و زینج است و بجور

جریان و تقطیس طلق و ریزه دارند صفت آن بکشد مملع الطعام شب یا با
نوش در با السویه نیم سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
تقویه آن ناده باروده وزن آن عید معقود ثابت و جازر کنند و همچو عید
بان طبع دهند عقد نماید صفت آن بکشد بجز زعفران احمید سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
و نیم جزو مملع القل و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف از برای آتش منعقد
کرده پسند مجموع سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
اقل نموده در آب بدل آن جزو سرودن و شمع داود و انطاکی فرموده که چوب کبریت
سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
رد بر ارض نموده نمایند تا هفت مرتبه اگر چنانچه فرساید آن غس نمایند شمس کرد
باب در اثبات نوش در پنج جزو مملع القل سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
تشویه کنند و در حین تشویه سخی باغ نمایند و دیگر نوش در اضافه نموده
اعاده تشویه نمایند تا سادس نوش در مخلوط کرد پس بندها حل کنند
و بعد از حل چنانچه بخواهد سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
و سایر اعمال عجیب الاثر است صفت طلق محلول او سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
در مدبر ثابت که مذکور شد با عمل و روغن تازه که با السویه بقدر شستن
حمیر کرده در بوطه باقی تکرار کنند و بعد از آن معقود او مایل برزد و
تا صاف می باشد و چون سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
است بکشد از برای یکجور او بر پنجاه جزو مشترک منقح رود و هرگاه محلول او سبب
در کوزه مطین

در کوزه مطین کرده در کوزه فنیار و یا مانند آن چندان بکشد از برای سرخا کسر
تکرار در پس سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
خوارش یا درینند محلول مذکور شبیه بشیر و صاف تر از ریاح محلول کرد
و باید درین ظرف سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
چنانچه نوش در مدبر سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
کرد و سادس سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
و خواص نمودن آن بکشد زهره سادس و یا سادس تقطیر کنند آن قاطر
قطع نموده کبریت کنند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب تصفیه زعفران
کنند جازر رسا و سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
بقدر عشر خرزهره مملع القل عشر نوش در و عشر از زروت حل کرده پسند
بسایند و تقطیر بر تجد و ثلثه کنند و مکرر اعاده تقطیر تجد نمایند و تقویه
کنند عقد ارض هارب نمایند و تقویه معقود بمقتضا طرا و سخی ال باعث
شمع کرد و مؤلف کتاب برهان در تقویه و قاعه جرب شمرده اند
بجور علقه سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
کردن کرباس سبب با چوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
ما از ارض بریزند بر سر او تا از ارض شود و بکشد از برای سرخا کسر
از ریزه که آب کم شود باز از آب مذکور بریزند و بچوب بریم در هم شب یا با ویکدریم مزج
اول سبب تا آتش اهر وقت که کرباسی از هم بپاشند از برای کرباسی دیگر چه نمایند

طریق اثبات شجره کبریا در مومرا دم که یاد بشوید و خشک است بعد بکند
از این نوع شجره و بیست مثقال بریزند در ظرف چینی یا چرمی و چهل مثقال ماء الکلیت
بریزند بر سر آن و بگذارند تا صبح شود بعد بیاورند شجره کبریا چوب بیست ده مثقال
بمثل برنج و کدو بریزند در میان قوع و این آب مذکور را بریزند بر آن
و با آتش ملایم تقطیر کنند و مقطر را در برار خنک کنند و تقطیر فرمایند چندان چینی کنند
که دیگر چیزی امضا نشود بعد چهل مثقال آب شنبلیله بریزند بر سر آن و بطریق مذکور
تقطیر کنند تا آنکه دیگر چیزی امضا نشود بعد قوع را شکسته شجره کبریا مذکور شکسته شود
و سفید یک بر ششصد مثقال قلع کهنه و خلاصی بریزند از خلاص و تیزاب پروان
طریقه دیگر در بنویس شجره کبریا و دیگر چوب شجره کبریا بقدر ده مثقال کمتر یا
مثقال هم میشود از این چوب سیلا کبریا با سحر حکم نموده و در آن را بر سر آن از چوب
بپزند و بگذارند بر سر آتش و غل تا بجوشد و هر تریکه آب هم میشود اعداد
ماء مذکور نمایند از اول صبح تا الا شام ملا حظه کنند اگر کبریا سحر مذکور
چوب شجره کبریا از هم پاشیده باشد باز از نو اعداد چوب نمایند
بطریق مذکور و هر وقت که شرف بر شجره از عمل آنها سلا پاک نموده و بریزند
بطریق مذکور عمل کنند تا آنکه شجره کبریا ثابت شود قاعده و بنویس
اما بقدر پنج مثقال شجره کبریا و بریزند در میان ماء الکلیت

آن است که قدر سیلا کبریا بریزند بر سر شجره کبریا از شجره کبریا که شجره کبریا
شجره کبریا و در آن شجره کبریا با سحر حکم نموده و در آن را بر سر آن از چوب
بپزند و بگذارند بر سر آتش و غل تا بجوشد و هر تریکه آب هم میشود اعداد
ماء مذکور نمایند از اول صبح تا الا شام ملا حظه کنند اگر کبریا سحر مذکور
چوب شجره کبریا از هم پاشیده باشد باز از نو اعداد چوب نمایند
بطریق مذکور و هر وقت که شرف بر شجره از عمل آنها سلا پاک نموده و بریزند
بطریق مذکور عمل کنند تا آنکه شجره کبریا ثابت شود قاعده و بنویس
اما بقدر پنج مثقال شجره کبریا و بریزند در میان ماء الکلیت

طریقه دیگر در بنویس شجره کبریا و دیگر چوب شجره کبریا بقدر ده مثقال کمتر یا
مثقال هم میشود از این چوب سیلا کبریا با سحر حکم نموده و در آن را بر سر آن از چوب
بپزند و بگذارند بر سر آتش و غل تا بجوشد و هر تریکه آب هم میشود اعداد
ماء مذکور نمایند از اول صبح تا الا شام ملا حظه کنند اگر کبریا سحر مذکور
چوب شجره کبریا از هم پاشیده باشد باز از نو اعداد چوب نمایند
بطریق مذکور و هر وقت که شرف بر شجره از عمل آنها سلا پاک نموده و بریزند
بطریق مذکور عمل کنند تا آنکه شجره کبریا ثابت شود قاعده و بنویس
اما بقدر پنج مثقال شجره کبریا و بریزند در میان ماء الکلیت

طریقه دیگر در بنویس شجره کبریا و دیگر چوب شجره کبریا بقدر ده مثقال کمتر یا
مثقال هم میشود از این چوب سیلا کبریا با سحر حکم نموده و در آن را بر سر آن از چوب
بپزند و بگذارند بر سر آتش و غل تا بجوشد و هر تریکه آب هم میشود اعداد
ماء مذکور نمایند از اول صبح تا الا شام ملا حظه کنند اگر کبریا سحر مذکور
چوب شجره کبریا از هم پاشیده باشد باز از نو اعداد چوب نمایند
بطریق مذکور و هر وقت که شرف بر شجره از عمل آنها سلا پاک نموده و بریزند
بطریق مذکور عمل کنند تا آنکه شجره کبریا ثابت شود قاعده و بنویس
اما بقدر پنج مثقال شجره کبریا و بریزند در میان ماء الکلیت

طریق عقد زینتی بکند زینتی و کثیره و سفید و مس سفید و عقاب از هر یک ۲۵
نیک سخن غوغا بعد بریزند بر طاسی هید و چهار ساعت دس و میزند بر الفری و میسوزن
میگویند و در بوطه ذوب نمایند و لیکن کنند بر آتش و بر آتش گرم غلیظ می کنند
بدون آینه از آتش و در آخر کنگ در کوزه قلع و تنیک کن که از او استال میشود آب و دهن
بعد از آنکه تقطیر و تنیک شد میانه ارض او را در کوزه سوخته میانی مثل شوق سیاه
شفاف درخت شده و این طریق عام میشود در سرعت و اگر خواست که بهینه علی او
بکند از این ارض سیاه بدون آنکه بشوید بخور و از دهن تنیک شد بگوید و از آب مستعمل
رسم جزو و بریزد و قلع تنیک و بگذارد در آتش نرم مثل از کتاب در سینه خشک شده
از آنکه بداند از بار وقت حاجت بعد بکند از نقره یک و بی غش صفر و نقره غوغا و بعد
را سخت را نرم گویند و بر نقره مذکور بالا بطریق خلاص میباشند و در بوطه گذارند
و دس میهند و بدون آوردن آن نقره حذر تنیک شده بعد بکند از این قلع
حذر شعله متفاد و ذوب کن و یک قطره از آن مذکور بر آن طرح کن که قایم میشود
شمن نیکو بکند او بسیار زرد و خوش رنگ و ثابت در خلاص و این روش صحیح
اوست ایضا اگر بخواهد از این بخور اوست شمع کن او را و شمع بهین مذکور در
تا سه مرتبه که قایم میکند قطره او صد مثقال قمر را نه غیر قمر و گفت بدان ابر
که چنان رسید باین مرابطه حاصل شود بر آتش و این صیغ و اگر میخواهد بسیار

اعظم در اکثر ذوب شد شمع کن ازین دهن را که مذکور شد مرا طاسی که بهینه که یک
بریزد و بر قلع غیر قمر و گفت اگر بکند از تنیک مس مقدم که مذکور شد با آب سفید
که مستعمل شده اول از آن تعفنی کن او را و از ده روز میگذرد و شمس حارق
اکثر که صیغ میکند او را در ذوب ابریزد یعنی از دهن و با چینی اگر چنانچه
بطریق نقطه از این بریزد یا بر بلور یا بر سنگها میگذراند آنها را با قوت و آخر
بجای نندارد و از ذایل میگذراند اکثر و با چینی خبر داده که شمس تنیک کن
از آب و دهن و تعفنی بگذارد در نعل جمل روز بعد از آن بچکان از آن بوزن
صیغ بر طاسی زینتی که عقد میشود اکثر و میزند از این اکثر میگذرد دس بر هر دس
از هر جبهه خواست که قایم میشود موافق رضای حق و اگر شمس کتم این آب و این
دهن را و سرعت ندارد که با این اهرام و دهره بر قوت ده شد در فایض
شمار بر کتب با چینی که باقی است همیشه و هر سال این را بغیر و ندانید حشیش و سلام
که شمس حق سبحانی و تقاد کلام خوف میفرماید که شجره شجر من طور سیناء تثبت
بهین و صیغ لایلا کلین مراد از این مجرب پس فرایند در قلع و عقیق کن و مقطر
کن مقطر را هر یک جدا جدا نکه بداند از هر یک جزو را بنیاد او لیا و حکما چنانچه
از نام خوانده اند بدان از شکر الله که بعد باید که تقطیر و طوبت کند و از هر
فصل صیغ شد از دهن بعد از آنکه خواهد صیغ را از دهن بکند و چنانچه در

با شش نرم چنانکه نوزد عقد کند و در رکن مائے طبع داده پس صیغ بقوت
و رطوبت مائے تحلیل یافته و از دهن جدا کنند با رکن مائے طبع شده باین سبب تقطیر
رطوبت باید کرد تا بجا رسد آنکه چنانکه جوش او معلوم شود در کن مائے
از صیغه الله جدا کنند در قابله که هنوز قدر است باقی نماند در صیغ بر داشته
در شقاب صیغ غوغا و یک قطره را بر اند آب صاف غوغا و بشقاب صیغ در آن
بر و رو آب گذارند که در شقاب تابان نماند بگذارد و خشک شود و زنجار که
از کرد و غیر محفوظ بدارند که مائے صیغ میشود و ضایع میگرد و چون خشک شده باشد
بقایت سرخ است و اوست کبریت الحمزاته و از بر آن سرخ را که گفته اند که
طاهر و باطن او بیاض است و رنگ او عارض نیست برخلاف کبریت
مصدق که در جوف بیاض است و این صیغ در کتاب علایم و معلوم توان کرد
چون عقد زینتی سم الفار سفید لازم صلابه غوغا یا بیاض غوغا و یک قطره از آن آب
یک بر و دس مهم بار از این غریب زرد بگذارد و خشک شود بعد از آنکه خوب نشسته باشد و بوی
بر کنند از زینتی بعد بیاورند طریقه لازم صلابه غوغا یا بیاض غوغا و یک قطره بر و دس
بکند و بگذارد و خشک شود بعد بکند حکمت بکند و بگذارد و خشک شود بعد بکند و بگذارد
بوته دس بهین مرتبه اول به یک ذیل الفری مرتبه دوم با حوض مرتبه سوم
بعد از دس بوته صلابه کثیف زینتی مقهور و ذوب کنند که در صابون
بعد بیاورند عینی الییک لازم بکند و روغن منداب بریزند بر سر آن بکند
خفیر شود بعد چندان صلابه کنند که نیک می شود مانند موم بعد جبهه این

زینتی معقود نمایند و بکند حکمت بکند و با چینی از زینتی الفری دس بهین چنانچه
میگویند قمر است کامل و اگر این غیر عینی الییک که مذکور شد بر هر مقفه که جبهه نمایند
و بعضی طریق مذکور علی غایت آن ملحقه لافیم غاید و قمر کرد و در مجرب و سلام
طریق عقد زینتی آن است که اول ظرف چمن شکسته لازم بکند و از پارچه تنیک
و بویوت شد و اصل ب زرد و بگذارد و خشک شود بعد بیاورند با چینی غوغا
چنانکه بخورد بویوت بر و دس بر و بویوت لازم و مذکور خوردید بعد بیاورند زینتی
و مائے صیغ و بریزند بر صلابه و از مائے الکبریت بریزند بر سر آن و صلابه کنند تا
بر آن وصل نمایند با آن حمیر که بویوت شده مذکور و آن بویوت دیگر
کنند و با چینی از زینتی الفری دس بهین و بویوت بعد بکند حکمت بکند و خشک
که زینتی عقد شده است چنانکه خون و در خشنده مائے شمس آن را بر قمر طرح
مع القاده متفاد و بیاض حیدر نفق و از بریزند بر سر آن و صلابه کنند
از بریزند بر سر آن نصف دیگر بریزند بر سر آن کفر و شمس و کاف شده باشد بعد بکند
راش خال چنان نیک داغ شده باشد قدر آب بیاورند بر سر آن

که بخار کند و بخار بر سر مذکور برسد و باز صبر کند تا خشک شود و داغ شود باز هم آب بپاشد
و صبر کند تا خشک شود و داغ شود و آب بپاشد تا هفت مرتبه چینی کنند و بعد بر
دارند کفی و از رو آتشی بگذارند تا سرد شود بعد آن سم را از غلظت پاک کنند و اگر چنانچه
از سم پاک نشود بگذارند در میان آب تا آنکه ملخ آب شود و سم از ملخ جدا شود این
سم را خشک نموده بگذارند از هر وقت حاجت بعد بیاورند ملخ طعام هر قدر که
خامند و نرم بگویند و بریزند در میان بوتر و بگذارند بر سر آتشی ذغال و بپزند تا
ملخ سرخ شود بعد بگذارند بر سر میانی تا سرد شود این سلامه که بدارند از هر وقت
حاجت و بعد بیاورند نوره پاک بپاشی پنج مثقال و آن تنگ کنند مثل جققه
و مقراضی کنند بعد در سم و بپا و درند از سم الفار مدبر و از ملخ مکس از هر یک
یک مثقال و هم نیک صلایه کنند و نوره مذکور را قدر سم کنند و از نوره مثقال
لابر لا نوره بپاشند و یکجای رکوب بر آن بپاشند حکم و آتشی در زنند و بگذارند
که بالا مان نرسد و مانند تاج جمع بوز و خاک کرد و بعد آن خاک را از هم باز کنند
و به پیمند که با مر خدا شکرش نه مثل بنه آن حفظ نمایند از هر وقت حاجت
پیر نوره شگفت نوره نوعی که بر ملخ الفار هر قدر که خواهر و یاسا و ال کبریت یا کبر
و هر چه بپاشد صلایه کند و در ظرف چینی یا ظرف مزج مطینی یا کبریت ذیل
و مس میوه و بیرون آورده باز هم بطریق مذکور عمل را اعاده کند و دمس بدنه تا
هفت مرتبه کبریت بطریق مذکور بدست ملخ مذکور حلاوه یا بعد از هفت دمس
حرر نه بند بعد بیاورند نوره و شکر بکفی بخل جققه و مقراضی کنند و در سم و هر

و مقراضی کن بخل در سم و هر پنج مثقال نوره و مثقال از ملخ مدبر و لابر لا نوره بپاش
در جوقیان یا آنکه جو بیاله مطینی و با چهار مرتبه ذیل بپاشد و دمس بدنه و بعد از سرد شدن
بیرون آورده که به پسر یا مر خدا شگفت نوره بخل سفید آب اگر حفظ نما از هر وقت
حاجت و محراب است بطریق مذکور هر روز پنج بپزند از پنج زرد و درق بسیار خوب صد مثقال
نرم بگویند و بعد بپا و درند هر که در آن مغذ دار بزرگ خوب صد عدد و مقدار اینها بپرون
سلاکه بپا و درند و بپزند از هر وقت حاجت هر چه خام ترک بگویند آنکه مثل موم شود بعد بپا و درند و خروج
از لایح خروج کوفته و از سر میانی بپزند و بگویند آنکه جلد رسد از هر یک شوند آنوقت
بپزند در میان کاسه مطینی و کاسه مطینی دیگر او ستوار میزند و لب هر چه کاسه
بپاشی سلاکه از نوره و پنج من دیگر بپا و درند و آتشی زنند و هر روز هفت مرتبه آتشی بپاشد
م شغف از اعهده ذیل میزند بعد از اتمام وقت معلوم بیرون بپا و بگذارند تا سرد
شود و قطع و صد میزند و ملاطفت آن جوهر کنند که با مر حق سبحانه و توکل مانند ستاره
میدرخند و هلام بطریق عمل شمس بپزند از هر وقت حاجت و صوب کنند و هر شقی را از هر
سوق کم کم بر او تطعمیم نمایند تا آنکه زرد خاک شود و زرد رنگ بگذارند تا سرد شود
بعد حلاوه یا بعد بپا و درند از نوره زرد چهار مثقال بگویند و بریزند بوتر و بگذارند
تا آب شود آنوقت زرد مدبر بپا و درند و زرد از ملخ مذکور و با مس بدنه تا
پنجاه مثقال آنکه هم که شود بدارند و در نوره و مقراضی کنند و در سم و هر

د که بدارند از هر وقت حاجت اینست زرد مدبر از لایح بر فضا طرح میکنند شمس
می شود الله یعلم طریق مرغی که بریزند براده صید صید الله میخوانند و با مثل آن
عقاب یا رکوب دمس بریزند و بیرون آورند و با عقیاب بدست او بدهند و دمس
بپیمند تا بیت مرتبه چینی کنند آنوقت این مرغی را از لایح بر فضا طرح نمایند شمس
خواهد شد الله یعلم بیت هم از مرغی که بریزد ال از سر خورشید مدبر بر کبریت ذیل
ب و آنکه الفیر لام قرین و آنکه زرد بکبریت هر یک ده من خورق عقرب اول بپزند
طریق کاه و الکبریت سخی نمایند و خشک کنند و با پیر و ذیل الفیر دمس بپزند بیرون بپا و درند
باز با الکبریت بخور دال بدهند و سخی بپزند آنکه خشک شود باز هم دمس بریزند و چهل
مرتبه بپاشند تا آنکه آتش آن سم ملخ مذکور دمس شمس آنوقت تمام است از نوره
نکه بدارند از هر وقت حاجت بعد بپا و درند ملخ طعام و شب از هر یک پنج مثقال و درق
قلق طار و بارود از هر یک حواست رو نیم اجزا سلا کوفته و داغ قرع غوغه
تقطیع کنند و آن مقطر را حفظ نمایند از هر وقت حاجت بعد بپا و درند عقرب سلا
و صلایه کنند و مقبل عقرب از ملخ مدبر که دمس شده اضافه نمایند و صلایه کنند تا
خشک شود بعد از ماه مذکور که که داشتیم از هر وقت حاجت بریزند بر سر آن
آنکه اجزا خمیر شود بعد نیک سخی کنند اگر در نوره صلایه خشک شود باز از ماه مذکور
اجزا خمیر نمایند و سخی کنند بعد از آن از ماه مذکور بخور دمس بدهند و سخی کنند
که دیگر در نوره صلایه خشک شود آنوقت تمام است از نوره در شیشه محکم غوغه
و دمس شیشه سلا حواست سخی ۲ غوغه در میان دیک مسی

قرار میدهند با مفظول چنانکه شیشه در ته دیک ترسد بعد روغن کچل بریزند بر سر
آن تا آنکه سر از آب بپوشد و بعد از آنکه از شیشه بگذرد دمس دیک سلا حکم بپیمند
که بخار آن بیرون نیاید و با خوب خشک آتشی کنند در یکشنبه روز چنان آتشی
کنند که روغن نوزده و هشتاد و پنج آتشی حکم نه بعد از یکشنبه روز سر دیک
سلا بکشند و شش ملاطفت نمایند اگر از روغن شسته است که عمل تمام است و لا اعلی
از سر کبریت تا آنکه اجزا در میان شش روغن شود آنوقت تمام است طریقت بر قرع
بجسته روغن غنودن علم و بنظر اول بپا و درند
بعد کچل یک نصف از نوره بریزند در میان کاسه و بخل کاسه کوه نمایند بپا و درند از نوره
ورق زرد بپا و درند ۴۲ و بنظر کچل ۴۴ هم سلا بقدر خود و با قلا کویک بریزد بریزد
غایند و بریزند در میان کاسه که در میان کاسه است و بعد آن نصف دیگر بپا و درند
روالا و هر چه از آن است بریزند بر سر آن و سر از آب بپوشد بگذارند تا آب بپاشد
کردت با آن نوزده مدت حواست بر آن بگذارند بعد تنبیس کنند و روغن بعد از
بیک یا قوت بخل موم طرح آن بر نوره است قاعده تنبیس آن است که بپا و درند
و فراخ تر باشد تا آنکه اگر در نوره شیشه بپا و درند و کوه کردن یک دیگر کوتاه
کردن با رنگ سلا بکوه کنند کبریت و خشک کنند از هر یک شیشه عیال آنوقت آن شیشه
آورده همچنان که کوهده است به آن طریق بریزند در میان قرع و دمس قرع سلا
با مفظول یا بچیز دیگر قایم کنند چنانکه رسم است بود و دمس شیشه با شیشه

ماند و کنند و حورست جوش برزند بعد بگذارند بر زمین تا سرد شود و صاف
کنند و صاف اکثر با زنجوش نهند تا آنکه عشب بماند بعد بپاویزند و ظرف از
چین اگر نباشد از مس حوره و صحنه صاف کرده و لایق آب زجاج و ماند
سلاجموع را بریزند در میان ظرف مذکور و از آب برنج مدبر بریزند
سر آن بقدر کفایت و بادسته از زجاج یکا و روز سهی کنند
لایق مرکب اعلای بسیار خوب با تعریف و ثابت

در دایم طلب از صفت شمس و قمر
لعل از معدن و جملات نباتات
کنند به از آن جرم معدن و جملات نباتات
سر جوش است بر شمس و قمر و بی ضلوع
مغصه چشمه کفی با زردی جسد را
باز در آن دو شمشیر بر روز دیگر
در وقت شمس و قمر با زردی جسد را
وقت بگذار عمل از زردی جسد را
کوبیده صندل و قند و قند
لایق مدبر به جرم معدن و جملات نباتات
روشن و شمس و قمر با زردی جسد را
صورت صندل و قند و قند
عین حکمت از زردی جسد را
بمشترک از زردی جسد را

باب شیشه آب مغصه بیان فصل در کسیر اعظم لایق علی بن ابی سید از وقت نقل کرده اند گفت
بگیرند از نوش در هر قدر که میخواهند و هموز آن زجاج در دایم نرم صلا کنند و در
میان حوض که تصعید نمایند تا پنج مرتبه بپاویزند تا نوش در زرد شود و رنگ او
سبز برزند بعد از آن بگیرند قشر البیض بر آب نوش در و مورس جوان که نیک سیاه
بوی باشد پاک بشویند و بمغصه قشری ریزند و ریزه کنند و لایق بر سه مقبل بصلایه بریزند
در قاروره کرده در حال زایل آفرس بریزند بر وقت روز یکبار زایل و اعادة کنند
یعنی جدید نمایند تا جمل یوم بعد برانند چنانچه قشری ریزند بریزند در قرح و
تقطیر کنند از او آب مقطر مشغول می بپزند زمین پاک کرده و در ظرف صلب
بریزند و بگذارند بر سر آتش خشم و از این تیزاب کم کم برادر ریزند و بپوشانند
که عقد شود بماند سنگ از ظرف در و رنگ از این زین بر صندل و از
بر جسد که طرح کنند از خالصی کرده و اگر یکبار حل و عقد کنند یکبار
باز از شیشه و به وقت با بر صندل یک بر صندل که خواهد بریزند و الله اعلم
سوکند من بطالایسن و الفی دان در عرق خودند یک لایق جودان
کردند عرق از این قوم در ضلالت شربت و به وقت اول و در قنات جوشان
یارب تو بند کرد در دیدن در دل خوانند و در اندیشه علم سلوکان
ترکیب لایق صفت اندر شکی نهادم روشن جانتکه باید بریزد یک سخن دان
از آب باد و آتش در خاک پاک گفت چارده و در مصغف مخلوط کنه میزان
تا بر و کشف کرد هر را قیامت جمع از مشیت و حیرت یارش یکن و در شکران
اینست مثل صاحب این راه که برادر باید بر عین الازنه لایق بیان

باب و خاک آتش با خاک ماند آبی زنیهار تا نکر در چینه دیو کرد انان
حق را چه است انان ماریت حرم رو بناس آن دایق لایق و بعد امکان
در نه چنانکه ابلیس انان و حی نذال خوف کافر تو لغت الله صحو حرمان
بناس خوشی نواز از بحر خودون آر آن جوهر از مرکان لایق و حرمان
در بر و بگرید از شرق و غرب موهو در پیش شاه در ویش با نثار و دهقان
چرخ شهاب طوبی چرخ روع در بدینا بنیان و کشتار نذر یک فاحی و عالمان
خار و خیزد سنگینی به قیقت بقیقت چنین لایق و اهر از آب خاک ارزان
لغتم خنجه باید از طبلان این راه مردم بدید روشن این راه خوار و گران
کمر تیر تراب و در مشور مرا به تقدیر حق چنین است از طبلان امهوان
شودید از تپتی تصفیر را و تحمیر کردیم بر تو روشن این راه تا روتیره
از روشن که لغتم به میر حق قیامت از روشن که لغتم به میر حق قیامت
هم ابتداش لغتم هم انشای خواندم منشور قوم کشتن زوق من است از جان
را لغتم سخن قیامت از اول و از آخر خیر بری غافل از نقشه چکان
پروردگار را لغتم هم قیامت خیر بری غافل از نقشه چکان
روح منی مرسل بر رخ گواه باشد خیر بری غافل از نقشه چکان
مرا ناله بگره مور قول ما است کتمان

ذو ریه که ابتدای ریه را نافع می باشد صفت آن عذروت پرورده شیر خورانه و
صمغ عربیات سفید مسوی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه
کینه المده و در وراصفه که سبب رطوبت باشد صفت آن عذروت مدبر شیر خورانه
شیاف مامش و در وراصفه صبر سقوطی نیم کل برخ زعفران از هر یک یکدرم افیون
چهار دانگ کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه عذروت مدبر
شیر خورده در وراصفه صبر سقوطی زعفران حصفی یکی از هر یک دو درم مرصاف یکدرم کوفته
و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نفع عذروت پرورده و موملج را نافع می باشد صفت آن
سورمه اصغونی شش دلیج عذسی مغول کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
سفید ابتدای ریه را نافع می باشد صفت آن اقلیمیای نفع سفیداب قلع صبر سقو
طری از هر یک ده درم کبرایت دم صمغ عربی نیم کل سفید شفت دم
نشسته سی درم افیون ده درم کوفته و بجهت باب از آن پیرورده و خشک کنند
و باز بگویند و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
نافع می باشد صفت آن امیران جینی یکدرم تو تیا کرمانی پرورده شیر خورانه
پرورده شیر خورانه تو بال مس کوفته سورمه اصغونی پرورده باب لیو از هر یک
ده درم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه صبر سقوطی و در وراصفه
نافع می باشد صفت آن سفیداب قلع نیم درم اقلیمیای نفع ده درم افیون دو درم
نک عذروت مدبر یکدرم مس کوفته دو دانگ شش دلیج مغول چهار دانگ
کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه عذروت قهر پاک کند صفت آن
نشسته سی درم عذروت مدبر سفیداب قلع از هر یک دو درم کوفته و بجهت اتیال
فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
زهر مسحق یا اقلیمیای اجرام دی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
اتیال نافع در وراصفه و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه

صفت آن تو تیا مغول ده درم پوست هلیله زرد صبر سقوطی در وراصفه نافع است از
هر یک یکدرم قفل دو درم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه
چشم کینه و سرخی و در وراصفه صفت آن تو تیا مغول شش دانگ سفیداب قلع از
مسوی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه صفت آن شیاف مامش
ساج مندی خاما از هر یک یکدرم نیم سورمه صغونی قفل زعفران از هر یک
یکدرم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
و آنکه صفت آن اقلیمیای نفع صمغ عربی از هر یک نیم درم زعفران قفل شش دانگ
از هر یک دو درم افیون یکدرم نیم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه نافع است از جبهه
درم مامیران جینی دم الاخون از هر یک دو درم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه نافع است از جبهه
زهر صبر سقوطی در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
صمغ عربی یکدرم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه
شش درم مس کوفته سورمه صغونی تو بال مس از هر یک نیم درم کوفته و بجهت
مرصاف از هر یک یکدرم صدف کوفته مامیران جینی از هر یک دو درم کوفته و بجهت
اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه نافع است از جبهه
مرکی از هر یک دو درم زهر صبر سقوطی مامیران جینی دو دانگ صبر زرد یکدرم نیم
کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
صفت آن صدف کوفته و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
برویانده و خون رفتن از جراحت باز دار و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
عذروت مرکی کند درم الاخون اجرام دی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه

ذو ریه که ابتدای ریه را نافع می باشد صفت آن عذروت پرورده شیر خورانه و
صمغ عربیات سفید مسوی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نافع است از جبهه
کینه المده و در وراصفه که سبب رطوبت باشد صفت آن عذروت مدبر شیر خورانه
شیاف مامش و در وراصفه صبر سقوطی نیم کل برخ زعفران از هر یک یکدرم افیون
چهار دانگ کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه عذروت مدبر
شیر خورده در وراصفه صبر سقوطی زعفران حصفی یکی از هر یک دو درم مرصاف یکدرم کوفته
و بجهت اتیال فرماید در وراصفه نفع عذروت پرورده و موملج را نافع می باشد صفت آن
سورمه اصغونی شش دلیج عذسی مغول کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
سفید ابتدای ریه را نافع می باشد صفت آن اقلیمیای نفع سفیداب قلع صبر سقو
طری از هر یک ده درم کبرایت دم صمغ عربی نیم کل سفید شفت دم
نشسته سی درم افیون ده درم کوفته و بجهت باب از آن پیرورده و خشک کنند
و باز بگویند و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
نافع می باشد صفت آن امیران جینی یکدرم تو تیا کرمانی پرورده شیر خورانه
پرورده شیر خورانه تو بال مس کوفته سورمه اصغونی پرورده باب لیو از هر یک
ده درم کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه صبر سقوطی و در وراصفه
نافع می باشد صفت آن سفیداب قلع نیم درم اقلیمیای نفع ده درم افیون دو درم
نک عذروت مدبر یکدرم مس کوفته دو دانگ شش دلیج مغول چهار دانگ
کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه عذروت قهر پاک کند صفت آن
نشسته سی درم عذروت مدبر سفیداب قلع از هر یک دو درم کوفته و بجهت اتیال
فرماید در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
زهر مسحق یا اقلیمیای اجرام دی کوفته و بجهت اتیال فرماید در وراصفه
اتیال نافع در وراصفه و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه

وزن ادویه کوفته و بجهت شریقی و در وراصفه نافع است از جبهه کینه المده و در وراصفه
صمغ و مالوایا و قلع و سکنه و رسته و لقوه و شش و حجام و داذ اقلیل و برسی
و بقی و کلف و قویا و سقوفه و صداع و درد شقیقه و دوار و صمغ و شش و
کلی و عسر النفس و درد کرده و مثن و نفوس و وجع مفاصل و عرق
النساء و درد کوش و داذ العطب و داذ الحیمه و بر شمای کن بد را نافع می باشد
و جص یکد و این مرسل مبارک است در اسهال و بجهت شش صفت آن
شش منظر یکدرم پیاز غنصل شوی غاریقون سقونیا خرق سیاه شق از
هر یک چهار درم و نیم افیون کما دیوس قفل صبر سقوطی از هر یک یکدرم
حاشا هیو غاریقون ساج مندی فراسیون جوده سیلخی قفل سفید جاونیر
مرصاف چند بد شتر فطراس لیون زراوند طویل عصاره افستنی فرقیون
و نیم کوفته و بجهت بصل برشته بعد از ششماه استعمال نمایند شریقی چهار مثقال
باب کرم و عمل بنوشند ایامی لو غازیان شش متعارف منافع هر دو قریب یکدرم
اند صفت آن شش منظر سقونیا صبر سقوطی از هر یک یکدرم یکدرم
الفارمشت درم افیون غاریقون خرق سیاه از هر یک ده درم حاشا ده
درم فراسیون بسفاج سیلخی از هر یک یکدرم قفل سیاه در وراصفه نافع است از جبهه
زعفران دار چینی مرکی فطراس لیون از هر یک چهار درم جاونیر سیلخی عصاره
افستنی اسطوخودوس کما دیوس سقونیا صبر سقوطی از هر یک یکدرم یکدرم
چند بد شتر زراوند طویل جنطیانا یی رومی از هر یک نیم درم کوفته و بجهت
بصل برشته بعد از ششماه استعمال نمایند شریقی چهار درم یکدرم غلظ
در طبع افیون بنوشند ایامی جالینوس نفع این از لو غازیان پشتر است

یکدم افیون دانی و نیم کل پیچیدم کوفته و بچنه بمشلت سرشته قرصی سازند قرصی
ز جید خون شکم و تر جید و نفث الدم را فاع بند صفت ان کل محتوم حل رستی
قرص طباشیر طرائش بلوط آر کند حب الاس از هر یک دو درم تخم
بری صمغ عربی کلنا از هر یک چهار درم نشسته کل سرج از هر یک سه درم تخم
کرفس مصطکی سماق از هر یک یکدم مازو زره کرمانی که خسانیده هیند
بر که خشک کرده و بریان کرده از هر یک نیم مثقال کوفته و بچنه بلعاب بزر قوطونا
سرشته اقراصی سازند قرصی سلطان سل و دوق و نفث الدم را فاع بند صفت ان
کل محتوم حل رستی نشسته کل سرج از هر یک سه درم سلطان حرق ده درم کیزاش دا
بخ عدرسی اخول از هر یک پیچیدم رب السوس سه درم کوفته و بچنه باب لسان الحمل
سرشته اقراصی سازند قرصی سل را فاع بند صفت ان مغز تخم خیارین ده درم
تخم فرفه اصل السوس از هر یک چهار درم طباشیر سلطان حرق از هر یک دو
درم نشسته کثیر از هر یک یکدم کوفته و بچنه بلعاب بزر قوطونا سرشته قرصی
سازند سرشتی یکمثقال قرصی که بهر حال وصال و نفث الدم را فاع بند صفت
تخم محاضی بریان کرده زرشک مصطکی طباشیر که حب الاس نشانه بلوط
از هر یک پیچیدم زعفران یکدم کل محتوم صمغ عربی از هر یک ده درم کرباب
از هر یک سه درم کوفته و بچنه باب سرشته قرصی سازند سرشتی دو درم قرصی
مشک سرشته ذکر ایت صفت ان معده دل و جگر بار در اوقات
دهد و غشی و صفقا بارد و او جاع معده را فاع بند صفت ان
مصطکی قرنفل عود خام دارچینی سنبل الطیب جود بواسک کبابیه
چینی قاقله صفار پوت ترخ قاقله کبار از هر یک یکمثقال مشک
دانی کوفته و بچنه شراب ریانی سرشته قرصی سازند سرشتی

از هر یک دو درم کوفته و بچنه باب سرشته قرصی سازند سرشتی یکدم با طبع ابله بپزند قرصی
قرصی عشرت الاذویه تب ریج و وجع کبد و ترهل را فاع بند صفت ان انیسون
عصاره غافث از هر یک چهار درم اسرون ساج هندی فستینی تخم کرفس
سنبل الطیب مغز بادام تلخ مصطکی از هر یک یکدم صبر زرد دو درم کوفته و بچنه بطبع
فستینی سرشته قرصی سازند سرشتی یکدم باب کرم بنوشند قرصی معوم حار صفت
تخم ثبت دو درم زعفران مرکبی بزرایج میوه سائک از هر یک یکدانک افیون
یک طویج کوفته و بچنه بلعاب حلیه سرشته اقراصی سازند سرشتی یکمثقال قرصی معوم
بارد صفت ان تخم که بهر تخم خشک با قلابی مقشر تخم خرقه کا تخم از هر یک یکدم
افیون یک طویج کوفته و بچنه بلعاب بزر قوطونا سرشته اقراصی سازند سرشتی یکمثقال
قرصی که افراط خون بواسیر را فاع بند صفت ان مرجان کبریا و دق کوفته کل
ارمنی از هر یک دو درم هلیله سیاه لیلله از هر یک پیچیدم تخم کندها سه درم
مقل ده درم مقل اراد آب کندها حل کنند و باق ادویه را کوفته و بچنه بدان سرشته
اقراصی سازند سرشتی سه درم اب انکه ان بنوشند قرصی قوی و هیضه باز
دارد و طبع به بند و خواب آورد صفت ان سکی قرنفل از هر یک ده درم
کرناج پوت انار مازو از هر یک پیچیدم افیون یکدانک کوفته و بچنه باربیه
سرشته اقراصی سازند سرشتی یکدم و نیم قرصی صفو صفت ان زردچوبه مغز بادام
تلخ مقل از هر یک دو مثقال مقل اراد که کف فیض نند سه شبانه روز بود زرد
چوبه و مغز بادام تلخ را کوفته و بچنه داخل و با یکدیگر بالند تا نیک کی شوند و اقراصی سازند
و در وقت حاجت یاب کاسنی بپایند و طلا کنند قرصی مثلث که صدام و دره
شقیقه و سر را فاع بند چون بر

یکمثقال بنوشند قرصی نفث الدم صفت ان کندرم الانجونی طن را از هر یک سه درم و دودانک کبریا
پیچیدم شرب عدرسی کل تخم از هر یک ده درم شب یمانی خردم و نیم افیون دارچینی از هر یک دو درم کوفته و بچنه
باب سرشته اقراصی سازند سرشتی یکدم باب خرقه بنوشند قرصی مولد بدل و دماغ را قوت دهد و برقان و صفقا
حار را فاع بند صفت ان کل فرفه دو درم طباشیر و بیدار ناسفته مرجان سفید از هر یک یکدم مغز تخم خیارین
تخم کندها از هر یک پیچیدم تخم فرفه سه درم زعفران نیم درم کوفته و بچنه بلعاب بزر قوطونا اقراصی سازند سرشتی
یکمثقال کاسنی بنوشند قرصی که تب و صدام و درم سام را فاع بند و خشکی نشت سرد خواب
آورد و هیدیان کفشی دفع کند صفت ان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو از هر یک ده درم
رب السوس نشسته کثیر افیون از هر یک سه درم کوفته و بچنه باب کاهو با طبع بزر قوطونا سرشته
اقراصی سازند سرشتی یکمثقال بنوشند قرصی ذات الحجب صفت ان رب السوس ده درم بنفشه
دو درم نشسته کثیر تخم خرقه از زانه از هر یک سه درم کوفته و بچنه بلعاب بزر قوطونا سرشته
قرصی سازند سرشتی سه درم بنوشند با شراب بنفشه قرصی فواق مغزی ریجی و فواق امتلای را
نافع است صفت ان کندرم پیچیدم رب السوس خود نه سداب عام از هر یک سه درم صفوانی
سعدونی از هر یک یکدم و نیم کوفته بکلاب سرشته قرصی سازند سرشتی یکمثقال با طبع خیره کرمانی
بنوشند قرصی مازیون استسقای زقی حار را فاع بند تخم کاسنی ده درم مازیون
غایقون عصاره غافث از هر یک یکدم و جود و زرشک کل فرفه تخم خیارین از هر یک
دو درم و نیم کوفته و بچنه باب سرشته حرق قرصی سازند سرشتی یکدم و نیم بپزند
قرصی که استسقای حار را فاع بند و جود و زرشک کل فرفه تخم کاسنی ده درم مازیون
طاشیر کل سرج کلنا سماق زرشک کرمانی تخم کاسنی فرفه تخم از هر
یک یکدم سعدونی فقاخ اندر انیسون سنبل الطیب برنوشند صفت ان مشول پوت
تخم کبر افیون از هر یک یکدم کافور یکدانک کوفته و بچنه باب سرشته قرصی سازند سرشتی
سه درم بنوشند قرصی مرجیض براند و تسهل و لاد کند صفت ان مرکبی سه درم و
رب السوس پیچیدم سداب خود نه قدامان شکطرا مشیخ فوه حلیث جاورشیر کف

صفت ان افیون مرکبی لادن کافور زعفران بزرایج پوت بخ لقاخ از هر یک
پیچیدم کند رعزتروت امله کل ارمنی از هر یک دو درم کوفته و بچنه بکلاب و اب
کاهو سرشته اقراصی سازند سرشتی یکدم با طبع ابله بپزند قرصی معوم حار
در وقت حاجت بکلاب ساید طلا کنند قرصی زردیخ اکلدهن و
لش را فاع بند و عفونت را دفع کند صفت ان زردیخ زرد و سرخ و امله
ایندیده و مازو از هر یک ده درم زکی رقلق طار از هر یک پیچیدم شب یمانی
اقا قی کلنا از هر یک سه درم کوفته و بچنه در سر که فیض نیده و تایلکفته در
آتش بکند از هر یک بعد از ان اقراصی سازند و در سایه خشک کنند و در وقت
احتیاج یکدانک از ان بلشه در دهن بالند و یکعت صبر کنند و بعد از ان آب
دهن پدور بریزند و قدر روغن کل ریخ در دهن گیرند و نگاه دارند تا یکعت
قطره ری که از حبه قهقهوش و چرت از کوش آید تا کند صفت ان عنزروت
جود زرد الی بوره ارمنی دم الاخوین مرکبی زعفران زشت الحیدر یکدم که مدبر کرده
نهند ادویه را کوفته و بچنه اول جودیت ماء العسل در کوش بچکانند و بولردان
فتیله العسل ترس زرد و بادویه مذکوب بکند و بر کوفند قطره یکدم در کوشی که از
حرارت و گرمی شد ساکن کند صفت ان روغن کل ریخ شیش درم روغن بادام
شیرین پیچیدم سرکه ده درم آتش ملاجیم جوش نند تا سرکه برو و روغن بماند بپزند
مرم در کوش بچکانند قطره یکدم دوی و طینی و کرانی کوشی را برده صفت ان
کندر زعفران فزیون جندید تر خرق سفید از هر یک سه درم زعفران بوره ارمنی
از هر یک دو درم و نیم کوفته و بچنه در شراب حل کرده در کوش بچکانند قطره یکدم

کرم کوش را بشدت صفت ان آب برک برفا لو آب برک بودنه آب برک ترب
از هر یک یکم خردم خرقی سفید بوره از منی سقونیا افستنی زرد و نرطون از هر یک
یکم کوفته و بپخته آبهای مذکوره بیاورند و در آفتاب بپزند تا خشک شود بود
با سرکه بپزند و در کوش بچکانند قطور یک در کوشی که سردی نباشد آن کنند
صفت ان افیون چندین تر از هر یک دوم کوفته در دو اوقیه سیخ بپزند تا
بقوام آید و در روغن کوشی حل کنند نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک در روغن بپزند
صفت ان خرقی سفید یکم خردم خرقی سفید تر نیم مقدار نظر و انک و نیم کوفته و
بپخته با سرکه که نه یا آب برک است تازه یا آب ترب که با عمل بپوش نیده
بپزند در کوش بچکانند قطور یک در کوشی را نافع بپزند صفت ان
افیون یکم شفاف آب پخته در روغن کوشی کل سیخ چهارم گرم کرک که نه
سی درم با یکدیگر مخلوط نموده نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک در کوش
ش را نافع بپزند صفت ان زهره کاه و در مقدار روغن خیری ده مثقال
ل بپوش نند تا زهره برود و روغن بماند قطره در کوش بچکانند
قطور یک در کوشی را نافع است صفت ان سیرا نیک کوفته با زهره
کوش بپزند بپوش نند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک نافع است
از جبهه آبی که در کوش رفته بپزند صفت ان آب ترب آب پیا
بچکانند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک که انی کوش را
بر طرف کند صفت ان تخم خنظل سی درم بوره منی یکم گرم
بپزند

چندین ستر زرد و نرطون قسطی زرد و نرطون افستنی از هر یک یکم کوفته و
با زهره کاه بپزند و کلویا با زهره کاه بپزند و در وقت حاجت یکی را از آن
بر روغن بادام تلخ حل کنند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک در کوشی که سردی نباشد آن کنند
صفت ان آب سداب و آب کشیز با سادی بپوش نند تا
در احوال بپزند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک در روغن بپزند
قلع خنثی و صمغ عربی که نه دم الاخون جله سادی کوفته و بپخته با آب
سرتنه قطور یک با زهره کاه در وقت احتیاج یکی را از آن یا شیر در شتر حل نموده بچکانند
در احوال با آب زردی چنانکه رسم است قطور یک در کوشی که سردی نباشد آن کنند
کوش را نافع بپزند صفت ان تخم خنظل یکم گرم بوره از منی یکم گرم چندین ستر
یکم کوفته و نیم کوفته و بپخته با زهره کاه و در مقدار روغن خیری ده مثقال
ل بپوش نند تا زهره برود و روغن بماند قطره در کوش بچکانند
قطور یک در کوشی را نافع است صفت ان سیرا نیک کوفته با زهره
کوش بپزند بپوش نند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک نافع است
از جبهه آبی که در کوش رفته بپزند صفت ان آب ترب آب پیا
بچکانند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک که انی کوش را
بر طرف کند صفت ان تخم خنظل سی درم بوره منی یکم گرم
بپزند

و بیابانید و مغز فلوکس را در آن حل نمایند و سیس فایند در آن بپزند و بپوش نند
روغن کبوتر با آب بپوش نند و بپوش نند تا بقوام آید و در مقدار روغن خیری ده مثقال
ل بپوش نند تا زهره برود و روغن بماند قطره در کوش بچکانند
قطور یک در کوشی را نافع است صفت ان سیرا نیک کوفته با زهره
کوش بپزند بپوش نند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک نافع است
از جبهه آبی که در کوش رفته بپزند صفت ان آب ترب آب پیا
بچکانند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک که انی کوش را
بر طرف کند صفت ان تخم خنظل سی درم بوره منی یکم گرم
بپزند

و صلایه کرده استعمال نمایند کل زعفران که جوف و تاریکی چشم و دهنه و
سیلان مشک را نافع بپزند صفت ان زعفران سنبل الطیب از هر یک
در روغن فلفل یکم فلفل سفید کافور از هر یک یکم کوفته و نیم گرم در کوش بچکانند
درم کوفته و بپخته با آب برک بپزند و در مقدار روغن خیری ده مثقال
ل بپوش نند تا زهره برود و روغن بماند قطره در کوش بچکانند
قطور یک در کوشی را نافع است صفت ان سیرا نیک کوفته با زهره
کوش بپزند بپوش نند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک نافع است
از جبهه آبی که در کوش رفته بپزند صفت ان آب ترب آب پیا
بچکانند و نیم گرم در کوش بچکانند قطور یک که انی کوش را
بر طرف کند صفت ان تخم خنظل سی درم بوره منی یکم گرم
بپزند

صفت ان قوتیای هندی قوتی کرمانی طایفه سفید و زرد یا قوت مرغان
خوبی بقا صفت سید هندی مایران صفتی در فلفل سیاه الطیب پوست هلیله زرد رنگ
مقتدا شده قرنفل خشک هندی سورمه صفوی از هر یک یکدم شیا مایه ماقشینی
فصیه و زهری از هر یک یکدم کوفته و پیخته الکهای فرمایند کحل روشنی بچشم
ضعف بصیرت کوری صفت ان مسخونه شاد دایخ عدسی مغول از هر یک
یکدم فلفل در فلفل ششم نظر زعفران از هر یک یکدم زعفران سورمه از هر یک
طری از هر یک یکدم اقلیمیا دودرم کوفته و پیخته الکهای فرمایند کحل غریزی بصیر
قوت دهد و تاریکی چشم را رفع کند و دودم و سبل رانفع بند صفت ان سورمه
اصفوی یکدم اقلیمیا طلا و نقره شاد دایخ عدسی مغول قوتیای هندی مسخونه
از هر یک دودرم پوست هلیله زرد سید هندی فلفل در فلفل نوش در صبر قو
طری حفضی مکی زعفران سلطان بحری از هر یک یکدم زنجبیل یکدم کافور یکدم
مشک سحر صبر قو فلفل یکدم کوفته و پیخته الکهای فرمایند کحل باز و بصیر قو
دهد و دودم باز دارد و صفت حق را سود دارد و صفت ان شاد دایخ عدسی مغول
شاد دایخ هندی از هر یک دودرم در فلفل دم الاخون از هر یک یکدم روی مسخونه
مازو از هر یک یکدم مغز بل مشک از هر یک یکدم کافور یکدم کوفته و پیخته
الکهای فرمایند کحل لیبیانی و انبار قروح از چشم پاک گرداند و شعرا نافع بند صفت
زید البحر اقلیمیا نقره سفید از هر یک مسخونه از هر یک چهاردم سبل الطیب
مروارید سفته از هر یک دودرم صغیر عذروت و عذروت ابو الطیب نشانه
محقق نیا از هر یک یکدم کوفته و پیخته الکهای فرمایند کحل نزول اب را
نافع بند صفت ان از زهره بزکوهی ده درم شحم حنظل یکدم شافیه

نوش در از هر یک یکدم مشک یکدم کوفته و پیخته آب رازیانه باب سداب
سرشته خشک کنند در وقت سبزه بر چشم کنند کحلی که در کان ریخته را برویاند
صفت ان اخوان خمای و خسته یکدم دکان کندر چهاردم سبل الطیب
بلسان از هر یک یکدم سورمه لاجورد مغول دودرم کوفته و پیخته بر جوی کنند
کحل شاد دایخ تاریکی چشم و دودم و سبل رانفع بند صفت ان شاد دایخ
عدسی مغول دودرم دم الاخون یکدم روی مسخونه در فلفل سبل الطیب
از هر یک یکدم سید هندی دودرم کافور یکدم کوفته و پیخته آب غوره باب سداب
یکدم کافور یکدم کافور یکدم کافور یکدم کافور یکدم کافور یکدم کافور
سبزه خشک کنند صغیر ششم بر چشم کنند شیا ف احمدی سلاق و غلظ
اجفان دکان کندر رانفع بند صفت ان شاد دایخ عدسی مغول ده درم مسخونه
هشت درم صغیر عذروت مرصاف از هر یک دودرم مرصاف مروارید سفته سراج
هندی از هر یک چهاردم دم الاخون زعفران از هر یک یکدم کوفته و پیخته
باب سرشته شیا ف سانه شیا ف احمدی سلاق و غلظ و سبزه
رانفع بند صفت ان شاد دایخ عدسی مغول شیش درم صغیر عذروت یکدم زهره
مسخونه از هر یک دودرم افیون صبر قو طری از هر یک یکدم زهره
دودرم زعفران مرصاف از هر یک یکدم کافور یکدم کافور یکدم کافور
سازند شیا ف احمدی سلاق و سبل و بیاضی رانفع بند صفت ان زهره
سودرم اقلیمیا نقره شق صغیر عذروت سفید از هر یک دودرم
صغیر عذروت شق را باب سداب حل کنند و ادویه را کوفته و پیخته بدان

برشته و شیا ف سازند شیا ف میرنج کوفته و سبل و سلاق و شعرا اید را
نافع بند صفت ان زهره شیش درم صغیر عذروت شق از هر یک چهاردم اقلیمیا طلا
افیون از هر یک دودرم باز و یکدم کوفته و پیخته باب سداب برشته شیا ف
سازند شیا ف احمدی سلاق و سبل و بیاضی رانفع بند صفت ان زهره
رانفع بند صفت ان شاد دایخ عدسی مغول دوازده درم صغیر عذروت ده درم زهره
زهره قلفطار مسخونه از هر یک یکدم مسخونه چهاردم افیون زعفران از
هر یک یکدم کوفته و پیخته باب رازیانه سرشته شیا ف سازند شیا ف ایضی
افیونی رعد کرم رانفع بند و در صعب را بشنود و کحل کنند صفت ان
سفیداب قلع هشت درم صغیر عذروت افیون کثیر از هر یک یکدم کوفته و پیخته
بایضی ایضی برشته و شیا ف سازند شیا ف ایضی عذروتی ابتدای رعد
نافع بند صفت ان سفیداب قلع هشت درم عذروت مدیر بشیر الاغ
کثیر از هر یک چهاردم کوفته و پیخته بسفید هضم مع برشته و شیا ف سازند شیا ف
کحل بر نخله حرد کربا رانفع بند صفت ان قوت و قوت ان قوت و حدت
ایضی است بهترین و سبکترین شیا ف و در دست صفت ان کل سرخه چهار مثقال
سفیداب قلع زعفران از هر یک دو مثقال افیون صغیر عذروت از هر یک یکدم کافور
کوفته و پیخته باب یا باطلاب سرشته شیا ف سازند شیا ف برویو کار صبر
در یکروز با صلاح آورد صفت ان شیا ف مایه عذروت مدیر بشیر از هر یک
هشت درم زعفران دودرم افیون یکدم کافور کوفته و پیخته باب باران سرشته
شیا ف زهره و با سفید هضم مع در چشم کنند شیا ف برویو مانده دیگر رعد
نافع بند سخی برود و اما س را بشنود و در دست صفت ان اقلیمیا
نقره روی مسخونه از هر یک یکدم کافور کافور کافور کافور کافور کافور
افیون زعفران از هر یک یکدم کافور کافور کافور کافور کافور کافور

شیا ف قصر ظفه و از زاید رانفع بند صفت ان شاد دایخ عدسی مغول دوازده درم صغیر عذروت
مسخونه از هر یک شیش درم قلفطار مسخونه زهره از هر یک دودرم کوفته و پیخته
باب رازیانه سرشته و شیا ف سازند شیا ف حلوئی یکدم زهره از هر یک کافور
ملحه را بشنود صفت ان مسخونه سورمه افاقا دودرم کثیر صغیر عذروت سبل
الطیب زعفران از هر یک یکدم کوفته و پیخته باب باران سرشته شیا ف سازند
شیا ف اسود باد که در چشم و جفن بند کشیدن و طلا کردن رانفع بند صفت ان
مسخونه افیون از هر یک یکدم و نیم زعفران شیا مایه از هر یک یکدم مروارید سفته
مرصاف از هر یک یکدم افاقا یکدم کوفته و پیخته باب باران سرشته شیا ف سازند شیا ف
شیا ف ایضی کندر قرصه و ماده غلیظه رانفع بند صفت ان سفیداب قلع هشت
درم افیون عذروت مدیر بشیر کثیر از هر یک یکدم صغیر عذروت کندر یکدم
کوفته و پیخته باب باران شیا ف سازند شیا ف ابار قرصه و مور رانفع بند و حرارت
بشنود و جفوه را بر کند صفت ان اقلیمیا طلا سفیداب قلع مسخونه سورمه اصفوی
صغیر عذروت کثیر از هر یک هشت درم مرصاف افیون از هر یک یکدم کافور
و پیخته باب باران سرشته شیا ف سازند شیا ف ابار قرصه و مور رانفع بند و حرارت
بشنود و جفوه را بر کند صفت ان ابار مسخونه سورمه اصفوی
از هر یک شیش درم افیون یکدم کوفته و پیخته باب سرشته شیا ف سازند شیا ف
طلا و سفیداب قلع از هر یک شیش درم کندر چهاردم افاقه می کنند شیا ف کندر بشیر و قرصه را
نافع بند و کوشش برویاند صفت ان شق عذروت از هر یک یکدم کندر ده درم زعفران
دودرم شق را در لعاب طایفه حل کنند و باقی ادویه را کوفته و پیخته بدان سرشته شیا ف
سازند شیا ف ایضی کندر زهره از هر یک یکدم کافور کافور کافور کافور کافور کافور
فلفل نیم ادویه شق یکدم کوفته و پیخته باب تر برشته و شیا ف سازند شیا ف
روشنایی جرب و ظفوه و ابتدای نزول رانفع بند صفت ان اقلیمیا طلا
نقره مروارید سفته از هر یک دودرم کافور کافور کافور کافور کافور کافور

و بخت بآب باران برشند و شفاف سازند شفاف است صفت ابتدای نزول آب
و تاریکی چشم نافع بند صفت آن عنزروت مدبر بشیر شفاف مابین از هر یک است
درم مرصاف بوره از منی فلفل سفید از هر یک چهار درم زرنیخ دو درم زعفران یک درم و
نیم کوفته بخت بآب باران شفاف سازند شفاف است صفت نفع بکوبت هلیله زرد
توتیای هندی از هر یک یک درم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک یک درم کوفته و بخت بآب
رازیانه برشته شفاف سازند شفاف است صفت سماق جرب و خوارش و سوزش
حجوظه ران نافع بند صفت آن سماق سی متقار بآب باران بچون نند تا ترشی آن
بالمه کوفته شود و صاف کنند و باز بچون نند تا غلیظ شود و بکذارند تا سرد شود
ده درم سفیداب قلعی بدان برشند و شفاف سازند و بعضی آب سماق را
بچون نند تا غلیظ شود و در سماق بآن برشته شفاف میسازند شفاف
دینار خون سبل رقیق را رفع کند صفت آن زرد جویند و در جعبه میخول
صبر سقوطی شفاف مایه مس و می کوفته و بخت بآب باران برشته
شفاف سازند شفاف است و روی صعبیت در درجشم را در عت
بنشد صفت آن ورق کل رخ بآن زده درم زعفران هشت درم افیون
ده درم سبل الطیب و دو درم صمغ عربی یک درم کوفته و بخت بآب باران برشته
شفاف سازند شفاف است و سودنخ دیگر رمد و حرقت عین و دموع و سبل
کرم ران نافع بند صفت آن اقلیمیای طلا سفیداب قلع صمغ عربی افیون نشت
از هر یک چهار درم مس و بخت سبل الطیب از هر یک یک درم و نیم اقلیمیای
مخول نیمیت و چهار درم کوفته و بخت بآب غلبه الطیب برشته شفاف
سازند شفاف است صفت طیفان سترخای جفن و تاریکی بصیر و ابتدای نزول
آب ران نافع بند صفت آن اقلیمیای طلا فلفل سیاه افیون از هر یک چهار
درم صمغ عربی شفاف مایه از هر یک هشت درم عنزروت نمک هندی

زرنیخ زرد از هر یک یک درم بوره از منی دو از ده درم کوفته و بخت بآب باران
برشند و شفاف سازند شفاف است صفت جرب و غلط جفن و تاریکی چشم و سبل
کوبه که از برودت باشد و حرمت نداشته باشد و بیاضی ران نافع بند صفت آن
افیون اقلیمیای نوره از هر یک یک درم سفیداب قلع صمغ عربی زعفران شش
درم یک دو درم شش را بآب رازیانه حل نمایند و آد و بیا را کوفته و بخت
بدان برشند و شفاف سازند شفاف است صفت مایه مس و بخت بآب باران
و خواب آورد صفت آن شفاف مایه مس هفت درم زعفران افیون حصفی
صمغ عربی از هر یک دو درم کبر عنزروت از هر یک چهار درم کبرید ستر یک درم کوفته
و بخت بآب باران شفاف سازند شفاف است صفت قرقره جاره جیدر ران نافع بند و چشم
خفگی کند و گوشت برودند صفت آن سفیداب قلع ده درم کبرید عنزروت
از هر یک یک درم افیون نیم درم کافور دو دانگ کوفته و بخت بآب برشته شفاف
سازند شفاف است صفت زعفران جرب و باد سبل ران نافع بند صفت آن صمغ عربی
سفیداب قلع زعفران مس و می کوفته و بخت بآب باران برشته شفاف سازند
شفاف است صفت جرب و حله و مکده ران نافع بند صفت آن زنجبیل بجرم بود
هلیله زرد صمغ عربی توتیای مخول از هر یک ده درم حصفی یک چهار درم زرد
جویند زعفران از هر یک دو درم کوفته و بخت بآب غلبه ستر شفاف سازند
شفاف است صفت دمه و رمد و حرمت و خارش و سوزش ران نافع بند صفت آن
صبر زرد کبرید کلنار عنزروت دم الاغون سورمه صفی شش بانی از هر یک
یک درم زعفران یک دانگ نیم کوفته و بخت بآب برشته شفاف سازند شفاف
در در قرقره و رمد کوبه ران نافع بند صفت آن ورق کل رخ هفتاد مثقال اقلیمیای نوره
صمغ عربی از هر یک بیست و چهار مثقال زعفران شش مثقال افیون سورمه
صفی شش مثقال زعفران توپال مس سبل اندی از هر یک دو مثقال
مرصافی جویند مثقال کوفته و بخت بآب باران برشته شفاف سازند شفاف قلعند

از برای ظفره نافع بند صفت آن روی سوخته بچند درم زعفران دو درم زرنیخ
در قلعند بوره از منی از هر یک یک درم زرنیخ زرد یک درم کوفته و بخت بآب برشته
در یک هفته بکذارند و بود شفاف سازند شفاف است صفت مرطوفه ران نافع بند صفت آن
کبرید مرصاف زعفران از هر یک یک درم زرنیخ رخ نیم درم کوفته و بخت بآب برشته
نمک برشته شفاف سازند شفاف است صفت مرارات اتیش و ابتدای نزول ابر
نافع بند صفت آن زهره کلنگ زهره بنوط زهره بزکوی زهره باز زهره
عقاب زهره کلنگ مجموع خشک کرده ده درم شش حظل سکین فرنیون از
هر یک یک درم کوفته و بخت بآب رازیانه برشته شفاف سازند شفاف
مرارات نسخ دیگر ضعف و بصیر و ابتدای نزول آبر ران نافع بند صفت آن
زهره باش زهره عقاب زهره خرس زهره روباه زهره بنوط همه باهم
مس و می خشک کرده بآب رازیانه برشته شفاف سازند شفاف
مرارات نوع دیگر ابتدای نزول آبر ران نافع بند صفت آن زهره کلنگ
زهره کلنگ زهره کرک زهره بزکوی زهره باش زهره کور زهره کبوتر
زهره شیر زهره قلقلی زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو
زهره ماهی خشک کرده از هر یک یک درم سکین فرنیون شش حظل از هر
یک یک درم سکین را بآب رازیانه حل کنند و با آد و بیا را بدان برشند و
شفاف سازند شفاف است دیگر که قایم مقام شفاف مرارات است صفت آن
زهره بزکوی را در ظرف مسین رخ بی قلی خشک کرده درم شش حظل نیم درم
سکین دو درم فرنیون لوش در از هر یک یک درم کوفته و بخت بآب سداب
یا بآب رازیانه شفاف سازند شفاف است صفت کولاجی کوبند حله و جرب و
سلاق و ظلمت و دموع و سبل و ظفره و خشونه اجفان ران نافع بند صفت

از برای ظفره نافع بند صفت آن روی سوخته بچند درم زعفران دو درم زرنیخ
در قلعند بوره از منی از هر یک یک درم زرنیخ زرد یک درم کوفته و بخت بآب برشته
در یک هفته بکذارند و بود شفاف سازند شفاف است صفت مرطوفه ران نافع بند صفت آن
کبرید مرصاف زعفران از هر یک یک درم زرنیخ رخ نیم درم کوفته و بخت بآب برشته
نمک برشته شفاف سازند شفاف است صفت مرارات اتیش و ابتدای نزول ابر
نافع بند صفت آن زهره کلنگ زهره بنوط زهره بزکوی زهره باز زهره
عقاب زهره کلنگ مجموع خشک کرده ده درم شش حظل سکین فرنیون از
هر یک یک درم کوفته و بخت بآب رازیانه برشته شفاف سازند شفاف
مرارات نسخ دیگر ضعف و بصیر و ابتدای نزول آبر ران نافع بند صفت آن
زهره باش زهره عقاب زهره خرس زهره روباه زهره بنوط همه باهم
مس و می خشک کرده بآب رازیانه برشته شفاف سازند شفاف
مرارات نوع دیگر ابتدای نزول آبر ران نافع بند صفت آن زهره کلنگ
زهره کلنگ زهره کرک زهره بزکوی زهره باش زهره کور زهره کبوتر
زهره شیر زهره قلقلی زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو
زهره ماهی خشک کرده از هر یک یک درم سکین فرنیون شش حظل از هر
یک یک درم سکین را بآب رازیانه حل کنند و با آد و بیا را بدان برشند و
شفاف سازند شفاف است دیگر که قایم مقام شفاف مرارات است صفت آن
زهره بزکوی را در ظرف مسین رخ بی قلی خشک کرده درم شش حظل نیم درم
سکین دو درم فرنیون لوش در از هر یک یک درم کوفته و بخت بآب سداب
یا بآب رازیانه شفاف سازند شفاف است صفت کولاجی کوبند حله و جرب و
سلاق و ظلمت و دموع و سبل و ظفره و خشونه اجفان ران نافع بند صفت

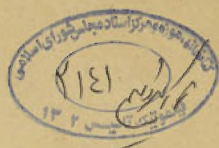


از در
فیلد
کن
نماز
تغ
عقا
مرا
زم
مرا
زم
زم
بدک
ش
زم
یا
یا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

از در قیل کن نامه عقا مرا زب مراد زب یک ش زب ا یابان

از در قیل کن بازه عقا مرا زب مرا زب یک ش زب یابا



(b)

